

بسم الله الرحمن الرحيم

عظمت مقام خاندان رسالت

ایام فاطمیه است و ما موظف به عرض ادب به آستان اقدسشان و ذکر شمّه‌ای
از فضایل و مناقبشان هستیم و از طرفی هم به قدری خود را کوچک و حقیر و ناچیز
می‌بینیم و خاندان رسالت را در اعلیٰ درجه‌ی جلالت و عظمت می‌شناسیم که به
خود می‌گوییم:

(أَيْنَ التُّرَابُ وَرَبُّ الْأَرْبَابِ؟)

«خاک کجا و رب الارباب کجا؟»

وبه قول آن شاعر:

یک دهن خواهم به پهنهای فلک تابگویم و صف آن رشک ملک
این جمله درباره‌ی هر بشری گفته شود، شعر است و دروغ؛ چون اصلاً بنای
شعر بر تخیل است که اکثراً دروغ می‌باشد. هر فئی منطقی دارد. برهان، خطابه، جدل
و مغالطه، هر یک، منطقی دارند؛ شعر هم منطق خاصی دارد که آن مبالغه‌ی در تخیل
و تصویر رؤیایی است؛ از این رو شعر هر چه در خیال‌افی و دروغ پردازی، قوی تر و
به تصویرات رؤیایی، نزدیک تر باشد، در شعر بودن، کامل تر است. به قول نظامی:

در شعر مسیچ و در فن او
چون اکذب اوست احسن او
(الأشعر أكذبُهُ أَعْذَبُهُ)؛

«نیکوترین شعر، دروغ ترین آن است.».

البته شعر با نظم فرق دارد. نظم در مقابل نثر است ولی شعر در مقابل برهان و خطاب است؛ مثلاً این که فردوسی گفته است:

ز سَمَّ ستوران در آن پهنه دشت

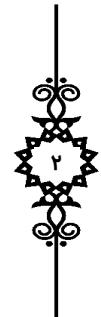
زمین شد شیش و آسمان گشت هشت

یعنی: وقتی جنگ میان دو لشکر به وقوع پیوست، آن چنان گرد و خاک از زیر سم اسب‌ها برخاست که یک طبقه از طبقات هفت گانه‌ی زمین کنده شد و به آسمان رفت. در نتیجه طبقات هفت گانه‌ی آسمان، هشت طبقه شد؛ پیداست که این دروغ است؛ زیرا هر قدر هم، گرد و خاک زیاد شود، این طور نخواهد شد که یک طبقه از زمین کنده شود و به آسمان برودا ولی در شعر بودن، کامل و شعر خوبی است. یا آن که گفته است:

مهابت تو اگر بانگ بر زمانه زند قطار هفتة و ایام بگسلنده مهار

یعنی: به قدری تو هیبت و سطوت داری که اگر یک تشربه زمانه و ایام هفتة بزنی، ایام هفته خودشان را گم می‌کنند! شنبه از ترس می‌گریزد به جای دوشنبه می‌رود و دوشنبه به جای جمعه و جمعه هم معلوم نیست در کدام بیابان متواری می‌شود! این دروغ است؛ زیرا هر قدر هم کسی هیبت و سطوت داشته باشد، با تشر او نظام هفته و ایام به هم نمی‌ریزد؛ ولی در شعر بودن، کامل است.

آنچه که حقیقت باشد و به نظم درآید "شعر" نیست، بلکه "حقیقت منظوم" است، مثلاً کتاب منظومه‌ی مرحوم حاج ملا‌هادی سبزواری (رض) شعر نیست، «حکمت منظوم» است یا فقهه مرحوم سید بحرالعلوم (رض) شعر نیست، فقهه منظوم است. دیوان منسوب به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام شعر نیست، حقیقت منظوم است. به هر حال شعر، فوقِ حقیقت است اما حقیقت خاندان رسالت علیه السلام فوق شعر



است؛ یعنی هر چه نسبت به آن بزرگواران، مبالغه‌ی در سخن داشته باشیم، باز حق سخن را ادانکرده‌ایم؛ مثلاً همین شعر که خواندیم:

یک دهن خواهم به پهنای فلک تابگویم وصف آن رُشك مَلك

این سخن درباره‌ی خاندان نبوّت، دون حقیقت است، یعنی نسبت به حقیقت آن مقربان درگاه خدا، نارساست! در حالی که درباره‌ی هر بشری گفته شود، دروغ و ساخته‌ی قوه‌ی تخیل است. هیچ بشر عادی فوق ملک و مورد غبظه‌ی فرشتگان نمی‌باشد و هیچ بشر عادی فوق فلک هم نیست، بلکه مادون فلک است. اما خاندان عصمت علیه السلام هم فوق ملک و هم فوق فلکند.

گفت جبریل پیر اندر پیام

عجز ما از درک مقام اهل بیت علیه السلام

در زیارت جامعه‌ی کبیره که از مقام ولایت امام هادی علیه السلام صادر شده، این جمله را می‌خوانیم:

(خَلَقْكُمُ اللَّهُ أَنُوَارًا فَجَعَلَكُمْ بِعَرْشِهِ مُحْدِقِينَ؛

«خدا، انوار شما اهل بیت را آفرید؛ سپس شما را محیط بر عرش خودش قرار داد»،
یعنی: شما البته خالق دارید و مخلوقید؛ اما خالقتان شما را طوری آفریده که در
عالم انوار، منزه از همه‌ی شوائب ظلمانی عالم ماده و طبیعت و محیط بر عرش خدا
بوده‌اید. عرش، مقام حاکمیت خدا و مقام فرمانروایی و استیلای او بر عالم
است؛ بنابراین ما چگونه می‌توانیم کسانی را که ذاتاً به اراده و تقدیر خدا، در مرتبه‌ی
نورانیتی هستند که منزه از جمیع شوائب عالم ماده و طبیعتند و نیز بر عرش و مقام

* شوائب: آمیختگی‌ها.

حاکمیت خدا اشراف و احاطه دارند، در احاطه‌ی ادراکی خود در آوریم در حالی که در عالم ماده و آلوده به انواع ظلمت‌ها و تیرگی‌های طبیعت می‌باشیم. باید از خودشان، کلماتی را که درباره‌ی خود گفته‌اند بگیریم؛ هر چند آنچه را هم که خودشان گفته‌اند، خوب نمی‌فهمیم و فقط شبھی را از دور می‌بینیم.

مبادرمانی ولایت اهل بیت ﷺ

این حدیث را مرحوم محدث قمی (رض) از مرحوم ثقة الاسلام کلینی (رض) از یک راوی به نام محمد بن سنان نقل می‌کند که گفت:

خدمت حضرت ابی جعفر ثانی، امام جواد علیه السلام بودم. سخن از ولایت و امامت و اختلافی که در افکار مردم هست به میان آمد. امام محمد تقی علیه السلام خطاب به این راوی (که نام او محمد بود) فرمودند:

(یا مُحَمَّدٌ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمْ يَرَلْ مُتَغَرِّدًا بِوَحْدَانِيَّتِهِ؛

«ای محمد! به راستی که خداوند تبارک و تعالی بود و هیچ مخلوقی وجود نداشت».

(ثُمَّ خَلَقَ مُحَمَّدًا وَ عَلَيْهِ أَوْ فَاطِمَةَ؛
بعد محمد و علی و فاطمه علیهم السلام را خلق کرد).

(فَمَكَثُوا أَلْفَ دَهْرٍ؛

پس هزار دهه گذشت که فقط همین سه نور پاک بودند.

حالاً من می‌فهمیم منظور از "دهه" چیست و مقصود از هزار دهه کدام است؟
(ثُمَّ خَلَقَ الْأَشْيَاءَ وَ أَشْهَدَهُمْ خَلْقَهَا؛

«سپس سایر موجودات را آفرید و این سه نور پاک را شاهد خلقت آن‌ها قرار داد».

مثل بنایی که ساختمنی را بنا می‌کند و در همان حال، کسی را در کنار خود



شاهد و ناظر کار قرار داده و به او نشان می دهد که: بین! اینجا اتاق است و اینجا هال، اینجا انبار و اینجا آشپزخانه و اینجا... همه را کمًا و کیفًا به او نشان می دهد و او را از تمام جزئیات کار خویش آگاه می سازد؛ خدا هم این سه نور پاک را شاهد و ناظر آفرینش موجودات عالم قرار داد و آنان را از تمام زوایای عالم خلق، آگاه ساخت.

(وَأَجْرِي طَاعَتَهُمْ عَلَيْهَا):

«و تمام کائنات را موظف به اطاعت فرمان آنان گردانید».

(وَفَّضَ أُمُورَهَا إِلَيْهِمْ):

«تدبیر و تنظیم امور عالمیان را به آن سه نور مقدس، تفویض فرمود».

پس آن انوار الهی هم شاهد خلقت و هم مطاع در عالم و هم به امر و اذن خدا مدبر امور عالمیان هستند.

سپس امام علیه السلام خطاب به راوی فرمودند:

(هَذِهِ الدِّيَانَةُ يَا مُحَمَّدُ):

«دیانت این است، ای محمد!»

(مَنْ تَقَدَّمَهَا مَرَقٌ وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا مُحِقٌ وَ مَنْ لَزِمَهَا لَحِقٌ):^۱

هر که از این عقیده حق فراتر رود و آن انوار عرشی را به مرتبهی الوهیت برساند، از مرز حق بیرون رفته و هالک شده است و هر که از این عقیده تخلف کرده و آن را منکر شود، در وادی هلاکت و بطلان افتاده است و هر که ملازم این عقیده گردد، به صراط مستقیم آمده و به حق، ملحق شده است.

این روایت، سه نور را نشان می دهد. البته روایات دیگری داریم که

پنج تن علیهم السلام و بلکه چهارده معصوم علیهم السلام را محور عالم خلق نشان می دهند.

۱- بیت الاحزان، صفحه ۹؛ بحار الانوار، جلد ۱۵، صفحه ۱۹، حدیث ۲۹؛ مرات العقول، جلد ۵، صفحه ۱۹۰.

ویژگی ممتاز حضرت زهرا علیها السلام

آنچه مسلم است (کُلُّهُمْ نورٌ وَاحِدٌ) همه نور واحدند و همگی دارای همین مقام و منزلتند؛ ولی در میان این چهارده نور عرشی، حضرت صدّيقه‌ی کبریٰ علیها السلام یک خصیصه‌ی ممتاز و ویژگی خاصّ دارد و آن ویژگی، موضوع زن بودن آن حضرت در میان آن وداع الهیّ است و زن، مقتضای سرشت و طبیعتش مستور بودن و محجوب بودن از اغیار است و تنها محارمش می‌تواند از جمال او آگاه باشند. مستور بودن و در حجاب بودن، لازمه‌ی طبیعت زن است؛ از این رو حضرت صدّيقه‌ی کبریٰ علیها السلام از همه‌ی عوالم مستور است و هیچ کس نمی‌تواند از حقیقت کمال و جمال او آگاه شود و تنها محارمش (پدر و همسر و فرزندانش)، توانایی آگاهی از جمال و جلال او را دارند.

نامحرمان تکوینی حضرت زهرا علیها السلام

حضرت فاطمه‌ی زهرا علیها السلام از دیگران، حتّی انبیا و فرشتگان و حتّی انبیای اولوالعزم علیها السلام محجوب است.

آری! همه نسبت به او نامحرمند اما نه به این معنا که نامحرم تشریعی باشد تا بگوییم مگر حضرت ابراهیم و آدم علیهم السلام در سلسله‌ی آبا و اجدادش نیستند؟ پس چرا نامحرمند؟ عرض می‌کنیم: منظور "نامحرم تشریعی" نیست که نگاه کردن به او جایز نباشد بلکه منظور، "نامحرم تکوینی" است؛ یعنی مقام و مرتبه‌ی قرب او به عالم ربویّت حضرت حقّ، به قدری بالاست که انبیا و رسول نیز توانایی در ک آن مقام و مرتبه را ندارند و از کنه جمال او بی‌خبرند.

آری! به این معنا، همه‌ی عوالم منهای پدر و همسر و فرزندان معصومش علیها السلام



نسبت به او نامحرمند و لذاروز قیامت، وقتی آن پرده نشین حرم حضرت حق می خواهد از عرصه‌ی محشر عبور کرده، به موقف خاص خودش برسد، نداز جانب خدامی رسد:

(یا مَعْشَرُ الْخَلَايَقِ عُضُوًا إِبْصَارَكُمْ حَتَّى تَجُوزَ فَاطِمَةً؛^۱

«ای گروه مردمان! جسم‌ها را فرو افکنید تا فاطمه عبور کند».

همه نامحرمند اما باز نه نامحرم تشریعی بلکه همه نامحرم تکوینی هستند؛ یعنی توانایی نگاه به آن منبع نور را ندارند. مثلاً اگر بگوییم، شما نسبت به قرص خورشید نامحرمید، منظور این نیست که نگاه به خورشید شرعاً جایز نیست بلکه مقصود این است که تکویناً نگاه چشم به خورشید امکان ندارد و موجب کوری می‌شود.

﴿يَكَادُ سَنَا بَرَقَهِ يَذْهَبُ بِالْإِبْصَارِ﴾^۲

«ممکن است شدت روشنایی اش، نور چشم‌ها را ازین ببرد».

از این رو عالم و حکیم بزرگوار، آیت الله غروی (رض) در این باب فرموده است:

حِجَابُهَا مِثْلُ حِجَابِ الْبَارِي	بَارِقَةٌ تَذَهَّبُ بِالْإِبْصَارِ
عَنْ غَيْبِ ذَاتِ بَارِئِ الْأَشْيَاءِ	مُعْرِبَةٌ بِالسَّرِّ وَالْحَيَاةِ

همان‌گونه که ذات اقدس باری تعالی، در حجاب است و پنهان از چشم انداز افکار و عقول آدمیان، مظهر این صفت علیای خدادار عالم امکان، یعنی وجود اقدس صدیقه‌ی کبریٰ علیهم السلام نیز چنین است. خدادار حجاب است و کسی از کنه ذات او آگاه نیست، حضرت زهرا علیهم السلام نیز در حجاب است و جز محارمش، کسی از کنه جمال او آگاه نیست.

۱- بحار الانوار، جلد ۴۳، صفحه ۵۲.

۲- سوره‌ی نور، آیه‌ی ۴۳.

خلقت حضرت زهرا علیها السلام قبل از این عالم

در هر روزی از روزهای هفته، زیارت یک یا چند معصوم وارد شده است؛ روز شنبه روز زیارت حضرت رسول اکرم ﷺ، روز دوشنبه زیارت امام حسن و امام حسین علیهم السلام، روز سه شنبه زیارت سه امام (امام سجاد و امام باقر و امام صادق علیهم السلام) است، روز چهارشنبه زیارت چهار امام (امام کاظم و امام رضا و امام جواد و امام هادی علیهم السلام)، روز پنجم شنبه زیارت امام حسن عسکری علیهم السلام و روز جمعه زیارت حضرت ولی عصر علیهم السلام است. روز یکشنبه هم مختص به امام امیر المؤمنین علیهم السلام و حضرت فاطمه زهرا علیهم السلام است. در روز یکشنبه، دو زیارت برای صدیقه‌ی کبری علیهم السلام وارد شده است که در زیارت دوم روز یکشنبه و نیز در زیارت مدینه آن حضرت این جمله آمده:

(يا مُمْتَحَنَةٌ إِمْتَحَنَكِ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكِ قَبْلَ أَنْ يَحْلُقَكِ وَ كُثُرٌ لِمَا إِمْتَحَنَكِ

به صابرۃ^۱)

«ای بانوی بزرگ عالم امکان! تو کسی هستی که خالقت تورا قبل از اینکه به این عالم طبیعت و ماده بیاورد، خلق کرده و به صحنه‌ی امتحان آورده و آنجادر آن صحنه‌ی امتحان، ثابت و صابر و استوارت یافته است».

این نشان می‌دهد، حضرت صدیقه علیها السلام قبل از این عالم، مخلوق بوده و مورد امتحان خدا قرار گرفته است. حالا مانمی دانیم مقصود از عالم قبل از این عالم، چیست؟ آیا عالم امر است یا عالم علم ریوی؟ آنچه مسلم است اینکه آن ودیعه‌ی الهی در عالمی فوق عالم خلق و طبع وجود داشته است، آن هم موجودی جامع کامل که مورد امتحان خدا قرار گرفته و از امتحان نیز مظفر و پیروز بیرون آمده است.

۱- مفاتیح الجنان، زیارت حضرت زهرا علیها السلام به روایت دیگر.

وجه تسمیه‌ی حضرت صدیقه‌ی کبری به "زهرا"
حدیث دیگری هم مرحوم فیض (رض) از حضرت امام باقر علیه السلام نقل می‌کند راجع
به این که چرا حضرت زهرا، به این اسم نامیده شده‌اند؟
(لِمْ سُمِّيَتِ الرَّهْرَاءُ زَهْرَاءً؛)

«چرا حضرت زهرا، زهرا نامیده شده است؟»

همان طور که می‌دانیم، اسماء و القاب اولیای خدا، از قبیل اسماء و القاب امثال مانیست که حاکی از کمال نباشد. اسم‌های ما برای شناخت و امتیاز از یکدیگر است. ممکن است کسی اسمش "تفی" باشد در حالی که اثری از "تفوا" در او نباشد، یا اسمش حسن باشد در حالی که هیچ نشانی از حسن و نیکی در او نباشد.

اما اسمی بزرگان و اولیای خدا، هر یک اشاره به کمالی دارد. حضرت صدیقه‌ی کبری علیه السلام اسم‌ها و لقب‌های متعددی دارند و هر اسمی دارای معنایی و اشاره به کمالی از کمالات آن وجود مقدس است. فاطمه، معنای خاصی دارد و زهرا معنای مخصوصی، عذر، بتول، صدیقه، مبارکه، مُحَدَّثه، حانیه و... هر کدام کمالی از کمالات آن حضرت رانشان می‌دهد.

کلمه‌ی «زهرا» یعنی درخشندۀ و به خاطر درخشش خاصی که نور مقدسش داشته، به این اسم، نامیده شده است. از حضرت امام باقر علیه السلام پرسیدند، چرا زهرا؟ فرمود: خداوند، او را از نور عظمت خودش خلق کرد و سپس به تناسبی اجازه‌ی اشراق و تجلی به او داد.

(فَلَمَّا أَشْرَقَتْ أَصَائِتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ بِنُورِهَا وَ خَرَّتِ الْمَلَائِكَةُ لِللهِ ساجدین؛)

همین که از خود، درخششی نشان داد، تمام آسمان‌ها و زمین، منور گشت و فرشتگان به

سجده افتادند و گفتند:

(يَا إِلَهُنَا وَ سَيِّدُنَا مَا هَذَا النُّورُ؟)

«ای معبد و ای آقای ما! این چه نوری بود؟»

خطاب آمد:

(هَذَا نُورٌ مِنْ نُورٍ خَلَقْنَاهُ مِنْ عَظَمَتِي أَسْكَنْتَهُ فِي سَمَاءِي)؛

«ای نوری از نور من است و از عظمت خودم اور آفریده و در آسمان ها جایش داده ام».

(وَ أَخْرِجْهُ مِنْ صَلْبٍ نَبِيٍّ مِنْ أَنْبِيَائِيْ وَ أَفَضِّلُهُ عَلَىٰ جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ؛)

«اور از صلب پیامبر ای زنگنه بوجود می آورم و بر همه انبیا تفضیلش می دهم».

(وَ أَخْرِجْ مِنْ ذِلِّكَ النُّورِ أَيْمَنَهُ يَقُومُونَ بِأَمْرِي)؛^۱

«واز این نور، امامانی ظاهر می سازم که قیام به امر من نمایند».

اینجا بود که ملائکه به عظمت مقام حضرت زهرا علیها السلام آگاه شدند.

شناسایی خاندان نبوت با محوریت حضرت زهرا علیها السلام

حال، اگر به حدیث کسانے نظر کنید خداوند متعال، افراد خاندان نبوت را با محوریت

حضرت زهرا علیها السلام معرفی می کند! آن وقتی که همهی آن ها زیر کسانه جمع شدند.

(...فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ يَا مَلَائِكَتِي وَ يَا سُكَّانَ سَمَاوَاتِي إِنَّى مَا خَلَقْتُ سَمَاءً

مَيْنَيَّةً وَ لَا أَرْضًا مَدْحِيَّةً وَ لَا قَمَرًا مَنِيرًا وَ لَا شَمْسًا مُضِيَّةً وَ لَا فَلَكًا يَدُورُ وَ لَا بَحْرًا

يَجْرِي وَ لَا فُلْكًا يَسْرِي إِلَّا فِي مَحَبَّةِ هُوَ لِإِلْحَمْسَةِ الَّذِينَ هُمْ تَحْتَ الْكِسَاءِ...);

«...پس خدای عز و جل فرمود: ای فرشتگان من و ای ساکنان آسمان من! به حقیقت

نیافریدم آسمان به این وسعت و زمین به این گستردگی و این ماه نورانی و این خورشید



۱-المحة البيضاء، جلد ۴، صفحه ۲۱۳ و بحار الانوار، جلد ۴۳، صفحه ۱۲، از امام صادق علیه السلام

نورافشان و این گردنش چرخ و فلك و در بابي که در جريان است و كشتى اي که در دربار وان است را؛ مگر به خاطر محبت اين پنج تن که اکنون زير کسae هستند...».

خدا در عالم بالا و در ميان فرشتگان به وجود اصحاب کسae مباهات می کند که:
من تمام عوالم را به پاس محبت اين پنج تن آفریده ام. آنگاه فرشتگان سؤال می کنند:

(رَبَّنَا وَ مَنْ تَحْتَ الْكِسَاءِ؟

«خدایا! اینان کیانند؟»؟

فرمود:

(هُمْ فاطِمَةٌ وَ أَبُوهَا وَ بَعْلُهَا وَ بَنُوهَا)؛^۱

«ایشان فاطمه، پدرش، همسرش و فرزندانش هستند».

شما اگر بخواهید افراد خاندانی را بشناسید، ابتدا شخص بزرگی از آن خاندان را که برای شما شناخته شده است، مرکز قرار می دهند، آنگاه افراد دیگر را با انتساب به او، به شما معروفی می کنند و می گویند، این پدر و آن پسر و آن دیگری برادر اوست و همه به واسطه‌ی او شناخته می شوند. اینجا هم خداوند متعال، حضرت فاطمه علیها السلام را مرکز قرار داده و همه را از طریق انتساب به او معروفی کرده و فرموده است: اینان فاطمه و پدر فاطمه و همسر فاطمه و فرزندان فاطمه‌اند. معلوم می شود که فرشتگان بر اثر خاطره‌ای، یک شناسایی قبلی نسبت به فاطمه علیها السلام داشته‌اند و آن خاطره همان اشراق و جلوه‌ای از زهراء علیها السلام در عالم بالا بود که فرشتگان، تحت تأثیر شدید آن قرار گرفته و به سجده افتادند. خدا هم گویی با آن آشنایی قبلی فرشتگان نسبت به فاطمه علیها السلام فرماید، این همان نوری است که شما بر اثر اشراق او به سجده افتادید؛ این اوست و پدر و شوهر و فرزندان او.

۱- مفاتیح الجنان، حدیث کسae.

حضرت زهرا^ع جامع جمیع فضیلت‌ها

ما جملاتی را در زیارت آن محبوب خدامی خوانیم که حیرت‌انگیز است؛ مثلاً

درباره اش فرموده:

(...تُفَّاحَةُ الْفِرَّادِ وَالْخُلْدِ...);^۱

سیب بهشتی که در شب معراج به عنوان ارمغان سفر به حبیب خدار رسول

اعظم^ع داده شده است.

چون وقتی کسی با دعوت قبلی به دیدار بزرگی می‌رود، هنگام بازگشت، از جانب آن شخص بزرگ، هدیه‌ای به عنوان ارمغان سفر- مناسب با شأن طرفین - به او داده می‌شود.

حال پیامبر اکرم^ص به دعوت خدا و همراهی جبرئیل امین^ع از زمین به

آسمان رفته و در عرش اعلا به مقام:

﴿ثُمَّ دَنَا فَنَدَلََّ فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى﴾;^۲

رسیده و هنگامی که می‌خواهد برگردد، طبیعی است که تحفه‌ی بسیار بزرگی از مقام ارفع اقدس حضرت رب‌العرش به مقرب‌ترین و محبوب‌ترین آفریدگانش داده شود؛ به گونه‌ای که عظمت شأن هر دو طرف رعایت گردد و لذا می‌بینیم آنجا سیی به دست رسول الله اعظم^ص داده می‌شود و همان سیب، ماده‌ی اویله‌ی انعقاد نطفه‌ی زهرا^ع در روی زمین می‌گردد. بنابراین زهرا^ع هدیه‌ی مستقیم خدابه رسول اکرم^ص است که حضرت آن را به عنوان ارمغان سفر آسمانی اش به زمین آورده و آنگاه آن را به امر خدابه دست علی^ع مرتضی^ع داده است. به همین جهت

۱- مقاطع الجنان، زیارت حضرت فاطمه زهرا^ع.

۲- سوره‌ی نجوم، آیات ۹ و ۸.



پیامبر اکرم ﷺ می فرمود: هرگاه اشتیاق به بهشت در خود احساس کنم، فاطمه را می بویم و این است معنای (نَفَاحَةُ الْفِرْدَوْسِ وَالْخَلْدِ) که در زیارتش می گوییم.
جمله‌ی دیگر:

(...أَرْحَيْتَ ذُونَهَا حِجَابَ النُّبُوَّةِ...);^۱

«...خدا مقابل او پرده‌ی نبوت را آویخته است...».

و او را پشت پرده‌ی نبوت قرار داده است. اگر کسی بخواهد او را بشناسد و از مقام قرب او به خدا آگاه گردد، باید اول مدارج نبوت را طی کند و پرده‌های تقریب را یکی پس از دیگری کنار بزند تا بتواند در پشت پرده‌ی نبوت، به جمال اعلای حضرت زهرا علیها السلام واقف گردد و آن هم نصیب همه‌ی انبیانمی شود، چون انبیانیز مراتب دارند. تنها آخرین فرد از رسولان که آخرین مرحله از مراحل نبوت را طی کرده است، می‌تواند آخرین پرده را کنار زده و از جمال بی مثال آن و دیعه‌ی الهیه آگاه شود. جمله‌ی دیگر:

(...سَلَّتْ مِنْهَا أَنُوَارُ الْأَئِمَّةِ);^۲

«...انوار امامان از وجود آن حضرت نشأت گرفته است».

خداآوند حکیم، وجود اقدس زهرا علیها السلام را منبع تولید انوار امامان علیهم السلام قرار داده و انوار پاک امامان علیهم السلام را مولود نور اطهر زهرا گردانیده است. هم امامان مفتخرند که فرزند زهرا هستند و هم از مفاخر زهرا علیها السلام امدادی امامان است که فرموده‌اند: (وَلَهَا أُمُومَةُ الْأَئِمَّةِ);

«و امتیاز مادر ائمه‌ی دین بودن، مخصوص آن حضرت است».

۱- مقانیج الجنان، زیارت حضرت فاطمه‌ی زهرا علیها السلام.

۲- همان.



مادر بودن برای ائمه‌ی دین از خصایص مختصه و ویژگی افتخارآمیز صدیقه‌ی کبری علیها السلام است. البته زنان دیگری هم مفتخر به مادری امامان علیهم السلام بوده‌اند؛ مثلاً حضرت فاطمه‌ی بنت اسد، مادر امام امیر المؤمنین علیه السلام است، شهربانو دختر یزدگرد ساسانی، مادر امام سیدالساجدین علیه السلام است، حضرت نرگس مادر امام عصر علیهم السلام باشد، اما مادر بودن این بانوان برای امامان، با مادر بودن حضرت صدیقه‌ی کبری علیها السلام خیلی فرق دارد، آن‌ها مادر جسمانی امامان بوده‌اند؛ یعنی جسم امامان از مادرانشان تولد یافته است، ولی صدیقه‌ی کبری علیها السلام مادر روحانی امامان علیهم السلام است؛ یعنی حقیقت نورانی ارواح امامان و مقام ولايت و امامتشان، تولد یافته‌ی از نورانیت آسمانی و ولايت مطلقه‌ی حضرت زهراي اطهر عليها السلام است.

جَوَهْرَةُ الْقُدْسِ مِنَ الْكَنْزِ الْحَفَّيْ
بَدَأَتْ فَأَبَدَتْ عَالِيَاتِ الْأَحْرَفِ
أُمُّ أَئِمَّةِ الْعُقُولِ الْغُرَّبَلْ
أُمُّ آيَهَا وَهُوَ عَلَّةُ الْعِلَلِ

از جمله صفات آن حضرت در زیارت‌ش:

(...مُبَشِّرَةُ الْأَوَّلِيَاءِ...);^۱

«...بشارت دهنده به اولیاء است...».

با آمدنیش نوید ابدیت به همه‌ی اولیا و انبیا داد؛ یعنی اگر او نبود، شخصیت آسمانی انبیا و اولیا از بین رفته بود. آن که حافظ آثار نبوت انبیاء بوده، حضرت زهرا علیها السلام است. حتی حافظ نبوت و رسالت پدرش حضرت خاتم الانبیاء صلوات الله عليه و آله و سلم که خود پدر درباره‌اش ام ابیها فرموده است! چون همان طور که مادر در تکون شخصیت فرزندش مؤثر است، فاطمه علیها السلام نیز در تداوم و بقای شخصیت آسمانی پدرش مؤثر است و اگر فاطمه علیها السلام و فرزندانش امام سیدالشهدا علیه السلام و امام جعفر صادق علیه السلام و



۱- مفاتیح الجنان، زیارت حضرت فاطمه‌ی زهرا علیها السلام.

حضرت ولی عصر ﷺ نبودند، مسلماً اساس نبوت و رسالت در عالم منهدم گشته بود. آن که حافظ اساس نبوت و امامت است، فاطمه است که با آمدنش، نوید ابدیت به تمام اولیای خدا داده است.

حضرت زهرا ؑ تداوم بخش نبوت و ولایت حالا آن حدیث مشهور قدسی (اگر فرضًا اعتبار ستدش هم محرز نباشد اما مفادش یک واقعیت غیر قابل انکاری است) که خدا فرموده است:

﴿لَوْلَا لَمَا خَلَقْتُ الْأَفْلَاكَ وَ لَوْلَا عَلَيِّ لَمَا خَلَقْتُكَ وَ لَوْلَا فَاطِمَةُ لَمَا خَلَقْتُكُمَا﴾^۱

«[به رسول اکرم ﷺ] حطاب شد: [اگر تو نبودی، عالم را خلق نمی کردم و اگر علی نبود، تورا خلق نمی کردم و اگر فاطمه نبود، شما دنفر را خلق نمی کردم]».

این حدیث قدسی، گویای این مطلب است که اگر رسول اکرم ﷺ که هادی و راهنمای عالم انسان به سعادت ابدی است، مبعوث به هدایت نمی شد، دستگاه خلقت، دستگاه لغو بی ثمری می شد و اگر حضرت علی ؑ منصوب به ولایت نمی شد، رسالت پیامبر اکرم ﷺ پا نمی گرفت و ابتر می شد؛ چنان که خدا فرموده است:

﴿... وَ إِنَّ لَمْ تَفْعُلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ...﴾^۲

«[ای پیامبر!] اگر آنچه را که به آن مأموری، انجام ندهی، رسالت خدارا به انجام نرسانده ای...».

واگر حضرت فاطمه ؑ نبود و از دامن او امام حسین و امام صادق و امام

۱- مستدرک سفينة البحار، جلد ۳، صفحه ۱۵۹.

۲- سوره مائد، آیه ۶۷.

عصر طلیل به وجود نمی آمدند، بدیهی است که نبوّت و ولایت تداوم نمی یافت.

بنابراین فاطمه علیها السلام شود مادر نبوّت و ولایت و امامت و می شود بیت الله تبارک و تعالی؛ همان بیتی که خدا فرموده است:

﴿فِي بُيُوتٍ أَذْنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْعُدُوِّ وَ الْأَصَالِ رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَ لَا يَئْعَزُهُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ...﴾^۱

«نور خدا که روشنگر آسمان‌ها و زمین است، در خانه‌هایی تجلی می‌یابد که خدا اذن در

رفعتشان داده است و در آن خانه‌ها صبحگاهان و شبانگاهان، مردانی خدا را تسبیح می‌گویند که سوداگری‌های دنیا، آنها را از یاد خدا غافل نمی‌سازد».

آن خانه‌ای که خدا اراده کرده که رفعت و عظمت پیدا کند و در آن خانه،

رجال آسمانی پرورش یابند؛ رجالی که دنیا نتواند آن‌ها را به زانو درآورد و از یاد خدا و آخرت، غافلشان گرداند.

حضرت زهرا علیها السلام بیت الله است!

شما انصافاً در کجا عالم سراغ دارید مردانی الهی و رجالی آسمانی که لحظه‌ای غفلت از خدا و آخرت دامنگیرشان نشود، جزائمه‌ی معصومین علیهم السلام که تکون یافته‌ی از وجود اقدس زهرای اطهر علیهم السلام استند ولذا می‌گوییم: فاطمه علیها السلام بیت‌الذکر و بیت التسبیح و بیت الله است!

آیا تعجب دارد که او «بیت الله» باشد و حال آن که شما با دست خود از خشت

و گل بنایی می‌سازید و آنجارا به خدا نسبت می‌دهید و می‌گویید «مسجد» شد، خانه‌ی خدا شد و محترم شد. این مسجد خشت و گلی را شما ساخته‌اید نه خدا، ولی

۱- سوره‌ی نور، آیات ۳۶ و ۳۷.

خانه‌ی خدا شده است. یک خانه‌ای از سنگ و گل در بیابان مکه به دست حضرت ابراهیم و حضرت اسماعیل علیهم السلام ساخته شده و بیت الله نامیده شده و محترم است. آیا تعجب دارد که بگوییم آن ساختمانی که مواد اویله‌اش نه خشت و گل است و نه سنگ و گل بلکه "نور من نور الله" است، سازنده‌اش هم نه بشر عادی است و نه پیامبر و نه ملک! بلکه ذات اقدس حضرت حق است که فرمود:

(حَلَقْتُهُ مِنْ عَظِيمٍ)؛

«او را خودم از نور عظمت آفریده‌ام».

آن هم به این منظور که:

(أُخْرَجْتُهُ مِنْ ذِلْكَ النُّورِ أَيْمَةً يَقُولُونَ بِأَمْرِي)؛

«از این نور، امامانی را که امر مرا برپا می‌دارند، ایجاد می‌کنم».

اور اساخته‌ام که پروردشگاه رجال آسمانی از حسن و حسین و دیگر امامان باشد، آنان که بر پادارنده‌ی امر و فرمان من در عالم باشند. حال آیا تعجب دارد که بگوییم این ساختمان رفیع وجود زهراء عليها السلام بیت الله و اشرف از کعبه و اشرف از عرش است؟!

فاطمه عليها السلام افضل از عرش الهی!

خود پیغمبرا کرم عليه السلام فرمود: عرش را از نور من ساخته‌اند و من افضل از عرش^۱. همان کس که گفت، من افضل از عرشم، همو فرموده است:

(فاطِمَةُ بَصْعَةُ مِنِّي)؛^۲

فاطمه پاره‌ای از من است».

نه فقط پاره‌ی تن من بلکه «قرة عینی» نور چشم من است، به این هم اکتفا نکرده

۱- بخار الانوار، جلد ۴۳، صفحه ۱۷، حدیث ۱۶.

۲- همان، حدیث ۱۷.

بلکه «شَمَرَةُ فُؤَادِي» میوه‌ی قلب من است. باز هم قانع نشد و فرمود «رُوحِيَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْ رَوْحٍ وَجَانٍ مِنْ اسْتَ.

طبيعي است که جسد به جان زنده است. رسول اکرم ﷺ می فرماید، فاطمه روح من و جان من است که اگر او نباشد، گویی من نیستم و جسدی بی جانم. پس وقتی رسول، افضل از عرش شد، طبيعی است که روح او - که فاطمه است - نیز، افضل از عرش است. نه تنها او می تواند در عالم، تحول و دگرگونی ایجاد کند، بلکه "فضه" که خدمتکار خانه‌ی اوست نیز می تواند مس وجود را تبدیل به طلانماید!

نژاد آسمانی حضرت زهرا علیها السلام

رسول اکرم ﷺ در حضور جمعی فرمودند:

(إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ فَاطِمَةَ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ؛)

«خداقبل از این که آسمان‌ها و زمین را یافریند، فاطمه را آفریده است».

حضرّار تعجب کردند و عرض کردند:

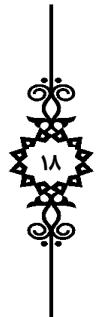
(يَا رَسُولَ اللَّهِ فَلَيَسْتُ هِيَ إِنْسِيَّةً؟)

«مگر فاطمه از جنس بشر نیست؟»؟

چون بالآخره بشر به آدم می رسدو آدم هم پس از خلقت آسمان و زمین آفریده شده است. او که قبلاً بوده، پس بشر و اولاد آدم نیست. پیامبر اکرم ﷺ فرمودند:

(خَلَقْتَ فَاطِمَةَ حَوْرَاءَ إِنْسِيَّةً لَا إِنْسِيَّةً؛^۱)

فاطمه، نژادش آسمانی و حقیقتش، حقیقت عرشی است که خدای متعال، آن و دیعه‌ی الهیه و کریمه‌ی عرشیه را از آن مقام اشمنح اعلی تنزّل داده و به صورت انسان در میان



۱- بحار الانوار، جلد ۴۳، صفحه ۱۸، حدیث ۱۷.

خاکیان متجلی ساخته است تادامن رحمتش را بر سر عالم انسان بگستراند.

بعد فرمودند: من در شب معراج وقتی به آسمان ها رفتم، در عالم بالا به من سیبی دادند. آن سیب را که شکافتم نور خیره کننده ای از آن درخشید. جبرئیل عليه السلام گفت: این نور را در آسمان ها (منصوره) می خوانند و در زمین (فاطمه) اش می نامند:
لَأَنَّ الْحُلُقَ فُطِمُوا عَنْ مَعْرِفَتِهَا؛^۱

«زیرا دست فکر بشر از شناخت حقیقت او، مُنْفَطَم و مُنْقَطَع است».

سخن لطیف عالم سنی درباره حضرت زهراء عليها السلام

جمله ای را از تفسیر "روح المعانی" نقل می کنم. کتاب روح المعانی تفسیر مفصلی است و نوشه‌ی "آل‌وسی" یکی از مفسران سنی است و شاید بتوان گفت، تا حدی در بعض موارد منصفانه سخن گفته است. این مرد در تفسیر سوره‌ی مبارکه‌ی "هل اتی" که می دانیم در شأن خاندان عصمت و طهارت عليها السلام نازل شده، جمله‌ی بسیار خوبی دارد. چون قبل‌ا در بیان خود، سخن از علی و فاطمه عليهم السلام به میان آورده است می گوید:

(ماذًا عَسَىٰ أَنْ يَقُولَ أَمْوَأْ فِيهِما؛)

«چه کسی می تواند درباره این دو بزرگوار [علی و فاطمه عليهم السلام] سخنی جزا این بگوید»:

(سَوْىٰ أَنَّ عَلِيًّا مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ وَ وَصِيُّ النَّبِيِّ؛

«علی، مولای مؤمنین و وصی پیامبر است».

(وَ فَاطِمَةُ الْبَضْعَةُ الْأَحْمَدِيَّةُ وَ الْجُزْءُ الْمُحَمَّدِيُّ؛

«فاطمه پاره‌ی پیامبر و جزء آن حضرت است».

(وَلَيْسَ هَذَا مِنَ الرَّفْضِ بِشَيْءٍ؟)

«وَإِنْ سُخْنَ هَيْجَ ارْتَبَاطِي بِارْفَضِي بُودَنْ نَدَارَد».

(بَلْ مَا سِواهُ عِنْدِي هُوَ الْغَيْثُ؟)

«بلکه غیر این عقیده، از نظر من ضلالت و گمراحت است».

این مسئله به رافضی بودن مربوط نیست، بلکه حقیقتی است که من آن را در ک

کرده و به آن معتقدم. بعد می گویید:

(أَنَا عَبْدُ الْحَقِّ لَا عَبْدُ الْهَوَى لَعَنِ اللَّهِ الْهَوَى فَمَنْ لَعَنَّاً؟)

من بنده‌ی هوای نفس نیستم که پاروی حق بگذارم. من بنده‌ی حق و در مقابل حق

خاصrum، لعنت خدا و لعنت کنندگان بر هوای نفس باد. بعد در پایان کلامش، این جمله را دارد:

(وَمِنَ الْطَّائِفِ عَلَى الْقَوْلِ بِنْزُولِهَا فِيهِمْ؟)

از لطایفی که در این سوره به کار رفته است و در شأن خاندان علی طلاق نازل شده، این

است که خداوند هر جا بهشت را توصیف می کند در ردیف نعمت‌های بهشتی از

حورالعین سخن به میان می آورد ولی در سوره‌ی هل اتی با کمال تعجب می بینیم از همه

گونه نعمت‌های بهشتی سخن گفته است، از تخت‌ها، تکیه‌گاه‌ها، درخت‌های

پر میوه، لباس‌های حریر، جام‌ها، نوشابه‌ها، حتی «ولدان مُخَلَّدون» یعنی کودکان

خردسالی که همچون مرواریدهای غلتان به خدمت بهشتیان در گردشند که می فرماید:

﴿وَيَطْوُفُ عَلَيْهِمْ وَلِدَانُ مُخَلَّدونَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ حَسِيبَتُهُمْ لُؤْلُؤًا مَنْثُرًا﴾؛^۱

«و در اطراف بهشتیان، کودکان خردسالی که هرگاه آنان را ببینی، می پنداری مرواید

غلتاند؛ همواره می گرددن».

*

ولی عجیب است که از حورالعین که اَطِيب وَالْطَّف نعمت‌های بهشتی

۱-سوره‌ی انسان، آیه‌ی ۱۹.

* اَطِيب وَالْطَّف: پاک‌ترین و لطیف‌ترین.

است، اصلاً اسمی برده نشده و ذکری به میان نیامده است. این عالم سنتی می‌گوید،
سرّاین مطلب این است:

(رِعَايَةٌ لِحُرْمَةِ الْبَتُولِ قُرْةٌ عَيْنِ الرَّسُولِ)؛

«خداحواسته است حرمت فاطمه‌ی بتول، نور چشم رسول رانگه دارد».

خدارواندیده است در محضر حضرت زهراء علیها السلام سخن از حورالعين بهشتی به
میان بیاورد و بابودن زهراء علیها السلام در کنار علیها السلام زیبایی و جمال و کمال حورالعين
بهشتی را به رخ حضرت علیها السلام بکشد.

این گفتار یک مفسر سنتی است. من وقتی این مطلب را در کلام این عالم سنتی دیدم با
خود گفتم، اگر خداوند این مرد را به خاطر همین سخن لطیفی که گفته است مشمول
لطف حضرت صدّيقه‌ی کبری علیها السلام قرار داده، او را بیامرزد، دور از کرم نخواهد بود.
(إِنَّ اللَّهَ وَاسِعُ كَرِيمٌ)؛

ناتوانی دنیا از شناخت حضرت زهراء علیها السلام

حالاً تعجب ندارد که دنیا نتواند فاطمه را بشناسد و قدر و منزلت او را نفهمد.
دنیا، خدا را هم نشناخته است.

﴿وَ مَا قَدَرُوا اللَّهُ حَقَّ قَدْرِهِ...﴾^۱

خدایی که جهان هستی به او زنده است، خدایی که بشر، به اراده‌ی او نفس
می‌کشد، می‌بیند، می‌شنود و راه می‌رود، در عین حال این بشر منکر وجود او می‌شود
و او را به حساب نمی‌آورد؛ پس چه تعجب از این دنیا و این بشر که فاطمه را نشناشد
و حرمت او رانگه ندارد و او را با قلبی شکسته و تنی رنجور به خاک بسپارد!

آری! دنیا می تواند سلاطین و پادشاهان را بشناسد و عظمت آن ها را در خود بگنجاند و آن ها را به دیگران بشناسند؛ اما نمی تواند انبیا و اولیای خدا را بشناسد و عظمت آن ها را در ظرف وجود خود بگنجاند! زیرا آن ها شکوهشان آسمانی است. شکوه آسمانی در زمین خاکی نمی گنجد. یک دهکده‌ی کوچک می تواند کد خدارا بشناسد و بزرگی او را در خود جا بدهد اما هرگز نمی تواند سلطان را- آن چنان که هست- بشناسد و جاه و جلال او را در خود بگنجاند. اگر جاه و جلال سلطان بخواهد به معرض نمایش درآید، میدان های بزرگ و خیابان های وسیع می خواهد، در کوچه های تنگ یک ده نمی گنجد!! دهکده‌ی دنیا توانست معاویه و یزید را در خود جا بدهد و عظمت کد خدا منشی آنها را در خود بگنجاند و به دیگران بشناسند. به فرعون و نمرود آن چنان رکاب بددهد که صدها سال بر دوش بشر سوار بشوند و بر او خدایی کنند، اما نتوانست علی و زهراء علیهم السلام را بشناسد و جلال و جمال آسمانی آنها را در خود جا بدهد.

آری! زهراء علیها السلام که مظہر جلال و جمال حضرت حق است، در این دهکده‌ی دنیا، فاطمه است؛ یعنی دست فکر بشر از دامن معرفت و شناختش کوتاه است اما در عالم آسمانها و ملکوت، منصوره است؛ یعنی تمام قوای فعاله‌ی عالم به نصرت و یاری او برمی خیزند و مطیع فرمان اویند. در عالم قیامت هم که وسعتش لا یتناهی است، فرمان، فرمان فاطمه علیها السلام و کرسی شفاعت عند الله در اختیار فاطمه است.

﴿...وَ يَوْمَئِنِ يَقْرُحُ الْمُؤْمِنُونَ ﴿بِنَصْرِ اللَّهِ...﴾﴾؛^۱

«... و در آن روز [قيامت] مؤمنان به سبب یاری خدا خشنود می شوند...».

در روایتی ذیل همین آیه فرمودند، روز قیامت، اهل ایمان به نصرت و عنایت

۱- سوره روم، آیات ۴ و ۵.



فاطمه خوشحالند.

﴿أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةً طَيِّبَةً أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَ فَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتَى أُكُلًا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَ يَضْرُبُ اللَّهُ الْمَثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ﴾^۱

«آیاندیدی جگونه خداوند کلمه‌ی طبیه را به درخت پاکیزه‌ای تشییه کرده که ریشه‌ی آن [در زمین] ثابت و شاخه‌ی آن در آسمان است. میوه‌های خود را در هر زمان به اذن پروردگارش می‌دهد و خداوند برای مردم مثل‌های زند؛ شاید پند پذیرند».

در آیه‌ی بالا پروردگار حکیم، کلمه‌ی طبیه و موجود پاک را تشییه به درختی فرمود که ریشه‌اش ثابت و شاخه‌ها یش بـ آسمان، بالا کشیده و میوه‌ها یش راهمه وقت در دسترس آدمیان قرار می‌دهد. این کلمه‌ی طبیه اگرچه مصادیق متعدد دارد، لیکن در رأس تمام آن‌ها وجود اقدس رسول الله الاعظم حضرت محمد مصطفی ﷺ واقع شده است که به معنای واقعی، کلمه‌ی طبیه وجود پاکی است که اصلی ثابت در اعماق عالم انسان دارد و روح مقدسش به عالم ربوبی متصل گشته و مشعل فروزان هدایتش - که میوه‌ی شاداب این شجره‌ی طبیه است - زوایای قلوب آدمیان را در پوشش نور آسمانی خود قرار داده است. در روایتی ذیل همین آیه از حضرت امام باقر علیه السلام منقول است که فرمودند:

«إِنَّ الشَّجَرَةَ رَسُولُ اللَّهِ كَلِمَةٌ طَيِّبَةٌ وَ فَرْعُهَا عَلَىٰ طَلَيْلٍ وَ عُنْصُرُ الشَّجَرَةِ فَاطِمَةٌ وَ شَمَرْتُهَا أَوْلَادُهَا وَ أَعْصَانُهَا وَ أَوْرَاقُهَا شَيَعْتُنَا ثُمَّ قَالَ طَلَيْلٌ إِنَّ الرَّجُلَ مِنْ شَيَعْنَا لَيْمُوتُ فَيَسْقُطُ مِنَ الشَّجَرَةِ وَرَقَةً وَ إِنَّ الْمَوْلُودَ مِنْ شَيَعْنَا لَيَوْلُدُ فَيُورِقُ مَكَانَ

۱- سوره‌ی ابراهیم، آیات ۲۴ و ۲۵.



١- تلک الورقة ورقه؛

«درخت» یعنی اصل و ریشه‌ی درخت [رسول خدا علیهم السلام] و ساقه‌ی آن علی طبله و عنصر درخت، فاطمه علیها السلام است و میوه‌ی آن فرزندان فاطمه علیها السلام و شاخه‌ها و برگ‌های آن، شیعیان ما هستند. آنگاه [امام علی علیهم السلام] فرمودند: وقتی فردی از شیعیان مامی میرد، برگی از آن درخت می‌افتد و وقتی فردی از شیعیان ما متولد می‌شود، برگی در آن درخت می‌روید».

در این حدیث می‌بینیم که از حضرت فاطمه علیها السلام تعبیر به «عنصر درخت نبوت» شده است؛ یعنی آنچه مایه و قوام درخت نبوت و میوه دادن درخت، بسته به آن است، فاطمه است. اوست که درخت نبوت را مایه دار کرده و به میوه و محصول نشانیده و هم از این روست که ملقب به لقب «ام ابیها» شده است. آن گونه که مادر در تکون و ابقاء وجود فرزند، اثرگذار است، فاطمه نیز در ابقاء شخصیت آسمانی پدرش از طریق فرزندانش اثرگذار است. اگر نبود فاطمه و فرزندان فاطمه، اثری از دین و تعالیم آسمانی قرآن - که تمام شخصیت آسمانی پدرش می‌باشد - در دنیا باقی نمانده بود.

رمز تکامل نبوت هر پیامبر

۲۴

در زیارت حضرت زهرای اطهر علیها السلام می‌خوانیم:

(اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ بَيْتِهِ وَصَلِّ عَلَى الْبُشْرِ الطَّاهِرَةِ الصَّدِيقَةِ... وَ سَلِّلْتَ مِنْهَا أَثْوَارَ الْأَئِمَّةِ)؛^۲

«خدا یا! صلوات و رحمات خود را نازل کن بر محمد و اهل بیت و بر بتول طاهره و صدیقه‌ای که انوار امامان را از وجود اقدس او متکون ساخته‌ای».

۱- تفسیر مجتمع البیان، سوره‌ی ابراهیم.

۲- مفاتیح الجنان، زیارت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام.

در جمله‌ی بعدی زیارت آمده است:

(وَأَرْحَيْتَ دُونَهَا حِجَابَ النُّبُوَّةِ؛)

خدایا! تو علاوه بر این که نور امامان عليهم السلام را ز دامن نور فاطمه عليها السلام متلاطع ساخته‌ای، علاوه بر این، خود او راهم در پشت پرده‌ی نبوت نشانده‌ای و کسی می‌تواند از جمال آسمانی او آگاه گردد که پرده‌ی نبوت را کنار زده و آن پرده‌نشین حریم الهی را در حد توانایی اش بشناسد و مرتبه‌ای از مراتب نبوت را به دست آورد که امام صادق عليه السلام فرموده‌اند:

(وَهِيَ الصَّدِيقَةُ الْكَبِيرَىٰ وَعَلَىٰ مَعْرِفَتِهَا دَارَتِ الْقُرُونُ الْأُولَىٰ)؛^۱

او صدیقه‌ی کبری است که تمام اقت‌های پیشین، بر محور معرفت او می‌چرخند و به احتمال قوی -بنابه گفته‌ی اهل تحقیق -مراد از "قرن اولی" ، انسیای سلف عليهم السلام می‌باشد و هر پیامبری به میزان معرفتی که نسبت به مقام و منزلت آن نور الانوار در پیشگاه حضرت خالق الانوار داشته، به مرتبه‌ای از مراتب نبوت دست یافته است. در

حدیث دیگری نیز این عبارت آمده:

(ما تَكَامَلَتِ النُّبُوَّةُ لِبَيْنِ حَتَّىٰ أَقْرَءَ يَفْضُلُهَا وَ مَحْبَبُهَا)؛^۲

"نبوت برای هیچ پیامبری کامل نشد، تا اقرار به فضل و محبت حضرت زهرانمود!"

تجلیات حضرت فاطمه عليها السلام در سه نوبت بر امام امیر المؤمنین عليه السلام در روایت دیگری به حقیقت حیرت‌انگیزی بر می‌خوریم که به راستی عقل‌ها را متحیر می‌سازد و آن این که راوی گفته است: خدمت حضرت امام هادی عليه السلام یا حضرت امام عسکری عليه السلام عرض کردم:

۱- بخار الانوار، جلد ۴۳، صفحه ۱۰۵.

۲- نقل از مدینه المعاجز بحرانی.

(لِمْ سُمِّيَتْ فاطِمَةُ[الزَّهْرَاءُ عَلَيْهَا السَّلَامُ]؛

«چرا فاطمه به عنوان زهرانامیده شده است»؟

(چون زهراء یعنی درخشان، درخشندۀ روی).

امام علیؑ فرمودند:

(كَانَ وَجْهُهُا يَرْهُرُ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَوَّلِ النَّهَارِ كَالشَّمْسِ الصَّاحِيَةِ وَعِنْدَ
الْزَّوَالِ كَالقَمَرِ الْمُبْنِيِّ وَعِنْدَ غُرُوبِ الشَّمْسِ كَالْكُوكِبِ الدُّرِّيِّ)؛^۱

[[از آن جهت زهرانامیده شده است که روزی سه بار برای امیر المؤمنین علیؑ درخشندگی داشت [اول روز، صورتش مانند خورشید فروزان برای امیر المؤمنین می‌درخشد. و سط روز مانند ماه تابان و هنگام غروب آفتاب، مانند ستاره‌ی درخشان]!]

البته می‌دانیم یک زن کامل با ایمان در زندگی زن و شوهری اش، وظیفه دارد خود را برای شوهرش بیاراید و زینت و جمال خود را در مرئی و منظر شوهر قرار داده و از او جلب توجه نماید و از زینت و زیبایی خویش، او را بخوردار سازد. از طرفی هم می‌دانیم که نه مناسب شأن زهراعلیؑ این است که خود را باز و زیور ظاهری از دست بند و گردنبند و انواع آرایش‌های زنانه بیاراید و نه امیر المؤمنین علیؑ کسی است که چشمش در مقابل این زر و زیورها خیره گشته و مجدوب آن آرایش‌های صوری شود. بلکه آنچه در زندگی این زن و شوهر مستثنای عالم امکان، جاذبه دارد و زینت و آرایش حساب می‌شود و بر جذبه‌ی جمال می‌افزاید، ترقی در مدارج معرفت خدا و محبت و تقریب به خدادست و ترقی و تعالی در این مدارج هم، حدّ *
یقین و نقطه‌ی پایان ندارد، تا آنجا که خداوند حکیم، آن کمال و جمال مطلق



۱- بخار الانوار، جلد ۴۳، صفحه ۱۶.

* حدّ یقین: ایستگاه.

نامتناهی به رسول مکرمش ﷺ که (أَقْرَبُ الْخَلْقِ إِلَى اللَّهِ) است دستور می‌دهد:
﴿...قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا﴾^۱

«...بگو: پروردگار من! بر علم بیفزا».

از من بخواه تا بر مراتب علمی ات بیفزايم. مسلمًا حضرت اميرالمؤمنین ظلیل‌الذینیز همانند پیامبر اکرم ﷺ محتاج افزایش در مدارج تقریب به خدا از طرق گوناگون است. حال هیچ استبعادی ند ارد که طبق این حدیث شریف بگوییم:

از جمله راه‌های متعددی که خداوند حکیم برای سیر و سلوک امام امیرالمؤمنین ظلیل‌الذینیز در مسیر تقریب به خودش قرار داده است، تجلیات حضرت زهراء ظلیل‌الذینیز است که روزی سه بار به اذن خدا پرده از چهره‌ی ملکوتی اش بردارد و مراتب عالیه‌ای از جمال خدادادی اش را که از تمام چشم‌ها پنهان است، برای شوهر بزرگوارش ظاهر سازد و با اذن خدا، بر درجات آن حضرت در مسیر تقریب به خدا بیفزاید و در عین حال تمام این تجلیات زهراء ظلیل‌الذینیز تحت الشعاع شمس ولایت مطلقه‌ی امام امیرالمؤمنین ظلیل‌الذینیز باشد که او پس از رسول خدا ظلیل‌الذینیز ولی خدا و امام بر منْ سوی حتی حضرت زهراست؛ صلوات اللہ و سلامہ علیہم اجمعین.

فیض نخست و خاتمه، نور جمال فاطمه

چشم دل آرنظاره در مبدأ و منتها کند

وهم به اوج قدس ناموس الله کی رسد؟

*
فهم که نعت بانوی خلوت کریما کند

۱- سوره‌ی ط، آیه‌ی ۱۱۴

* استبعاد: دور انگاشتن.

* نعت: وصف.



دامن کبریایی او، دسترس خیال نی

پایه‌ی قدر او بسی، پایه به زیر پا کند

*
لوح قَدَرْ به دست او، ِکُلُک قضا به شَسْت او

تا که مشیت الهیه چه اقتضا کند

در جبروت حکمران، در ملکوت قهرمان

در نشآت گُنْ فکان، حکم به ما تشاء کند

بیان ام الحقایق در سوره‌ی کوثر

سوره‌ی مبارکه‌ی کوثر، کوتاه‌ترین سوره‌ی قرآن کریم است که بیش از سه

آیه‌ی کوتاه نیست؛ لیکن این سوره‌ی به ظاهر کوچک، یک حقیقت بسیار بزرگی را

به عالم نشان می‌دهد که ام الحقایق و مادر تمام خیرات و برکات الهی است. سوره‌ی

کوثر در مقام مُنَّ گذاری بر پیامبر اکرم ﷺ است. خداوند متنان بر

پیامبر اکرم ﷺ مُنَّ می‌گذارد که ما لطف و عنایت فوق العاده بر تو روا داشته‌ایم و

به تو کوثر عطا کرده‌ایم. مخصوصاً نفرموده است:

(إِنَّا آتَيْنَاكَ):

«به تو داده‌ایم».

بلکه فرموده است:

(إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ...):

«همانا ما به تو عطا کرده‌ایم...».

با آن که درباره‌ی قرآن مجید فرموده است:

﴿وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِّنَ الْمُثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ﴾؛

ما به تو سوره‌ی حمد و قرآن عظیم داده‌ایم... اما درباره‌ی کوثر فرموده است:

﴿إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوَافِرَ﴾؛

«ما به تو کوثر عطا کرده‌ایم».

این نشان از عظمت فوق العاده‌ی کوثر می‌دهد که به عنوان یک عطیه‌ی الهیه از سوی خدای متعال به رسول مکرّم‌ش ﷺ اعطای گردیده است. حال، کوثر چیست که مایه‌ی افتخار پیامبر اعظم ﷺ و مظہر انعام و اکرام خداست؟

معنا و مفهوم کوثر

کوثر از نظر مفهوم به معنای خیر کثیر است. یعنی موجودی که منشأ خیرات و برکات فراوان است و در عین وحدت، مولّد کثرت است و از نظر مصدق، آقایان مفسّران، وجود متعددی گفته‌اند: از علم، قرآن، ذکر جمیل، نسل کثیر و نهری در بهشت. ولی آیه‌ی آخر این سوره، خود دلیل واضح و قرینه‌ی روشنی است براین که: مراد از کوثر، وجود کثیرالبرکات حضرت فاطمه ؓ است که ذریه و نسل فراوان رسول الله اعظم ﷺ از طریق همین یک دختر گرامی، در عالم منتشر گشته است.

شأن نزول سوره‌ی کوثر

در شأن نزول سوره‌ی کوثر آمده است: جمعی از دشمنان و بدخواهان رسول خدا ؓ آن حضرت را از جهت نداشتن فرزند پسر مورد شمات قرار داده، می‌گفتند: او ابتر (یعنی بلاعقب) است و با مرگش، بساط دین و آیینش برچیده می‌شود. در چنین شرایطی این سوره نازل شد و پیامبر ﷺ را صاحب کوثر و منشأ

نسل کثیر معرفی کرد و دشمنان و بدخواهانش را ابتو و بلاعقب نشان داد و فرمود:

﴿إِنَّ أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَأُنْحِرْ إِنَّ شَانِكَ هُوَ الْأَبْتَرُ﴾

«ما به تو کوثر داده ایم [و] به طور مسلم بدخواه و دشمن تو آبتو و بلاعقب است».

پیشگویی قرآن در سوره‌ی کوثر

در واقع این سوره از معجزات پیغمبر اکرم ﷺ است زیرا این سوره در زمانی نازل شد که رسول خدا ﷺ در مکه فاقد همه گونه امکانات ظاهری برای رسیدن به جلالت و عظمت بود. از جمله این که فرزندی جز یک دختر نداشت و همین در نظر مردم آن روز، ذلت و حقارت به حساب می‌آمد! در حالی که دشمنانش علاوه بر ثروت و قدرت، دارای پسرهای متعدد بودند و همین نشان بقای نسل و دوام عزّت و شوکشان به حساب می‌آمد. در چنان شرایطی، این سوره نازل شد و رسول اکرم ﷺ با قاطعیت تمام اعلام کرد، من صاحب نسل کثیر خواهم شد و بدخواهانم، مقطع العسل و ابتو خواهند گشت.

این دو پیشگویی، چهارده قرن قبل در آن شرایط، اظهار گشته و امروز می‌بینیم مانند آفتاب محسوس و بالعیان تحقیق یافته است که رسول خدا ﷺ از نسل یک دختر، دارای ذریّه‌ای بی‌شمار گشته و صاحب عظمت و سیادتی عمیق و بی‌پایان امّا دشمنانش ابتو و فاقد همه گونه اثر و نشان! آری:

﴿إِنَّ أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَأُنْحِرْ إِنَّ شَانِكَ هُوَ الْأَبْتَرُ﴾

صدق الله العلي العظيم و صدق رسوله النبيّ الکریم

گزارش مورخان از آمار اولاد حضرت زهرا عليها السلام

از «حمد الله مستوفی» صاحب «تاریخ گزیده» نقل شده است: روزی که یزید

به درگ و اصل شد، چهارده پسر از او باقی مانده بود ولی اکنون کوچک ترین اثری از آنها باقی نیست. اما امام حسین علیه السلام فرزند زهراء علیها السلام که برای نابود کردن او و خاندانش، آن مصیبت‌ها که می‌دانیم بر سرش ریختند و حتی به طفل شیرخوارش نیز ابقا نکردند، بعد از کشتنش، خیمه‌هایش را آتش زند و بازماندگانش را به زنجیر اسارت کشیدند، تنها یک پسر از او باقی ماند. او هم روز عاشورا چنان بیمار و بی حال بود که دشمن سنگدل بر او ترحم کرد و گفت: به زودی خودش می‌میرد و کشتن نمی‌خواهد! از همان یک پسر، چه عجیب برکتی در نسل سادات حسینی به وجود آمد؛ به طوری که جا حظ که معاصر "الواشق بالله عباسی" است گفته است: وقتی فقط سادات حسینی را در آن روز به حساب آوردند، چندین برابر کلیه‌ی بنی امية از زمان عبدالشمس تا آن روز بودند. همچنین نوشته‌اند: در زمان سلطان عبدالحمید، پادشاه عثمانی، آماری از سادات موجود در جهان که در کشورهای مختلف زندگی می‌کردند به دست آوردنده‌ها چند دقیق و کامل نبوده است؛ بنزدیک به نوزده میلیون نفر به دست آمده است.^۱ آری:

﴿إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوَافِرَ • فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَ انْحِرْ • إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ﴾

بنابراین خود وجود سادات و فرزندان زهراء علیها السلام که روی زمین راه می‌روند، در واقع معجزه‌ی محسوس بیغمبر اکرم ﷺ هستند و با همین هستی خود، صدق و حقایقیت جد بزرگوارشان، حضرت رسول الله ﷺ را به اثبات رسانیده و کوثر بودن مادرشان را بیان می‌کنند.

انسیه‌ی حورا سبب اصل اقامات
اصلی که ببالید بدو نخل امامت
نخلی که ز تولید قدش زاد قیامت
گنجینه‌ی عرفان گهر بحر کرامت

۱- سرمایه‌ی سخن، تأثیف سید محمد تقی سبزواری و محمد باهیم آیتی، جلد ۳، صفحه‌ی ۱۷۴.

در باغ نبی طوبی افراشته قامت در ساحت بستان ولی سرولب جو

مقصود ما از برگزاری مجالس دینی چیست؟

از جمله نقایصی که مادر جو دینی و مذهبی خودمان داریم و لازم است آن را بشناسیم و در رفع آن بکوشیم، این است که مانسبت به حقیّی که قرآن و عترت بر ما دارند و ادای آن را از مامی خواهند، جفا کار هستیم!! زیرا در فکر اکثر ما، این، جا گرفته که حقیّی که قرآن، کلام خدا بر ما دارد این است که احترام برای آن قائل باشیم و آن را بپرسیم و بخوانیم و آیات و سوره های آن را حفظ کنیم و مفاهیم آیات را به ذهن بسپاریم و در گفته ها و نوشتة های خود به آنها استناد نماییم و دیگر هیچ! و حقیّی که عترت بر ما دارد این است که قسمتی از تاریخ زندگانی آن بزرگواران را از ولادت تا شهادت بدانیم، اعتقاد به امامتشان داشته باشیم و سپس مجالس و محافلی برای ذکر فضایل و مصائبشان تشکیل بدهیم و گهگاه هم به زیارت قبور مطهرشان برویم و دیگر هیچ! و با همین کیفیّت خود را عامل به وظیفه ای ادای حق قرآن و عترت می پنداشیم (!) و حال آن که قرآن و عترت از ما اتباع عملی را طالبد، نه همین آداب و مراسم ظاهري را. اين قرآن است که با صراحة و قاطعیّت تمام می فرماید:

﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحْبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحِبِّكُمُ اللَّهُ...﴾^۱

«[ای پیامبر! ببه مردم] بگو: شما اگر دوستداران خدا هستید، از من پیروی کنید تا محبوب

خدا گردید...».

هدف از حسن قرائت در مورد قرآن و ذکر فضیلت در مورد عترت، تحصیل معرفت و شناخت حقیّت آن دو عامل اصلی سعادت است و طبیعی است که

۱- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۳۱



شناختن هر موجودی به کمال و جمال، ایجاد محبت در دل انسان نسبت به آن موجود کامل و جمیل می‌نماید و محبت هم مسلم است که محب را به دنبال محبوب می‌کشاند و به اطاعت از او وامی دارد. پس هدف از ذکر فضیلت در مجالسی که به نام امامان علیهم السلام تشکیل می‌شود، تحصیل معرفت است و معرفت، تولیدگر محبت و محبت از پی آورنده‌ی اطاعت است. بنابراین، اگر دیدیم در مقام عمل، اطاعت از امامان علیهم السلام مشاهده نمی‌گردد و یا بسیار کم مشاهده می‌شود، طبعاً پی می‌بریم که محبت نسبت به آن بزرگواران، ناقص است و نقص در محبت، کاشف از نقص در معرفت و نقص در معرفت، سبب تیرگی زندگی در عالم آخرت است و محبویت از لقای خدا؛ و نتیجتاً معلوم می‌شود این حسن قرائت در مورد قرآن و ذکر فضیلت در مورد عترت، یک سلسله آداب و رسومی است که روی عادت، طبق معمول سنواتی انجام می‌شود و حق قرآن و عترت، آن چنان که لازم و واجب است، ادانی گردد!! خداوند حکیم می‌خواهد ما رادر مکتب تربیتی قرآن و عترت طوری بسازد که

سرمشق تمام جهانیان باشیم، چنان که می‌فرماید:

﴿وَ كَذِلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَ سَطَا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَ يَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيداً...﴾^۱

ما شمارا اقت میانه و معتدلی قرار دادیم که گواه[و الگو] برای مردم باشد و پیامبر هم گواه بر شما باشد...».

در اعتقاد و اخلاق و عمل، طوری باشد که مردم از شما درس اعتدال همه‌جانبه بگیرند و در صراط مستقیم حق به دور از افراط و تفریط در حرکت باشند. ولی یاللاسف که ما نتوانستیم از فرهنگ الهی خویش به دنیای غرب الکوب دهیم اما از

۱- سوره بقره، آیه ۱۴۳

فرهنگ الحادی دنیای غرب در بسیاری از شؤون زندگی خویش، الگو گرفتیم!

پیروی از حضرت زهرا علیها السلام و این تجمل گرایی؟!

بانوانی که خود را دختران زینب و زهرا علیهم السلام می نامند؛ تو جهی به زندگی زاهدانه‌ی حضرت صدیقه‌ی طاهره علیها السلام بنمایند و بیسنند آیا با این تجمل گرایی که زنان ما دارند، سازگار است؟

روزی برای دیدار پدر از خانه بیرون آمد. جناب سلمان (رض) چشمش به چادر آن حضرت افتاد، دید دوازده و صله دارد. با تعجب گفت: خدا! دختران قیصر و کسری در میان حریر و دختر رسول گرامی ات این چنین؟

حضرت صدیقه علیها السلام وقتی خدمت پدر رسانید، گفت: پدر! سلمان از چادر من تعجب کرده است؟ او خبر ندارد که پنج سال است من و علی تنها یک پوست گوسفند داریم که شب روی آن می خوابیم و روز، روی آن علف به شترمان می دهیم!!

تصویر نشود که تهی دست بودند. فدک را - که سرزمین حاصل خیزی بود - در اختیار داشتند و سالانه هزاران دینار از آن عایدشان می شد و امیر المؤمنین علیها السلام غنایم جنگی، احیاناً سپری پر از طلا سهم می برد؛ ولی همه‌ی آن‌ها به مصرف مستمندان می رسانید و بهره‌ای از آن در زندگی شخصی خود نمی بردند!

جلوه‌های رفتاری حضرت زهرا علیها السلام

الف: با همسر

به گوشه‌ای از شوهرداری اش هم بنگرید:

روزی حضرت امیر المؤمنین علیها السلام وارد منزل شد و از همسر گرامی اش



اندکی غذا برای رفع گرسنگی خواست.

او عرض کرد: سه روز است هر چه خوراکی در منزل داشتیم، برای شما آورده‌ام. در این سه روز خودم و بچه‌ها، غذای سیر نخورده‌ایم.

فرمود: چرا به من نگفتی که تهیه کنم؟

عرض کرد: از خدایم حیا می‌کنم از شما چیزی بخواهم که توانای بر تهیه‌ی آن نباشد.^۱

ب: با خدمتکار

اما رفارت شن با خدمتکار خانه:

با از جناب سلمان نقل است، روزی وارد خانه‌ی امیر المؤمنین علیه السلام و دیدم فاطمه علیه السلام دست آسیا پیش روی خود گذاشته و دانه‌های جورا با آن آرد می‌کند. در اثر

فشار کار، کف دستش تاول زده بود. فضّه خدمتکار خانه هم ایستاده بود! گفت: بی بی! فضّه که اینجاست؛ چرا خود را به رنج اندخته اید؟

فرمود: من کار خانه را با فضّه تقسیم کرده‌ام؛ روزی با او و روزی با من است؛ امروز نوبت من است!!^۲

ازدواج ساده‌ی حضرت علی علیه السلام با حضرت زهراء علیه السلام

садگی امر ازدواج شان را بنگرد و بینید ما از آن‌ها چه قدر فاصله گرفته‌ایم و در عین حال ادعای اتباع از آن‌ها را داریم!!

فراوان به خواستگاری زهراء علیه السلامی آمدند و رسول اکرم ﷺ فرمود: اختیار

۱- بیت الاحزان، صفحه‌ی ۱۱.

۲- همان.



او با خداست و من منتظر وحی خدا هستم. اصحاب با هم نشستند و گفتند: احتمال می‌دهیم رسول خدا علیه السلام فاطمه علیها السلام را برای علی علیها السلام نگه داشته است. چه بهتر که پیش علی برویم و از او بخواهیم که به خواستگاری برود. با جتمع به سراغ علی علیها السلام رفتند و او را در نخلستانی، در حالی که مشغول آبیاری بود، یافتند و جریان رابه او گفتند و ترغیب کردند که به خواستگاری فاطمه علیها السلام برود.

علی علیها السلام دست از کار کشید و به حضور رسول اکرم علیه السلام آمد و نشست و سر به پایین افکند و سکوت کرد؛ پس از لحظاتی رسول اکرم علیه السلام فرمود: علی! گویا برای خواسته‌ای نزد من آمده‌ای و از اظهار آن شرم می‌کنی؟! بگو آنچه در دل داری، بگو.

حضرت علی علیها السلام با کمال شرم و حیا عرض کرد: یا رسول الله! من در خانه‌ی شما و در دامن شما بزرگ شده‌ام. اکنون وقت آن رسیده که تشکیل خانواده بدم؟ اگر راغب باشید، دوست دارم فاطمه علیها السلام دخترتان را به عقد من درآورید. رسول اکرم علیه السلام از این پیشنهاد بسیار خوشحال شد و فرمود: بنشین تا من نظر فاطمه را جویا شوم. پشت پرده نزد فاطمه رفت و فرمود: دخترم! علی بن ایطالب به خواستگاری تو آمده، آیا رضامی دهی که تو را به عقد او درآورم؟

فاطمه از روی شرم و حیا سر به پایین افکند و سکوت کرد. رسول اکرم علیه السلام با خوشحالی تمام فرمود:

(الله أكْبَرُ سُكُوتُهَا رِضاها)؛

«سکوت‌ش علامت رضای اوست».

دوباره پیش علی علیها السلام برگشت و فرمود: فاطمه رضاداد. حال برای ازدواج چه داری که مهر قرار بدھی؟



علی عرض کرد: یا رسول الله! از زندگی من چیزی بر شما مخفی نیست. تمام
ژروتیم یک شمشیر است و یک زره و یک شتر.

رسول اکرم ﷺ فرمود: شتر و شمشیر برای کار و جهاد از لوازم زندگی یک
مسلمان مجاهد است و باید در دست تو باشد؛ تنها همان زره را مهر قرار می‌دهیم.
دستور داد زره را فروختند و علی علیه السلام بهای آن را که پانصد درهم شد، با دست
خودش آورد و در اختیار پیامبر اکرم ﷺ قرار داد.

رسول خدا ﷺ نیز مقداری از آن را برداشت و به سه نفر از اصحاب داد و
فرمود: با این برای فاطمه علیها السلام اسباب و لوازم زندگی بخرید. آنها رفته و از بازار اشیایی
به عنوان جهیزیه‌ی دختر پیامبر ﷺ خریدند که در حدود ۶۳ درهم شد؛ آنگاه
رسول اکرم ﷺ فرمود اعلام کنند اصحاب از مهاجرین و انصار در مسجد حاضر
شوند و سپس خودشان روی منبر رفته و پس از حمد و ثنای خدا فرمودند: مردم!
بدانید جبرئیل علیه السلام از جانب خدا بر من فرود آمد و پیام آورد که مراسم عقد ازدواج
علی با دخترم فاطمه در آسمان با حضور فرشتگان انجام شده وامر فرموده است من
هم در زمین آن مراسم را انجام بدhem و شما را بر آن شاهد بگیرم.

آنگاه خودش خطبه‌ی عقد را جاری ساخت و سپس فرمود: ای علی! برخیز و تو
هم قبولی این عقد را اعلام کن. علی برخاست و پس از حمد و ثنای الهی گفت: شاکرم
که رسول خدا ﷺ به امر خدا، دخترش فاطمه علیها السلام را به من تزویج کرد و مهر آن را زره
من قرار داد و من راضی به این تزویج هستم. مردم هم دعا کردند و گفتند: خداوندان
ازدواج را بر شما مبارک گرددند و محبت و الفت در دل هایتان بیفکند.^۱

حالا شما بار دیگر نظری به سادگی این ازدواج بیفکنید و ببینید آن‌ها چه



می کردند و ما چه می کنیم؟ داماد خودش به خواستگاری آمده و مهریه‌ی اندک را قبل‌آخودش آورده و در اختیار پدر دختر گذاشته و پدر دختر هم از همان مهریه‌ی که داماد آورده، جهیزیه‌ی دخترش را فراهم کرده است. آنگاه گوشه‌ی چشمی هم به وضع ازدواج‌های ما و تشریفات عجیب و غریب و مهریه‌های سنگین و جهیزیه‌های سرسام آور ما بیفکنید و بینید تقاوتش را از کجاست تابه کجا؟ در این صورت از خودمان پرسیم، آیا به راستی شیعه‌ی علی طلاق هستیم و پا جای پای علی طلاق گذاشته‌ایم؟ می ترسیم ما را در روز جزابه خاطر همین نسبتی که از خود به علی طلاق می دهیم، مورد اخذ و عقاب قرار دهنده که چرا بانداشتمن هیچ‌گونه تناسبی، خودتان را به ما چسباندید و مایه‌ی خفت ما گشتد. ما گفته بودیم:

﴿كُوْنُوا لَنَا زَيْنًا وَ لَا تَكُونُوا عَلَيْنَا شَيْنًا﴾؛

«مایه‌ی زینت ما باشید و مایه‌ی ننگ و عار ما نباشد».

مجازات سنگین همسر آزاری!

به نظر رسید به تناسب ایام فاطمیه، این حدیث را که مربوط به حقوق زن و شوهرداری است بخوانیم. از رسول خدا ﷺ منقول است:

(مَنْ كَانَتْ لَهُ إِمْرَأٌ تُؤْذِيهِ لَمْ يَقْبِلِ اللَّهُ صَلَاتَهَا وَ لَا حَسَنَةٌ مِنْ عَمَلِهَا حَتَّىٰ تُعِينَهُ وَ تُرْضِيهِ وَ إِنْ صَامَتِ الدَّهْرَ وَ قَامَتْ وَ أَعْتَقَتِ الرِّقَابَ وَ أَنْفَقَتِ الْأَمْوَالَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ كَانَتْ أَوَّلَ مَنْ تَرِدُ النَّارُ ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَ عَلَى الرَّجُلِ مِثْلُ ذَلِكَ الْوِزْرُ وَ الْعَذَابُ إِذَا كَانَ لَهَا مُؤْذِيًّا ظَالِمًا... وَ مَنْ كَانَتْ لَهُ إِمْرَأٌ وَ لَمْ تُوَافِقْهُ وَ لَمْ تَصِيرْ عَلَى مَارَزَةِ اللَّهِ وَ شَقَّتْ عَلَيْهِ وَ حَمَلَتْهُ مَا لَمْ يَقْدِرْ عَلَيْهِ لَمْ يَقْبِلِ اللَّهُ لَهَا حَسَنَةً تَتَّقِيُّ بِهَا النَّارَ وَ عَصَبَ اللَّهُ عَلَيْهَا مَا دَامَتْ كَذِلِكَ)؛^۱



«هرگاه زنی همسر خود را بیازارد، خداوند از آن زن، نماز و سایر کارهای نیکش را قبول نمی‌کند؛ اگرچه او در تمام عمرش روزها روزه‌دار و شب‌ها در حال عبادت و نماز باشد! بنده‌ها آزاد کرده و اتفاق اموال فراوان نماید. او اولین کسی خواهد بود که به آتش دوزخ وارد می‌شود، مگر این که به یاری همسرش برخیزد و او را از خود خشنود سازد. سپس پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: اگر مردی هم درباره‌ی همسرش این گونه ظلم و ستم روادارد، به همین منوال عذاب و عقاب شدید خواهد داشت! و هر زنی در زندگی اش هماهنگی با شوهرش نداشته باشد و اورا بیش از حد توانش به رنج و تعب بیندازد، خداوند از آن زن هیچ عمل نیکی را نمی‌پذیرد و اورا مشمول خشم خود می‌سازد».

مغضوب زهرا عليها السلام ملعون خدا

شنیده‌ایم که رسول خدا ﷺ مکرّر می‌فرمودند:

(فاطِمَةُ بَصْعَةٌ مِنِيْ مَنْ آذَا هَا فَقَدْ آذَانِيْ وَ مَنْ آذَانِيْ فَقَدْ آذَى اللَّهَ اِيْذَانِيْ)؛^۱

فاطمه، پاره‌ای از من است؛ هر کس اورا بیازارد مرا آزرده و هر که مرا بیازارد، به تحقیق، خدارا به شدت آزرده است.

ایذاء فاطمه عليها السلام ایذای من است و ایذای من، ایذای خداست و سرنوشت ایذا کنندگان خدا و رسول راهم قرآن با کمال صراحة مشخص کرده است:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذِنُونَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ لَعْنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا﴾؛^۲

آزار دهنده‌گان خدا و رسول، ملعون دنیا و آخرتند و عذاب خوار کننده‌ای در سر راه آنهاست».

۱- بحار الانوار، جلد ۴۳، صفحه ۲۵.

۲- سوره احزاب، آیه ۵۷.



آن روز که رسول خدا ﷺ این سخن را فرمود، برای مردم جای تعجب بود که مگر ممکن است کسی فاطمه را بیازارد. این گفتار رسول یک اخبار غیبی بود که پس از من جریان ایدای فاطمه پیش خواهد آمد و هم به مردم، آگاهی می داد که اگر روزی فاطمه، با این حرمتی که نزد من و خدادارد، در مقابل کسانی ایستاد و اظهار خشم و نارضایی کرد، بدانید که آن ها ملعون خدا و رسولند و اهلیت حکومت بر مردم را ندارند و لذا پس از رحلت رسول اکرم ﷺ وقتی فاطمه ؓ دید ظالمان تیشه به ریشه‌ی دین می زند، احساس کرد که امروز، روز اظهار خشم و اعلام عدم رضایت از راه و رسم آنهاست و پدر، او را برای چنین روزی ذخیره کرده که به دفاع از حریم دین و ولایت برخیزد. به همین جهت به مسجد آمد و در مجمع عمومی مهاجرین و انصار، سردمداران حکومت را به صحنه‌ی محاکمه‌ی علني کشید و چهره‌ی منافقان را بی پرده به مردم نشان داد و باقلبی اندوهبار و جسمی رنجور، آن خطبه‌ی بسیار پر محتوا و کوبنده را نشاء فرمود.

خطاب حضرت زهرا ؓ به علیّ مرتضی ؓ پر درد!

حضرت زهرا ؓ به منزل برگشت، همسر بزرگوار و مظلومش در خانه نشسته، منتظر بود که فاطمه‌اش برگردد. به خانه که رسید شاید در تمام مدت عمرش همین یک بار بود که اینگونه به شوهر خطاب کرد:

(يَابْنَ أَبِي طَالِبٍ إِشْتَمَلْتُ شِمْلَةَ الْجَنِينِ وَ قَعْدَتْ حُجْرَةَ الظَّنِينِ؛)

«ای پسر ای طالب! بسان بچه در رحم، گوشه گرفته‌ای و همچون افراد متهم کنج خانه نشسته‌ای!»

۱- **نقضت قادمة الأجل فخاتك رئيس الأعزل؛**

«تو همان کسی هستی که بال و پر بازهای شکاری را در هم شکستی، امروز، مرغان بی بال و پر، بر سرت ریخته و خانه نشینت گرده‌اند».

اینکه به عنوان پسر ابی طالب خطاب فرموده است، شاید اشاره به این باشد که مگر ابوطالب پدر تو، یار و یاور پدر من نبود، تو هم پسر همان پدری! آیا نباید به یاری من برخیزی؟ یعنی خواست نشان بدهد کار به کجا رسیده که علی علیہ السلام نمی‌تواند حرف خود را بزند و آن چنان که لازم است، از حق خود دفاع کند.

به هر حال بعد از آن جریاناتی که پیش آمد، یگانه یادگار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بستری شد و در بستر بود تا اینکه با از دست رفتن آن نور الهی، دنیا تاریک شد. شاید ساعات اول شب بود که این امانت مخرونه‌ی خدا و عزیز پیامبر چشم از این جهان پوشید.

صلی الله عليك يا مولينا يا امير المؤمنين

صلی الله عليك و على آل بيتك الطاهرين

ضرورت عقلی عزاداری برای حضرت زهرا علیها السلام

روز سیزدهم ماه جُمادی الْأَوَّلی بنابر نقلی، روز شهادت حضرت صدیقه‌ی کبری فاطمه‌ی زهرا علیها السلام است. ما شیعه‌ی امامیه، دو حادثه‌ی تاریخی - مذهبی داریم که همیشه و همه ساله، ذکر و یاد آن دو حادثه را تجدید می‌کنیم و باید هم تجدید کنیم و آن‌ها رازنده‌نگه داریم. یکی حادثه‌ی عاشورا و روز شهادت امام سید الشّهداء علیهم السلام و دیگر فاطمه‌ی و ایام شهادت جانگداز حضرت صدیقه‌ی کبری علیها السلام. شاید در ذهن کسانی این توهّم پیش بیاید که تجدید خاطره‌ی حوادث غم انگیز گذشته‌ی تاریخ، چه ضرورت و فایده‌ای دارد؟ و چه بسا سبب تولید تفرقه و اختلاف و تشتّت در میان امت اسلامی بشود و تفرقه و تشتّت در میان یک امت، در

واقع مرگ آن امت است.

در جواب این توهّم می‌گوییم: اگر آن حوادث و وقایع گذشته فقط جنبه‌ی تاریخی داشته باشد، تجدید خاطره‌ی آن نه ضرورت و نه فایده‌ی مهمی خواهد داشت. اما اگر آن وقایع، با عقاید مذهبی ارتباط داشته باشد، چگونه باید عمل کرد؟ مردمی، اعتقاداتی بر اساس همان حوادث و وقایع گذشته به دست آورده‌اند؛ اعتقاداتی که برای آن‌ها جنبه‌ی حیاتی دارد یعنی با آن اعتقادات در دنیا باید زندگی کنند و تأمین سعادت دنیوی بنمایند و پس از مرگ در عالم برزخ و محشر نیز با همان اعتقادات ادامه‌ی حیات ابدی بدهنند.

در کنار آن اعتقادات، در گذشته‌ی تاریخ، دو گروه اظهار وجود کرده و در عینِ مخالفت اساسی با یکدیگر، هر یک اذاعای بودن صاحبان اصلی آن عقاید و دارندگان سمت پیشوایی امت را داشته‌اند و امت را به پیروی از خود دعوت کرده و راه خود را، تنها راه مستقیم به سوی خدا ارائه نموده‌اند و بدیهی است که به طور مسلم یکی از آن دو گروه، حق است و دیگری باطل! زیرا ممکن نیست دو گروهی که رودرروی هم ایستاده و یکدیگر را تخطه‌می‌کنند، هر دو حق باشند. حال، کسی که امروز می‌خواهد آن عقایدِ حق را به دست آورده و از طریق آشناشدن با اصول و فروع دین و عمل به آن، سعادت دنیوی و حیات ابدی اخروی را تأمین نماید، از کدام گروه از آن دو گروه مخالف یکدیگر، پیروی کند؟ در حالی که هر یک، برنامه‌ی دینی خاصی ارائه می‌نمایند و راه خود را به سوی بهشت و راه فرقه‌ی مخالف را راه به سوی جهنم می‌دانند! در این موقع است که به حکم عقل لازم می‌شود انسان دین طلب، درباره‌ی تاریخ گذشته‌ی آن دو گروه، به تحقیق و



شناسایی کامل بپردازد و آنها را از حیث افکار و اخلاق و اعمال و صادق و کاذب بودن، امین و خائن بودن، عادل و ظالم بودن و... بشناسد تا بتواند سرماهی اصلی حیات دنیوی و اخروی خود را در مسیر تبعیت از آنها به دست آورد و با اطمینان خاطر به زندگی دینی خویش ادامه دهد. این عقل است که می‌گوید: اگر آب و نان که مایه‌ی حیات و بقای شماست به دست دو گروه افتاده است و احتمال می‌دهید گروهی از روی جهل و ندانی یا از روی بغض و دشمنی می‌خواهند شما را از طریق آب و نان مسموم کنند، طبیعی است به صرف همین احتمال، خود را موظف به شناسایی هر دو گروه می‌دانید تا آب و نان سالم به دست آورید.

دین و عقاید و احکام دینی که تأمین کننده‌ی حیات ابدی شماست؛ به مراتب ضروری‌تر از آب و نان است که وسیله‌ی حیات موقّت و پایان‌پذیر دنیوی شماست.
* از این روست که می‌گوییم: تحقیق و تتبّع در تاریخِ دو گروهی که از پانزده قرن قبل در رأس امت اسلامی قرار گرفته‌اند و تأسیس مکتب «تشیع» و «تسنن» را باعث شده و خود را مرجع دینی امت معرفی کرده‌اند، واجب عقلی است. اگر تحلیل و بررسی کامل نماییم؛ می‌بینیم این دو گروه، اختلافات بسیاری در تبیین اصول عقاید و احکام شریعت دارند.

به هر حال، تحقیق و تتبّع در تاریخ آنان برای دستیابی به دین حق، از واجبات مسلم عقلی است و این آیه از قرآن کریم نیز اشاره به همین حکم عقل می‌کند:
﴿...أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْنَ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَى فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ﴾^۱

* تشیع: پیگیری در شناسایی.

۱- سوره‌ی یونس، آیه‌ی ۳۵

«...پس آیا آن کس که به سوی حق هدایت می کند شایسته و سزاوار پیروی از اوست یا آن کس که خود، نیازمند به هدایت است [و تاره‌نمایی نشود راه نمی‌یابد]. پس شما را چه شده است؟! چگونه داوری می‌کنید؟»

این آیه هم اشعار به این دارد که دو گروه در رأسِ امتند: گروهی منصوب از جانب خدا برای تصدی امر هدایت به سوی حق‌نده و گروه دیگر، راه به سوی حق نمی‌یابند؛ یا جاهل در شناخت حق‌نده و یا لجوح و معاند در پیروی از حق! حال آیا آن کس که به امر خدا، هادی به سوی حق است و قرآن کریم به آن اشاره دارد کیست؟ رسول خدا ﷺ که مبین قرآن است فرموده است:

^۱ **الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ وَ عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ يَدُورُ الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ كَيْفَ مَا دَارَ؛**

«حق باعلی است و علی باحق است؛ حق آن گونه می‌گردد که علی بگردد!»

چگونه می‌توان راه حق را شناخت؟

البته به این حقیقت توجّه داریم که مسئله‌ی تحقیق درباره‌ی یک مذهب حق واره‌ی مدارک صحت و اصالت آسمانی آن و روشن نمودن فکرِ نسلِ جوان نسبت به اصول و مبانی آن، غیر از مسئله‌ی ایجاد اختلاف و تولید تشثّت در افکار و فتنه‌انگیزی بین گروه‌هاست.

آنچه آتش فتنه و فساد را مشتعل می‌سازد، تعصّبات جاهلانه و لجاج و عنادهای مغرضانه است که به غلط در قیافه‌ی مناظرات مذهبی جلوه کرده و کینه‌توزی‌های وجود می‌آورد و سرانجام با اتلاف نفوس و هتك اعراض، راه را برای نفوذ دشمن آماده می‌سازد، اگرنه شناخت مذهب حق و آشنایی با مبانی دین خدا.



چنان که گفتیم - از ضروری ترین عوامل حیاتی برای یک مسلمان بلکه برای هر فردی از افراد انسان است! و همان، سبب پیدایشِ وحدت و اتحاد مقدسی می‌شود که تمام گروه‌های حقیقت طلب و حق جو را برمحور واحدی می‌چرخاند و نیروی قدرتمند و عظیمی در مقابلِ دشمنِ حق به وجود می‌آورد.

به فرموده‌ی قرآن:

﴿...صَفَا كَأَنَّهُمْ بُيَّانٌ مَرْضُوصٌ﴾^۱

«...صف نیرومندی همچون دیوار سُری حاصل می‌شود».

تنها با شعار وحدت و اتحاد، نه اتحاد واقعی در دنیا به وجود می‌آید و نه حیات ابدی که هدف اصلی در آخرت است تأمین می‌شود.

این جمله‌ی روشنگر راه‌یاب، از مولا‌یمان امیر المؤمنین علی‌الله‌بشنویم:
﴿وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ لَنْ تَعْرِفُوا الرِّئْسَدَ حَتَّىٰ تَعْرِفُوا الَّذِي تَرَكُهُ﴾^۲

«این را بدانید! شما هرگز نمی‌توانید راه حق و رشد و سعادت را بنشناسید مگر اینکه اوّل، کسی را که راه حق را رها کرده است بشناسید».

چهره‌های غلط اندازی که پشت پا به حق زده و به راه باطل افتاده‌اند و در عین حال، خود را هروان راه حق معرفی کرده و میلیون‌ها جمعیت را به دنبال خود کشیده‌اند، طبیعی است که آن جمعیت از آن جهت که آن‌ها را نشناخته‌اند دنیالشان رفته‌اند! از این رو قرآن کریم بالحنی توبیخ آمیز می‌فرماید:

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَةَ اللَّهِ كُفَّرًا وَأَحْلَوْا قَوْمَهُمْ دارِ الْبَوَارِ جَهَنَّمَ﴾^۳

۱- سوره‌ی صفات، آیه‌ی ۴.

۲- کافی، جلد ۸، صفحه‌ی ۳۹۰ و نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۱۴۷، قسمت ۳.

۳- سوره‌ی ابراهیم، آیه‌ی ۲۸.

«آیا ندیدی کسانی را که نعمت خدارا به کفران تبدیل نمودند و مردم خود را به جایگاه هلاکت بار جهنم وارد کردند؟!»

دین، در پرتو امیرالمؤمنین علیه السلام نعمت است

در آیه‌ی:

﴿...أَلَيْوَمْ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَثْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي...﴾^۱

«...امروز کامل کردم برای شما دینتان را و تمام نمودم بر شما نعمتم را...».

از دین تعبیر به نعمت شده و اتمام آن نیز با نصب علی امیرالمؤمنین علیه السلام به ولایت ارائه گردیده که: نعمت تام و تمام من به شما امت اسلامی، ولایت علی امیرالمؤمنین علیه السلام است! پس نعمت واقعی خدا که «دین اسلام» در پرتو وجود او، نعمت می‌شود، امیرالمؤمنین علیه السلام است.

این آیه هم می‌فرماید: آن کافران، نعمت خدارا کنار زدن و کفر را جای او نشاندند و مردم را به مسیر جهنم انداختند! ذیل همین آیه از امام امیرالمؤمنین علیه السلام مقول است:

﴿مَا بَالُ أَقْوَامٍ غَيَّرُوا سُنَّةَ رَسُولِ اللَّهِ وَ عَدَلُوا عَنْ وَصِيَّهِ لَا يَتَخَوَّفُونَ أَنْ يَنْزِلَ بِهِمُ الْعَذَابُ﴾^۲

«چرا و چه شد که گروههایی ست رسول خدارا تغییر دادند و از وصی او منحرف شدند و نمی‌ترسند که عذاب بر آن‌ها نازل شود؟!»

آنگاه این آیه را تلاوت فرمودند:

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفُرًا وَ أَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ جَهَنَّمَ﴾

۱- سوره‌ی مائدہ، آیه‌ی ۳.

۲- کافی، جلد ۱، صفحه‌ی ۲۱۷

بعد فرمودند:

۱- (نَحْنُ النَّعْمَةُ الَّتِي أَنْعَمَ اللَّهُ بِهَا عَلَىٰ عِبَادِهِ وَبِنَا يُفْوَرُ مَنْ فَازَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ)؛

«ما آن نعمتی هستیم که خداوند آن را به بندگانش عنایت فرموده است و روز قیامت هر

که رستگار شود، به سبب ما رستگار می‌گردد».

جمله‌ی بعدی از کلام امام امیرالمؤمنین طیلله:

۲- (وَلَنْ تَأْخُذُوا إِيمَيَّاقَ الْكِتَابِ حَتَّىٰ تَعْرِفُوا الَّذِي تَنَّصَّهُ)؛

«شمانمی توانید به آن پیمانی که قرآن از شما گرفته است و فداری باشد مگر این که اول

آن کسانی را بشناسید که این پیمان را نقض کردند و آن را زیر پا نهادند!»

مقصود از حبل الله، قرآن و عترت است

آن پیمان قرآن این است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ اللَّهَ حَقٌّ تَقَاتِهِ وَ لَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾ وَ

﴿إِنَّهُمْ مُّؤْمِنُو بِهِ جَمِيعًا وَ لَا تَرَكُوْنَوا...﴾؛

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! تقوار آن چنان که حق آن است رعایت نمایید. طوری

عمل کنید که مسلمان بمیرید [تا پایان عمر، اسلام و ایمان خود رانگه دارید] و همگی به ریسمان خدا چنگ بزنید و پراکنده نشوید...».

اگر در چاهی عمیق افتاده‌ایم که پراز کثافات و حشرات مژده از مار و عقرب و افعی است و کسی از بالاریسمانی به پایین اندخته که من آمدہ‌ام شمارا از ته چاه بیرون بکشم، ما چه می‌کنیم؟ بدیهی است که بی‌درنگ آن ریسمان رامی چسیم و خود را

۱- کافی، جلد ۱، صفحه ۲۱۷.

۲- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۱۴۷، قسمت ۳.

۳- سوره‌ی آل عمران، آیات ۱۰۲ و ۱۰۳.



می رهانیم. اینک خداوند منان نیز می فرماید: ای آدمیان! اکنون شماره قعر چاوه عمیق و تاریک متعفن از غراییز سرکش و جهل و شهوت افتاده اید و از همه طرف مورد هجوم رذایل نفسانی قرار گرفته اید و من برای نجات شما از ته این چاه هلاکت بار ریسمانی از عالمِ رحمانیت خویش به سوی شما انداخته ام! آن را بچسید و خود را به عالمِ غرق در نور و سُرورِ قرب من برسانید. حال آن حبل الله و ریسمان خدا چیست و کدام است، آقایان اهل تسنن می گویند: آن قرآن است. مامی گوییم اگر «حبل الله» همین قرآن بود، این همه تفرق و اختلاف در میان پیر و ان قرآن نمی بود. مذاهب گوناگون از حنفی، شافعی، مالکی، حنبی و شیعی که اصول فرق هستند و هر فرقه ای نیز انشعباباتی دارد، همه می گویند: قرآن او حال آن که قرآن می فرماید:

﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَ لَا تَفَرَّقُوا...﴾

«همگی به حبل الله چنگ بزنید و متفرق نشوید...».

*

اعتاصام به «حبل الله» حاصلش، عدم تفرق است. پس این تفرق، حاکی از عدم اعتاصام به حبل الله است!

جنگ هفتادو دو ملت، همه را عذر بنه

چون ندیدند حقیقت ره افسانه زندند

آری! اینان حقیقت «حبل الله» را گم کرده اند! البته شک و تردیدی در این نیست که قرآن «حبل الله» است اما از دیدگاه ما شیعه ای امامیه، آن قرآنی «حبل الله» است که روی دست علی و عترت و اهل بیت رسول ﷺ قرار گیرد و اهل بیت رسول، مبین قرآن رسول باشند! این دیدگاه نیز نشأت گرفته از حدیث متواترین



* اعتاصام: چنگ در چیزی زدن و متولّ شدن.

* حدیث متواتر: نقل متعدد یقین آور.

جمعیع فرق اسلامی است که حضرت رسول الله ﷺ فرمودند:

إِنَّ تَارِكُ فِيْكُمُ الْشَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِشْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي مَا إِنْ تَمْسَكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضْلُّوا أَبَدًا لَنْ يَقْتَرِقا حَتَّىٰ يَرِدا عَلَىَ الْحَوْضَ؛^۱

«من دو چیز گرانقدر از خود در میان شما باقی می‌گذارم؛ اگر به این دو متمسک شوید، هیچگاه گمراهنمی گردید! آن دو، کتاب خدا و عترت و اهل بیت من هستند که هرگز از یکدیگر جدا نمی‌شوند، تاروز قیامت بر من وارد شوند».

انحراف از کجا آغاز شد؟!

متأسغانه اول قدم انحرافی که برداشته شد و به دنبال آن شکاف‌های عمیق و وسیع در امت اسلامی به وجود آمد؛ همین بود که قرآن را از عترت جدا کردند و سرگروه آنان در ساعت آخرین عمر پیامبر اکرم ﷺ که می‌خواست برای تأکید بیوستگی قرآن و عترت دستوری بنویسد، با کمال گستاخی گفت:

حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ؛^۲

«کتاب خدا برای ما کافی است [و نیازی به ضمیمه و پیوست دیگری نداریم]!! او با این سخن صریحاً گفتار پیامبر را رد کرد و گفت: امت در تبعیت از قرآن، نیازی به عترت ندارد و قرآن در امر هدایت امت، به تنها بی، کافی است!! در صورتی که پیامبر اکرم ﷺ فرموده بود:

إِنْ تَمْسَكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضْلُّوا أَبَدًا لَنْ يَقْتَرِقا...؛

اگر به هر دو [کتاب و عترت] متمسک بشوید از ضلالت در امانید و هیچگاه این دواز

۱-المراجعات، صفحه ۱۹.

۲-بحار الانوار، جلد ۲۲، صفحه ۴۷۳.

یکدیگر نباید جدا شوند تا امر هدایت امت آنچنان که شایسته است تحقق پذیرد.

این اوّلین و اساسی ترین سنت از پیامبر اکرم ﷺ بود که توسط غاصبان خلافت، زیر پانهاده شد. عجیب این است که این آقایان، خود راستی می دانند! یعنی عامل به سنت پیامبر ﷺ و سنت پیامبر ﷺ یعنی گفتار و رفتار آن حضرت.

اینک مامی پرسیم: آیا حدیث ثقلین که شما هم آن را به صدور از پیامبر اکرم ﷺ پذیرفته اید؟ از سنت آن حضرت نبود که شما با کمال صراحة و گفتن (حسبنا کتاب الله)؛ آن رارد کردید و عملاً با کنار زدن عترت از متن دین و جدا ساختن قرآن از عترت، طعنه به پیامبر اکرم ﷺ زدید و سنت او را زیر پانهادید. آیا باز شماستی هستید و ما راضی، که تارکی سنت پیامبر شده ایم! بر عکس نهند نام زنگی، کافور! **﴿فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ﴾**^{*}.

تفسیر حبل الله از زبان رسول اکرم ﷺ

اینجا برای تفسیر روشن "حبل الله" باید از بیان رسول خدا و ائمه‌ی هدیه ﷺ استمداد کنیم که از میان روایات متعدد، این روایت را که روشنی بخش دل‌های شیفتگان علی و آل علی ﷺ است عرض می‌کنم. در کتاب غیث نعمانی که از متون معتبر روایی ماست، این حدیث آمده و سند حدیث به امام سجاد ظلیل‌المراء رسید.

آن حضرت فرموده‌اند:

(کانَ رَسُولُ اللهِ ﷺ ذَاتَ يَوْمٍ جَالِسًاً وَ مَعَهُ أَصْحَابُهِ فِي الْمَسْجِدِ فَقَالَ يَطْلُعُ عَلَيْكُمْ مِنْ هَذَا الْبَابِ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ؛

* زنگی: سیار پوسټ.

* کافور: نمادی سفیدرنگ معطر.

۱- سوره‌ی یونس، آیه‌ی ۳۵



«روزی پیامبر اکرم ﷺ با اصحابشان در مسجد نشسته بودند، در اثنای سخن فرمودند:

الآن از این در مردی وارد می شود که اهل بهشت است».

(یَسْأَلُ عَمَّا يَعْنِيهِ؛)

«می آید و از مطلبی که نافع به حال اوست، سؤال می کند».

این خود، درسی است که انسان عاقل باید درباره‌ی مطلبی به سؤال و جواب

پردازد که نافع به حال دنیا و آخرت ش باشد! فرموده‌اند:

(مِنْ حُسْنِ إِسْلَامِ الْمُرْءِ تَرَكُهُ مَا لَا يَعْنِيهِ؛^۱

«مسلمان خوب آن کسی است که آنچه نافع به حالت نیست، رها کند [و عمر خود را با

سؤال و جواب‌های بیهوده تلف نکند».

رسول خدا ﷺ فرمودند: این مردی که هم اکنون وارد می شود، آدم عاقلي

است و از مطلبی سؤال خواهد کرد که نافع به حالت می باشد. طبیعی است که همه،

چشم به در مسجد دوختند.

(فَطَّلَعَ رَجُلٌ طَوَّالٌ يُشْبِهُ بِرِجَالٍ مُضَرَّ؛

«از در مسجد، مرد بلند قامتی وارد شد که شبیه مردان مضر بود» ظاهرًا مضر نام قبیله‌ای

بوده است».^۲

تعییر به (طلوع) شده است که حاکی از درخشندگی معنوی آن مرد است.

(فَتَقَدَّمَ وَ سَلَّمَ وَ جَلَسَ؛

وارد شد و سلام کرد و نشست».

بدون اینکه حرف‌های زیادی بزند، تا نشست گفت:

(يَا رَسُولَ اللهِ إِنِّي سَمِعْتُ اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ فِيمَا أَنْزَلَ (وَ اعْتَصِمْوا بِحَبْلِ اللهِ



جَمِيعاً وَ لَا تَفَرَّقُوا﴿؛﴾

«ای رسول خدا! من می‌شوم که خداوند عزّ و جلّ در کتابی که نازل کرده است

می‌فرماید: همگی به رسماًن خدا چنگ بزنید و پراکنده نشوید.»

(فَمَا هَذَا الْحَبْلُ الَّذِي أَمْرَنَا بِالْأَعْتِصَامِ بِهِ وَ أَلَا تَتَفَرَّقَ عَنْهُ؟)

حالاًین رسماًنی که خدا اماراًم کرده که به آن معتقد بشویم و از آن کناره نگیریم،

چیست؟﴾

چه سؤال عاقلانه‌ای طرح کرده است! آدمی مؤمن به قرآن است. در قرآن،

آیه‌ای دیده که برایش مبهم است و احتیاج به تفسیر دارد و خود قرآن فرموده است:

﴿...فَسَأَلُوا أَهْلَ الذِكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾^۱؛

«...هر چه راندانستید از اهل اطلاع و آگاهان سؤال کنید!»

و همچنین خدا به پیامبر ش فرموده است:

﴿...وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ...﴾^۲؛

«...ما قرآن را به تو نازل کرده ایم و تو را می‌بین مُجمَّلات قرآن قرار داده ایم...». *

این مردهم دیده، کلمه‌ی «حبل الله» در قرآن، مُجمَّل است و نیاز به بیان دارد؛

از این رو مستقیماً به خود رسول اکرم ﷺ رجوع کرده و از آن حضرت تقاضای بیان

نموده است. رسول اکرم ﷺ وقتی این سؤال راشنیدند، در روایت هست که:

(فَأَطْرَقَ رَسُولُ اللهِ مَلِيّاً)؛

«رسول خدا یک زمان طولانی، سر به پایین افکند و سکوت کردند.»

۱- سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۴۳.

۲- همان، آیه‌ی ۴۴.

* مُجمَّل: دارای اجمال و نیازمند شرح و تفصیل.



این شیوه در مقام پاسخ دادن به یک سؤال با ارزش، هم نشان از حکمت جواب دهنده و هم نشان از اهمیت مطلب سؤال شده دارد. شخص حکیم اگر چه کاملاً عالم به جواب است و نیاز به تفکر ندارد؛ اما حکمت و پختگی اش اقتضای تأمل در جواب دارد. شتابزدگی در جواب هر سؤال، هم ناپختگی انسان را نشان

می دهد و هم از عظمت مطلب سؤال شده، می کاهد ولذا:
(أَطْرَقَ رَسُولُ اللَّهِ مِلِيَّاً)

رسول خدا یک زمان طولانی سربه پایین افکنده و سکوت کردند او با این عمل توجه تمام حضار را جلب نمودند! آن چنان که همه ساکت و گویی سراپا گوش برای شنیدن جواب از زبان رسول خدا عليه السلام شدند.

(ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ وَ أَشَارَ بِيَدِهِ إِلَىٰ عَلَىٰ بْنِ آبَيِ طَالِبٍ؛

پس از زمانی، رسول خدا عليه السلام سر بلند کردند و در حالی که با دست خود اشاره به علی بن ابیطالب می کرد، فرمود:

(هَذَا حَبْلُ اللَّهِ الَّذِي مَنْ تَمَسَّكَ بِهِ عُصِمَ بِهِ فِي دُنْيَاهُ وَ لَمْ يَضِلْ بِهِ فِي آخِرِتِهِ؛

«این [علی] حبل الله و آن رسیمان الهی است که هر که به او تمسک کند در دنیا از لغزش و انحراف از صراط مستقیم، مصونیت می یابد و در آخرت، راه به سوی بهشت جاودان را گم نمی کند»!

حضرت، تنها به گفتن بازیان، اکتفان کردند بلکه باشاره‌ی دست، شخص وجود اقدس حضرت علی عليه السلام مشخص نمود! همان کار را که در روز عید غدیر در مقام نصب آن حضرت به ولایت امر، انجام دادند. در قسمت بالای آن منبر گونه‌ای که در وسط بیابان از جهاز شتران درست کرده بودند، ایستادند و علی عليه السلام در یک پله



پایین تراز خود نگه داشتند، آنگونه که هر دورا تمام جمعیت دیدند و پس از سخنان بسیار، دست علی طلیله را گرفته و بلند کردند و با صدای هر چه بلندتر فرمود:

(أَيُّهَا النَّاسُ):

«ای مردم! [همه ببینید و بشنوید]».

(مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلَىٰ مَوْلَاهٌ):

«ای علی! که شخص اور امی بینید و دستش به دست من است، پس از من مولای شماست».

در این حدیث هم تنها به گفتن، اکتفا نفرمود که بگوید: (علیٰ حَبْلُ اللَّهِ)، بل که با اشاره‌ی دست ابتدا شخص او را مشخص کرد و آنگاه فرمود: (هذا حَبْلُ اللَّهِ)؛ در ذنباله‌ی حدیث آمده است: وقتی رسول خدا عليه السلام این گونه جواب آن مرد سؤال کننده را داد و «جبل الله» قرآن را بالعیان مشخص نمود.

(فَوَتَّبَ الرَّجُلُ إِلَىٰ عَلِيٍّ):

«آن مرد سؤال کننده از جا جست و به سوی علی طلیله رفت».

انسان گاہی به طور عادی از جابر می‌خیزد؛ اما گاہی با عجله و شتاب از جا بر می‌برد؛ آن چنان که گویی می‌خواهد از زمین پرواز کند! آن مرد از جا جست و

خود را به امیر المؤمنین طلیله رساند:

(فَأَخْتَضَنَهُ مِنْ وَرَاءِ ظَهِيرَةِ):

«از پشت سر، آن حضرت را در بغل گرفت [در حالی که]:»

(وَهُوَ يَقُولُ اعْتَصَمْتُ بِحَبْلِ اللَّهِ وَ حَبْلِ رَسُولِهِ):

«می‌گفت: اعتصام جسمت به حبل خدا و حبل رسول خدا».

(ثُمَّ قَامَ فَوَلَىَ وَ خَرَجَ):

«آنگاه برخاست و راه خود را پیش گرفت و [از مسجد] خارج شد».

در زمانی کوتاه، سؤالی نافع کرد و جوابی روشن گرفت و رفت. نه وقتی گرفت
ونه حرف زیادی زد و نه چون و چرا بی کرد!
او که رفت، مردی از اصحاب که نشسته بود گفت: یا رسول الله! اجازه می دهید
من بروم و به او برسم و از او بخواهم که برای من از خدا، طلب مغفرت کند. فرمود:
(إِذَا تَجَدُّدَ مُوْقَفًا؛)
«واراموفق خواهی یافت».

آن مرد صحابی رفت و به او رسید و گفت: برای من دعا کن و از خدا بخواه که
مرا بیامرzd. حال اگر ما باشیم می گوییم ممنونم، من که قابل نیستم؛ اما او خیلی
صریح جواب داد و گفت:
(أَفَهِمْتَ مَا قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ وَ مَا قُلْتُ لَهُ؟)

«آیا فهمیدی که پیامبر ﷺ به من چه گفت و من به او چه گفتم؟»
گفت: بله، فهمیدم. گفت:
(فَإِنْ كُنْتَ مُمَسِّكًا بِذِلِكَ الْحَبْلِ عَفَرَ اللَّهُ لَكَ وَ إِلَّا فَلَا عَفَرَ اللَّهُ لَكَ؛^۱)
اگر به همین ریسمان که پیامبر اکرم ﷺ معرفی کرد، تمیک جوستی، خدا تورا
بیamerzd، اگرنه خدا تورانیamerzd. تعارفی در کار نیست.

دو حدیث مهم و آموختنی!

اینجا مناسب می بینیم این نکته را عرض کنیم: هر فرد شیعی مذهب باید
حدائق این دو حدیث منقول از رسول خدا ﷺ را که مورد پذیرش هر دو فرقه از
شیعه و سنّی است یاد بگیرد و معنای آن ها را خوب بفهمد و به عنوان یک دلیل

۱- غیبت نعمانی، صفحه ۴۲.

محکم برای حقیقت مذهبیش به خاطر بسپارد که هم سبب استحکام عقیده‌ی خودش باشد و هم به هنگام لزوم، از اصالت مذهب خود دفاع کند. آن دو حدیث کوتاه و متفق، یکی حدیث نقلین است که رسول خدا ﷺ فرموده است:

(إِنَّ تَارِكَ فِيْكُمُ الْشَّقَائِينَ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِيْ أَهْلَ بَيْتِيْ مَا إِنْ تَمَسَّكُمْ بِهِمَا لَنْ تَضْلُّوا أَبَدًا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرْدَا عَلَى الْحَوْضِ)؛^۱

این حدیث، مرجعیت انحصاری اهل بیت رسول ﷺ را در به دست آوردن حقایق دین، همدوش با قرآن نشان می‌دهد و اصالت منحصر به فرد مذهب شیعه را اثبات می‌کند و حدیث دوم، حدیث ایذای فاطمه ؑ است که رسول خدا ﷺ فرموده است:

(فَاطِمَةٌ بِصُعْدَةٍ مِنِّي مَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِي وَ مَنْ آذَانِي فَقَدْ آذَى اللَّهَ)؛^۲
 «فاطمه قطعه‌ای از من است! هر که او را بیازارد، مرا آزرده است و هر که مرا بیازارد، خدارا آزرده است»!!

آنگاه قرآن مجید نیز صریح‌آنتیجه‌ی شوم ایذای خدا و رسول را نشان داده و فرموده است:

«إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذِونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا»؛^۳

«آنان که خدا و رسولش را بیازارند، در دنیا و آخرت ملعون به لعنت خدایند و خداوند عذاب خوار کننده‌ای برای آنان آمده کرده است»!



۱-سفینۃ البخار، جلد ۱، صفحه ۱۳۲ (نقل).

۲-علل الشرایع، باب ۱۴۸، صفحه ۱۸۷.

۳-سوره‌ی احزاب، آیه ۵۷.

وقتی این حدیث را کنار آن آیه‌ی قرآن بگذاریم، نتیجه این می‌شود: آن کسانی که پس از رحلت پیامبر اکرم ﷺ مسند حکومت اسلامی را غصب کرده و از طرق گوناگون، موجبات ایدای فاطمه علیها را فراهم نمودند، ملعون به لعنت خدا در دنیا و آخرت و محکوم به عذاب مُهیّن درر وز قیامتند و این گونه کسان، به حکم عقل و شرع و عرف، صلاحیت حکومت بر امت اسلامی و تصدی امر و لایت بر مسلمین را ندارند.

لعنت، نفرین است؛ دشنام نیست

ما هرگز سبّ نمی‌کنیم و دشنام نمی‌دهیم! قرآن کریم حتی سبّ بت‌ها را روا نمی‌بیند و می‌فرماید:

﴿وَ لَا تَسْبِّحُوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ...﴾^۱

«معبودهای باطلی آن‌ها را دشنام ندهید...».

امیرالمؤمنین علیه السلام به لشکریانش در جنگ صفين که معاویه و یارانش را دشنام می‌دادند فرمود:

﴿إِنَّى أَكْرَهُ لَكُمْ أَنْ تَكُونُوا سَبَّابِينَ﴾^۲

«من خوش ندارم که شما دشنام گو و بدزبان باشید».

اما لعنت، دشنام نیست! لعنت نفرین و دعا علیه کسی است و این کار خداست که می‌فرماید:

﴿...أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ﴾^۳

* مُهیّن: خوارکننده.

.۱- سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۱۰۸.

.۲- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۱۹۷.

.۳- سوره‌ی هود، آیه‌ی ۱۸.



«...آگاه باشید! لعنت خدا بر ستمگران است».

و می فرماید:

﴿...لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ...﴾؛^۱

«...خداوند متعال، آنان را در دنیا و آخرت لعنت فرموده است...».

ما هم به پیروی از قرآن خدا لعنت می کنیم و روی منطق عقل و قرآن و حدیث سخن می گوییم ولذا فاطمیه در میان ما شیعیان، تنها ایام اشک و آه و عزانیست بلکه عمدتاً برای اعلان بطلان مکتبی است که پس از رحلت رسول خدا ﷺ در مقابل مکتب اهل بیت رسالت ﷺ به وجود آمد و ضربت کارگری بر پیکر امت اسلامی فرود آورد و به فرموده‌ی قرآن:

﴿...بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفُراً وَ أَحْلَوا قَوْمَهُمْ دارُ الْبُوَارِ جَهَنَّمَ﴾؛^۲

«...نعمت خدارا [که ولایت اهل بیت رسول بود] به کفر تبدیل کردند و جمعیت‌های عظیم از امت را به مسیر دارالبوار جهنم انداختند».

پس حدیث ثقلین، سند حقانیت اهل بیت رسول ﷺ است و حدیث ایذای فاطمه ؑ سند ملعونیت دستگاه حاکم پس از رسول خدا ﷺ است!! حدیث ثقلین، رمز تولی به اهل بیت رسول ﷺ و حدیث ایذای فاطمه ؑ رمز تبری از دشمنان اهل بیت رسول است و لذا گفتیم بسیار لازم است که هر فرد شیعی مذهب این دو حدیث را پیوسته ملازم باشد و آن دورا در عمق جان خود بشاند و در شرایط مناسب، به بحث درباره‌ی آن دو پردازد.

۱- سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۵۷.

۲- سوره‌ی ابراهیم، آیه‌ی ۲۸.



چگونگی اذیت شدن حضرت زهرا علیها السلام

حال ممکن است در بعض اذهان این سؤال طرح شود که آیا به راستی حضرت فاطمه علیها السلام پس از رحلت رسول خدا علیها السلام از طرف دستگاه حاکم مورد ایدا و ستم قرار گرفته است؟ جواب این سؤال، ارجاع به کتب معتبر تاریخ از مورخان شیعه و سنتی است که وقایع پس از رحلت رسول خدا علیها السلام را به گونه‌ی کاملاً مفصل و با تمام جزئیات آن ضبط کرده‌اند و در دسترس محققان قرار داده و روشن تر از آفتاب ارائه کرده‌اند که آن حضرت در تمام مدت عمرِ کوتاؤ خود پس از رسول الله علیها السلام (چهل روز، هفتاد و پنج روز و یانواد و پنج روز بزر حسب اختلاف در نقل) علی الدوام از ظلم و ستم‌های متصدّیان امر حکومت در حال شکایت بوده است تا آنجا که فرموده است:

صُبَّثْ عَلَىٰ مَصَائِبِ لَوْأَتَهَا صُبَّثْ عَلَىٰ الْأَيَامِ صِرْنَ لَيَالِيَا

«آن چنان مصائب گوناگون بر من فروریخت که اگر بر روزهای روشن ریخته می‌شد، تبدیل به شب‌های تاری می‌گردید».

شما تنها یک نگاه گذرابه خطابه‌ی آتشین و پراز سوز و گداز آن یگانه یادگار رسول الله علیها السلام در مسجد مدینه در مجمع عمومی مهاجرین و انصار بیندازید و بینید ابویکر رئیس حکومت را چگونه به صحنه‌ی محاکمه کشیده و با خطاب‌های تند و عتاب آمیز او را مورد سرزنش قرار داده که:

(یا بنَ آبی قحافه! آبی کِتابِ الله آن ترثَ آبَاكَ وَ لَا أَرثَ آبِی)،

«ای پسر ابی قحافه! آیا در کتاب خدا این دستور رسیده که تو از پدرت، ارث ببری و

من از پدرم ارث نبرم»؟!

(أَفَحُكْمُ الْجَاهِلِيَّةِ تَتَّبِعُونَ وَ مَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ إِلَاسْلَامَ دِينًا فَإِنَّ يُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ



فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ»؛

«آیات بعیت از قانون جاهلیت می کنید [و راه کفر و نفاق می پیمایید؟] آیا تونمی دانی که هر

کس دینی غیر از اسلام انتخاب کند، ازاو پذیرفتنه نمی شود او در آخرت از زیانکاران است؟!؟

یعنی تو از مسیر دین و آیین اسلام بیرون رفته و آین دیگری برگزیده ای و از

زیانکاران در آخرت شده ای!

آیا این گونه سخن گفتن، حاکی از آزردگی خاطر از ظلم ابوبکر و اظهار

خشم بر او و هوادارانش نیست؟ در حالی که رسول خدا ﷺ فرموده است:

إِنَّ اللَّهَ لَيُعْضِبُ لِعَصَبَ فَاطِمَةَ وَ يَرْضِي لِرَضَاهَا؛^۱

«خشم و رضای فاطمه، سبب خشم و رضای خدا است.

یعنی آن کسی که مغضوب فاطمه است، مغضوب خداست و مغضوب خدا، حق

حاکمیت بر امت اسلامی ندارد. پس از ایراد خطابه در مسجد، وقایع دردنگاه دیگری

پیش آمد و آن و دیعه‌ی الهیه، بستری شد! اما آن خطابه، کار خود را کرد و همچون

صاعقه بر سر ابوبکر و هوادارانش فرود آمد و افکار عمومی را علیه دستگاه حاکم،

متشنج ساخت. در آن شرایط تصمیم گرفتند برای ایجاد آرامش در افکار مردم،

عده‌ای از زنان رجال و سردمداران کشور را به عنوان عیادت از حضرت زهراء علیها السلام به

خانه‌اش بفرستند. آن‌ها آمدند اما با سخنانی کوبنده‌تر از سخنان در مسجد رو برو

شدند. آن‌ها در مقام احوال پرسی برآمدند و گفتند:

(كَيْفَ أَصْبَحْتَ مِنْ عِلْمٍ كِيْ يَا بِنَتَ رَسُولِ اللهِ؟)

«ای دختر رسول خدا! حال شما چگونه است و با بیماری چگونه به سر می برید؟»؟

عادتاً باید جواب بدهد: دردهای متعدد دارم. از درد پهلو و درد بازو و زخم

سینه و سقط جنین ناراحتمن و شب‌ها خوابیم نمی‌برد و... ولی آن حضرت در جواب احوال پرسی آن‌ها کوچک‌ترین اشاره‌ای به این ناراحتی‌های خود نکرد بلکه بدون هر مقدمه‌ای سخن از انحراف دستگاه حاکم از مسیر دین و بیدادگری‌های آن به میان آورد و فرمود:

(أَصْبَحْتُ وَ اللَّهُ عَافَفَةً لِدُنْيَاكُمْ قَالَ يَهُ لِرِجَالِكُمْ؛)

«به خدا قسم من صحیح کرده‌ام در حالی که از دنیای شما منزجر و نسبت به مردانان خشمگینم».

نفرمود: از دنیا منزجرم! بلکه فرمود: از دنیای شما. یعنی این دنیایی که شما به وجود آورده‌اید، از ظلم و خیانت و جنایت و بی‌رحمی و انحراف از مسیر دین و... ضمیر راهم جمع مذکور آورده: (دنیا کم)؛ (رجالکم)؛ با اینکه مخاطب زن‌ها هستند و قاعدتاً باید (دنیا کن)؛ (رجال‌کن)؛ گفته شود. (اگر چه در بعض نقل‌ها دنیا کن و رجال‌کن آمده است ولی در نقل مرحوم شیخ صدوق (رض) در معانی الاخبار آمده است: دنیا کم و رجالکم). اشاره به اینکه مخاطب اصلی من، رجال و سردمداران کشورند، نه زن‌ها که دخالت مستقیم در امور ندارند.

تحقیق پیشگویی حضرت زهراء

این خطبه هم که از بستر شهادت ایراد شده است در حد خود مفصل است و مجال نقل تمام آن نیست. تنها چند جمله‌ای از آن به طور منتخب به عرض می‌رسد؛ از جمله فرمود:

* (وَيَحْمِلُهُمْ أَنِّي رَحْزَحُوهَا عَنْ رَوَاسِي الرِّسَالَةِ وَقَوَاعِدِ النِّبَوَةِ؛)

«وای بر آن‌ها! مسند خلافت و امامت را که پایگاه محکم رسالت و ستون استوار نبوت

* بنا بر نقلی: ززعوها.

بود، کجا حرکت داده و آن را جابجا کردند».

﴿...الَّا ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ﴾؛^۱

«...آگاه باشید! این زیان و خسران آشکاری بود که اینان به بار آوردند».

(أَمَا لَعْمَرِي لَقَدْ لَقِحْتُ فَنَظِرَةً رَّيْتَمَا تُتْنِجُ ثُمَّ اخْتَلَبُوا مِلْأَ الْقَعْبِ دَمًا عَبِيطًا وَ
زُعْفًا مُمْقِرًا؛

«به جان خودم قسم، این ناقه‌ی خلافت [از نطفه‌ی حرام] آبستن شد. اینک منتظر باشید تا
بزاید، آنگاه ظرف‌های زندگی خود را زیر پستان آن بگیرید و بدوشید و ببینید که، به جای شیر،
خون تازه و سم کشنده به شما خواهد داد».

(هُنَالِكَ يَخْسِرُ الْمُبْطَلُونَ وَ يَعْرِفُ التَّالُونَ غَبَّ مَا أَسَسَ الْأَوَّلُونَ؛
«اینجاست که زیان می‌برند آنان که به راه باطل رفته‌اند و آیندگان نیز عاقبت شوم کار
گذشتگان را می‌بینند»).

در یک قسمت از پایان سخنانش فرمود:

(أَبْشِرُوا بِسَيِّفٍ صَارِمٍ وَ هَرْجٍ شَامِلٍ وَ اسْتِنْدَادٍ مِنَ الظَّالِمِينَ يَدْعُ فَيَئُكُمْ
زَهِيدًا وَ جَمِيعًا حَصِيدًا)؛^۲

«حال انتظار این را داشته باشید که در آینده‌ی نه چندان دور، شمشیرهای برند و هرج و
مرج فراگیر و خود کامگی از ستمگران، چنان زندگی شمارادربرمی گیرد که اموالتان را به
غارت می‌برند و جمعیتتان را در و می‌کنند».

این پیشگویی حضرت زهراء^{علیها السلام} پس از پنجاه سال به وقوع پیوست. در سال ۶۳
هجری پس از واقعه‌ی کربلا، لشکریان شام، مدینه را به دستور یزید قتل عام کردند!

۱- سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۱۵.

۲- بیت‌الاحزان، صفحه‌ی ۷۵.



اموال را غارت نموده و جمعیت‌ها را از دم شمشیر گذراندند و نوامیس را هتك کردند
و اهل مدینه سزای ظلم بر فاطمه علیه السلام را بالعیان دیدند و چشیدند!

درخواست اذن ملاقات با حضرت زهرا علیه السلام

باری! پس از پایان خطابه، زن‌ها پیام تند و ملامت‌بار و تهدید آمیز حضرت
زهرا علیه السلام را به مردانشان رساندند و آن‌ها بیش از پیش در تنگنای فشار افکار عمومی
قرار گرفتند. از این رو تصمیم دیگری گرفتند و آن این که به فکر افتادند خود آن دو
نفر (ابوبکر و عمر) شخصاً به عیادت فاطمه علیه السلام بیرون و مستقیماً به عذرخواهی از آن
حضرت بپردازنند تا شاید از این طریق جلب رضایت کرده و آرامشی در افکار مردم
به وجود آورند.

در خانه‌ی حضرت زهرا علیه السلام آمدند اما اذن ملاقات داده نشد! مکرراً آمدند و
نتیجه نگرفتند. عاقبت دست به دامن امیرالمؤمنین علیه السلام و آن حضرت را واسطه
قرار دادند. عمر گفت: یا اباالحسن! ابوبکر پیر مرد رقيق القلب و یار غار پیامبر ﷺ بوده است. چه شود که شما برای ما از فاطمه اذن ملاقات بگیری؟ آن جناب به خانه
آمد و با خطابی که حاکی از تکریم و تجلیل است فرمود:

(أَيَّتُهَا الْحُرَّةُ فَلَانُ وَ فُلانُ بِالْبَابِ يُرِيدانِ أَنْ يُسَلِّمَا عَلَيْكِ فَمَا تُرِيدُنَّ)؛
«ای آزادزن! [یعنی تو خود آزاد و مستقل در کار خود هستی، من تحملی بر تو
ندارم] فلانی و فلانی [ابوبکر و عمر] بیرون در هستند و می خواهند به شما سلام کنند، اینک میل
شما چیست»؟

فاطمه علیه السلام عرض کرد: به خدا قسم من از آن‌ها [ابوبکر و عمر] ناراضی‌ام و
اذن ملاقات نمی‌دهم! علی مظلوم فرمود: من متعهد شده‌ام از شما اذن ملاقات



بگیرم. این سخن را که شنید از روی کمال تواضع و فروتنی گفت:

الْبَيْثُ بَيْثُكَ وَ الْحَرَّةُ رَوْجَنْكَ إِفْعَلْ مَا شَاءَ؛

«خانه، خانه! تو و آزادزن نیز زوجه‌ی توست، هر طور که تمایل داری عمل کن.»

زنان موظّف به اطاعت از شوهرانشان هستند. همان‌طور که درسترافتاده بود؛

با کمک زنانی که کنار بسترش بودند روسربی خود را بست و از آن‌ها خواست صورتش را به سمت دیوار بچرخانند! آن دو وارد شده و سلام کردند. آن حضرت جواب سلامشان راندند!! اشاره به این که من شما را مسلمان نمی‌دانم تا جواب سلامتان واجب باشد! نشستند و ابویکر آغاز سخن کرد و گفت: شما دختر رحمة للعالمين هستید. از ما اسائمه ادبی شده و جریاناتی پیش آمدید و اینکه به عذرخواهی آمدید ایم. ما را ببخشید و از ما راضی بشوید.

حضرت فاطمه علیها السلام فرمود: من فقط یک سؤال از شما می‌کنم و جواب

می‌خواهم و دیگر با شما حرف نمی‌زنم. سؤال من این است: شمارا به خدا قسم می‌دهم آیا این جمله را از پدرم درباره‌ی من شنیده‌اید که فرمود:

(فاطِمَةُ بَصْعَةٌ مِّنْ فَمِنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِي فَمَنْ آذَانِي فَقَدْ آذَى اللَّهَ)؛

گفتند: بله، شنیده‌ایم. همین که آن‌ها این اقرار و اعتراف را کردند؛ فاطمه علیها السلام با دشواری زیاد دستش را به آسمان برداشت و گفت: خدایا! شاهد باش این دو نفر مرا آزرده‌اند، من از این‌ها ناراضی و بر این‌ها خشمگینم! بعد فرمود: دیگر با شما حرف نمی‌زنم تا به لقای خدا و پدرم برسم و شکایت شمارا پیش خدا و پدرم بیرم.

ابویکر از شنیدن این سخن ناله سرداد و ویل و واویل کرد و گفت: ای کاش

مادر مرا نزایده بود ^۱ و ... به هر حال رفتند.



آخرین سفارش‌های حضرت زهرا^{علیها السلام}

آن‌ها که رفتند فاطمه^{علیها السلام} به امیرالمؤمنین^{علیه السلام} عرض کرد: آقا! من به آنچه که شما فرمان دادید، عمل کردم، حال من هم از شما تقاضاها بی دارم. امام احساس کرد همسر عزیزش سخنانی محرمانه دارد و می خواهد اتفاق، خلوت شود. به زن‌هایی که حاضر بودند دستور داد از اتفاق خارج شدند. آمد و کنار بستر نشست و سر زهرا^{علیها السلام} را از روی بالش بلند کرد و به سینه‌اش چسبانید و فرمود: عزیزم بگو، هر چه در دل داری برای من بگو. عرض کرد: ای پسر عمومی عزیزم! من رفتنی هستم. ساعتی پیش پدرم را در خواب دیدم، به من فرمود: دخترم بیا، من اشتیاق دیدار تورا دارم. اینک من حرف اوّلم این است که آیا در طول این مدتی که با شما بوده‌ام یک حرف دروغ از من شنیده‌اید؟ یک نافرمانی کوچک از من مشاهده فرموده‌اید؟ (یعنی اگر دیده و شنیده‌اید اکنون حلالم کنید). امیرالمؤمنین از شنیدن این سخن سخت دگرگون شد و اشک از دیدگانش جاری گشت و فرمود: (معاذ الله)؛ تو بزرگوارتر از این بوده‌ای که دروغی بر زبانت جاری شود و نافرمانی از تو مشاهده گردد. آنگاه فرمود: بچه‌های من خردسالند و بی مادر می‌شوند. هر مردی احتیاج به زن دارد و بعد از من ازدواج خواهید کرد. از شما می‌خواهم با امامه، دختر خواهرم زینب ازدواج کنید که با بچه‌های من مهربان‌تر از دیگران است (حضرت زهرا^{علیها السلام} چهار فرزند داشت که بزرگ‌ترینشان هشت ساله و کوچک‌ترینشان چهار ساله بود).

سپس عرض کرد: وصیت عمدۀی من این است که مرا شبانه تجهیز کن! نمی‌خواهم احدی از اینان که به من ستم کرده‌اند از تجهیزم آگاه گردد! خودت شب غسلم بد و کفن بر من پوشان و نماز بر من بخوان و شب دفم کن و پس از دفن کنار قبرم بنشین و برای من قرآن تلاوت کن. در همان حال که سر بر سینه‌ی



علی علیلداشت، گفت:

السلام علی جبرئیل، السلام علی رسول الله؛

وروح از بدن مقدسش به پرواز در آمد و به عالم قدس ارتحال یافت و چراغ خانه‌ی علی علیلداشت خاموش شد. امیرالمؤمنین علیل آهسته سرش را روی بالش گذاشت. صدای شیون از خانه‌ی امیرالمؤمنین علیل بلند شد. ساعات اول شب بود. مردم که از شدت بیماری زهر علیل آگاه بودند انتظار چنین واقعه‌ای را داشتند ولذا صدای گریه از این خانه به آن خانه منتقل شد و شهر مدینه یک جا تکان خورد و مبدل به عزاخانه شد. به فرموده‌ی محدث قمی (رض):

(فَصَاحَتْ أَهْلُ الْمَدِينَةِ صَيْخَةً وَاحِدَةً كَادَتِ الْمَدِينَةَ أَنْ تَتَزَعَّعَ؛)

«اهل مدینه یک صد افریاد کشیدند؛ آن چنان که گوبی مدینه‌ی خواهداز جا کنده شود!»

کودکان بی‌مادر آمدند و خود را روی پیکربی روح مادرانداختند. حسن علیل روی سینه‌ی مادر افتاده بود و می‌بوسید و می‌گفت: مادر! من حسنم، با من حرف بزن. حسین علیل آمد پایین پای مادر نشست. پاهای مادر را در بغل گرفته، می‌بوسید و می‌گفت: مادر! من حسین توأم، با من حرف بزن. نزدیک است جان از بدنم مفارقت کند.

همین حسین یک روز در گودال قتلگاه با تن آغشته به خون افتاده بود و کودکان یتیمش دورش حلقه زده بودند! در آن میان خواهر غمیده‌اش با چشمی گریان و قلبی سوزان می‌گفت:

(يَا مُحَمَّدَاه يَا مُحَمَّدَاه صَلَّى عَلَيْكَ مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ هَذَا حُسَيْنٌ مُرَمَّلٌ
بِاللَّدَّمَاءِ مُقْطَعُ الْأَعْضَاءِ)

اشاره‌ای به ماجراهی غم‌انگیز فدک

مناسب به نظر رسید قسمتی از ماجراهی غم‌انگیز فدک مورد بحث قرار گیرد؛
شاید برای بعضی نیاز به توضیح داشته باشد. قبل از ورود به بحث، دو آیه از سوره‌ی
مبارکه‌ی حشر را می‌خوانیم:

﴿وَ مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَحْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ حَيْلٍ وَ لَا رِكابٍ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ هُمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرْبَى فَلِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ أَبْنِ السَّبِيلِ...﴾^۱

این دو آیه مربوط به مسأله‌ی «فیء» است. «فیء» عبارت از اموالی بوده که صاحبان آن بدون جنگ و درگیری و بدون این که مسلمان بشوند، آن را به پیامبر اکرم ﷺ واگذار می‌کردند و به امر خدا آن اموال، ملک شخصی پیامبر اکرم ﷺ محسوب می‌شد و ارتباطی به بیت‌المال و اموال عمومی مسلمین نداشت. و آن غیر از غنائم جنگی است که جنگی میان کفار و مسلمین واقع می‌شد و مسلمین فاتح و کفار مغلوب می‌شدند.

اختصاص «فیء» به رسول اکرم ﷺ

اموالی که در جنگ از کفار باقی می‌ماند و به دست مسلمین می‌افتد، از غنائم جنگی محسوب می‌گردید که یک پنجم این اموال به عنوان خمس تحويل پیامبر اکرم ﷺ گشته و بقیه‌اش میان مسلمانان تقسیم می‌شد. اما «فیء» از جانب خدا به رسول اکرم ﷺ اختصاص پیدا کرده و ملک شخصی آن حضرت می‌باشد و البته

۱-سوره‌ی حشر، آیات عو۷.



این تملک هیچگونه تأثیری در زندگی زاهدانه‌ی آن حضرت نداشته است جز اینکه تکریم و تجلیلی از جانب خدا نسبت به رسول مکرمش شده و علاوه بر این، وقتی ملک شخصی خودش شد، انفاقاتش دارای فضیلت ایثار می‌گردد. یعنی خودش زندگی فقیرانه دارد ولی زندگی مرفه برای دیگران فراهم می‌سازد. چنان‌که وقتی یهود بنی‌نضیر از مدینه بیرون رفتند و اراضی و اموالشان به عنوان «فیء» باقی ماند، پیامبر اکرم ﷺ آن اراضی را میان مهاجران که از مگه آواره شده بودند تقسیم کرد و در تاریخ ضبط شده که به هر کدام از ابوبکر و عمر و زبیر و ابو عبیده و... چه مقدار داده شد، در حالی که خود پیامبر، فقیرانه زندگی می‌کرد و آن‌ها از اموال شخصی پیامبر، تا حدی به رفاه در زندگی رسیده بودند.

البتّه همه‌ی اموال، مال خداست اما خدایک قسمت از اموال خود را به پیامبر اختصاص می‌دهد و آن از باب تجلیل و تکریم است و آن حضرت نیز از ملک شخصی خویش به دیگران انفاق می‌کند تا به فضیلت ایثار نائل گردد. آیه‌هم می‌فرماید:

﴿وَ مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ...﴾

آن‌چه که خدا به رسولش بازگردانده از اموال یهودیان... یعنی این کار مال خداست نه این که خود پیامبر آن را به خود اختصاص داده باشد. ضمیر (منهُم) بر حسب شأن نزول آیه، به یهود بنی‌نضیر بر می‌گردد؛ یعنی همان قوم یهود که قبل از میان هارا متصرّف بودند. خداوند این اموال را از آن‌ها به رسول خود بازگردانده است، بعد خطاب به مسلمانان می‌فرماید:

﴿فَمَا أُوجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَ لَا رِكَابٍ﴾

«شما که برای به دست آوردن این اموال [اسب و شتری نتاخته‌اید و] جنگی نکرده‌اید

[از این رو، سهمی از این‌ها ندارید و این اموال، از غنایم محسوب نمی‌شود].»



﴿وَلِكُنَّ اللَّهُ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ﴾

«این حق خداست که رسول خود را برابر هر چه که بخواهد مسلط می کند [و آن رادر اختیار رسولش قرار می دهد]».

آیه‌ی بعد نیز همین مطلب را تأکید می کند:

﴿مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرْبَىٰ فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ...﴾

«اموالی را که خدا از اهل آبادی هابه رسولش بر می گرداند، باید تحت نظارت او [به مصارف خاصی که در آیه مشخص شده است] واصل گردد...».

فdk بر حسب استفاده از منابع مربوط، سرزمینی حاصلخیز در اطراف مدینه بوده که فاصله‌ی آن تا مدینه دوروز یا سه روز راه (تقریباً دوازده یا پانزده فرسخ) بوده است. فdk و خیر به هم نزدیک و هر دو یهودی نشین بوده‌اند. در سال هفتم هجرت، میان مسلمانان و یهودیان خیر، جنگی واقع شد. لشکر اسلام منطقه‌ی خیر را که متشكل از هفت قلعه‌ی بسیار محکم بود؛ به تصرف خود درآورد. اهل فdk که با از جریان آگاه شدند، رعی از مسلمانان در دلشان پیدا شد و به فکر افتادند که با پیامبر اسلام ﷺ از در صلح درآیند و خود را در گیر جنگ با مسلمانان ننمایند. از این رو به حضور رسول اکرم ﷺ آمد و گفتند: ما مسلمان نمی‌شویم، ولی اقدام به جنگ هم نمی‌کنیم؛ بلکه با کمال میل و رغبت، نصف این سرزمین فdk را به شما واگذار می‌کنیم.

رسول اکرم ﷺ موافق فرمودند و قرارداد صلح نوشته شد و نصف سرزمین فdk به تصرف پیامبر اکرم ﷺ درآمد. در فقه ما این قانون هست که مناطقی که با قتال و پیکار و جنگ با کفار به تصرف مسلمانان درآید، تحت عنوان «غنیمت



جنگی» جزء بیت المال و متعلق به عامه‌ی مسلمین می‌شود. تنها یک پنجم آن تحت عنوان خمس به رسول خدا ﷺ تعلق می‌گیرد که به مصارف معینی بر سر چنان که در قرآن کریم می‌خوانیم:

﴿وَاعْلَمُوا أَنَّمَا حُنْمَتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ هُمْسَهُ وَالرَّسُولُ وَلِذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَإِنِّي السَّبِيلُ...﴾^۱

بدانید! هرگونه غنیمتی که شما به دست آورید، خمس آن از آن خدا و رسول خدا و ذی القربی و بیتیمان و مسکینان و امدادگان در راه می‌باشد...».

ولی مناطقی که بدون جنگ و درگیری از طریق مصالحه تقدیم مسلمانان می‌شود، تمام آن مناطق تحت عنوان «فیء» به دستور خدا اختصاص به شخص رسول خدا ﷺ پیدا می‌کند و آن حضرت، مالک آن منطقه می‌شود تا به هر مصروفی که مصلحت دید برساند.

این آیه در سوره‌ی حشر راجع به همین مطلب است:

﴿وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ حَيْثِ لَا رِكَابٌ وَلَكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرْبَى فَلِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ وَلِذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَإِنِّي السَّبِيلُ...﴾^۲

آنچه را که خدا به رسولش عنایت کرده و شما مسلمانان برای به دست آوردن آن زحمتی نکشیده و اسب و شتری نتاخته‌اید، اختصاص به رسول دارد! چه آن که خدار سولان خود را بر هر کس بخواهد مسلط می‌سازد و خدا بر هر چیزی تواناست. آنچه که خدا از اهل این

۱-سوره‌ی انفال، آیه‌ی ۴۱.

۲-سوره‌ی حشر، آیات عو۷.

آبادی‌ها به رسولش داده است، از آن خدا و رسول و خویشاوندان رسول و بقیمان و مستمندان و در راه ماندگان است...».

طبق این آیه، فدک ملک شخصی پیغمبر اکرم ﷺ نازل شد.

ای پیامبر! فدک را به فاطمه علیها عطا کن

آنگاه این آیه از جانب خدا خطاب به پیامبر اکرم ﷺ نازل شد:
﴿فَاتِّ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ...﴾^۱

«حال که چنین شد» اینک حق خویشاوندن زدیک را به او ادا کن...».

در روایت از شیعه و سنتی آمده که رسول خدا ﷺ پس از نزول این آیه، دخترش فاطمه علیها را احضار کرد و فدک را به او بخشید. از جمله در روایت سنتی از ابوسعید خدری نقل شده:

(لَمَّا نَزَّلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ فَاتِّ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ دَعَارَسُولُ اللَّهِ فَاطِمَةٌ عَلَيْهَا فَأَعْطَاهَا فَدَكًا وَ سَلَّمَهُ إِلَيْهَا)^۲

«هنگامی که این آیه «فاتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ» نازل شد، رسول خدا ﷺ فاطمه علیها را خواست و فدک را به او بخشید و تسليم وی نمود».

در روایت شیعه نیز از امام ابوالحسن الرضا علیه السلام نقل شده: پس از این که این آیه بر رسول خدا ﷺ نازل شد، فرمود:

(أُدْعُوا إِلَيَّ فَاطِمَةً);

«فاطمه را بگویید پیش من بیا ید».

وقتی آمد، فرمود:

۱- سوره روم، آیه ۳۸.

۲- تفسیر نور الثقلین، جلد ۴، صفحه ۱۸۹.

(يَا فَاطِمَةُ هَذِهِ فَدَكُ هِيَ مِمَّا لَمْ يُوجَفْ عَلَيْهَا بِخَيْلٍ وَلَارِكَابٍ وَهِيَ لِي
خَاصَّةٌ دُونَ الْمُسْلِمِينَ وَقَدْ جَعَلْتُهَا لَكِ لِمَا أَمْرَنِيَ اللَّهُ بِهِ فَخُذْ يَهَا لَكِ وَلِوُلْدِكِ)؛^۱
«ای فاطمه! فدک از مناطقی است که بدون خیل و رکاب [تاختن اسب و شتر] به دست آمده
است، از این نظر، آن اختصاص به من دارد و مسلمانان در آن حقیقی ندارند و من آن را طبق مأموریتی
که از جانب خدادارم، برای تو قراردادم، بگیر آن را که از آن تورو فرزندات باشد».

فdk از مصادیق «فیء»

واز جمله مصادیق «فیء»، فدک است. فدک، دهکده‌ای آباد و سرسبز و
حاصلخیز و تقریباً در ۱۴۰ کیلومتری مدینه و یهودی نشین بوده است. وقتی جنگ
خیبر واقع شد و مسلمان‌ها فاتح شدند، اهل فدک به فکر افتادند که ممکن است
متعرض ما هم بشوند؛ پس بهتر این است که ما خودمان بدون جنگ تسلیم شویم. اگر
اسلام را نمی‌پذیریم، از در صلح وارد شویم. بر این اساس نماینده‌ای از خودشان نزد
رسول اکرم ﷺ فرستادند که ما با شما جنگ نمی‌کنیم و حاضریم نصف اراضی و
باغستان‌های این دهکده را به شما واگذار کنیم. رسول اکرم ﷺ نیز موافقت
فرمودند مشروط به اینکه کار زراعت این مزارع را آن‌ها به عهده بگیرند و پس از
جمع آوری محصول، نصف آن را خودشان بردارند و نصف دیگر را تحويل رسول
خدا بدند و هرگاه مصلحت اسلام اقتضا کرد، رسول خدا بتواند آن‌ها را از این
سرزمین اخراج نماید و در هر جا که صلاح دانست خانه و زمین در اختیار یهودیان
فdk قرار دهد.

قرارداد صلح به این کیفیت تنظیم گردید و رسول خدا ﷺ به امر خدا، مالک



فَدَكْ گُرْدِيد و همَه سالَه نصْف مَحْصُول فَدَكْ تَحْوِيل حَضْرَت دَادَه مَى شَد و مُورَخَان
مَجْمُوع عَایدَات آن را زَبِيسْت و چَهار هزار تَاهْفَتَاد هزار دِينَار طَلَانْقَل كَرْدَه اَنَد.

هَبَهِ فَدَكْ بَهْ فَاطَّمَه گَلَيْلَابَه اَمَر خَداونَد

اَيْن رَوْش اَدَامَه دَاشْت تَاز سَوَى خَداونَد مَتعَال اَيْن آيَه نَازِل شَد:

﴿وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ...﴾^۱

«وَحَقَّ خُوِيشَاؤنْد رَابَه او بَدَه و ...».

اَيْن آيَه در دو جَای قَرآن آمدَه است؛ سورَهِ روم و سورَهِ اسْرَاء، يَعْنِي حال
كَه مَالَك فَدَك شَدَى، اِينَك حَقَّ خُوِيشَاؤنْد رَابَه او بَدَه. كَدَام خُوِيشَاؤنْد؟! رَسُول
اَكْرَم ﷺ بَه وسِيلَهِ جَبْرِيل اَز خَداونَد اَسْتَعْلَم كَرَد كَه منْظُور، كَدَام خُوِيشَاؤنْد
است؟ دَسْتُور آمد: فَاطَّمَه گَلَيْلَابَه اَحْضَار كَن و فَدَك رَابَه او هَبَه كَن.

پِيَامِبر اَكْرَم ﷺ طَبِيق اَمَر خَدا فَاطَّمَه گَلَيْلَابَه اَحْضَار كَرَد و فَرمُود: اَيْن فَدَك بَه
حَكْم آيَهِي فَي، مِلَك من شَدَه است. حال، من اَز جَانِب خَدا مَأْمُور شَدَه اَم آن رَابَه
تَوْبِيَخَشَم.

﴿وَقَدْ جَعَلْتُهَا لَكِ لِمَا أَمْرَنَّ اللَّهُ بِهِ فَخُذْيَهَا لَكِ وَلِوُلْدِكِ﴾^۲

«من آن رَابَه فَرْمان خَدا مَخْصُوص تو قَرَار دَادَم. بَگِير آن را کَه برَاي تو و فَرْزَنَدان تو باشَد».

فَاطَّمَه هَم عَرْض نَمُود:

﴿قَبِيلَتُ مِنَ اللَّهِ وَ مِنْ رَسُولِهِ﴾

«قَبُول كَرَدَم اَز خَدا و اَز رَسُولَش».

۱- سورَهِ اسْرَاء، آيَه ۴۶ و سورَهِ روم، آيَه ۳۸.

*: هَبَه: بَخْشَش.

۲- تحف العقول، صفحَه ۴۳۰.

*

در نتیجه، فدک، ملک طلق فاطمه علیه السلام بود و همه ساله، عوائد آن را تحويل می‌گرفت؛ ولی خدا علیه السلام در تصرف فاطمه علیه السلام بود و همه ساله، عوائد آن را تحويل می‌گرفت؛ ولی چنان که می‌دانیم هیچ گونه تأثیری در زندگی زاهدانه‌ی حضرت زهرا علیها السلام نداشت! خانه‌اش همان خانه‌ی گلین بود و فرشش حصیر و خوراکش، نان چوین و چادرش وصله‌دار که وقتی سلمان دید متأثر شد و گفت: خدایا! دختران قیصر و کسری در حریر و دیباچ به سرمی برند و دختر رسول خدا علیهم السلام این چنین زندگی می‌کند. فاطمه علیها السلام متوجه شد و به رسول خدا علیهم السلام عرض کرد: پدر! سلمان تعجب کرده که چادر من، وصله‌دار است. او نمی‌داند که پنج سال تمام است من و علی فقط یک پوست گوسفند داریم. شب‌هاروی آن می‌خوایم و روزهاروی آن علف به شترمان می‌دهیم!

اتفاق عائدهات فدک در راه خدا

پس آنچه از فدک به دست می‌آمد و گفتیم محمول سرشاری هم بود در راه خدا اتفاق می‌گردید و به مستمندان می‌رسید و همان گونه که در مورد پدر بزرگوارش گفتیم، این عطیه‌ی خدادرباره‌ی زهرا علیها السلام تمجیل دیگری بود از جانب خدا و هم اینکه پس از مالک شدن، اتفاقات از ملک شخصی اش دارای فضیلت ایثار می‌گردید، اگرنه خود و خانواده‌اش از محمول فدک بهره‌ای نمی‌بردند!!

تا اینکه رسول اکرم صلوات الله عليه و آله و سلم از دنیا رحلت فرمودند. دنیاداران که به انتظار چنین فرصتی نشسته بودند، دست به کار شده و با تشکیل سقیفه‌ی بنی ساعده بزرگ ترین کودتای تاریخ را رقم زدند و با دسائیں شیطا نی، خلیفه و جانشین به حق رسول خدا علیهم السلام را که منصوص و منصوب از جانب خدا بود کنار زدند و ابوبکر را به عنوان

* طلق: چیزی که خاص شخص باشد، بدون شریک.

* دسائی: جمع دسیسه، حیله‌های پنهانی، توطئه‌ها.

خلیفة الرسول منصوب کردند و بر مسند خلافت نشاندند.

وقتی مسند را گرفتند، به فکر افتادند که در قدم دوّم باید فدک را بگیریم؛ زیرا فدک پشوونه‌ی اقتصادی بزرگی است که اگر این ثروت، دست علیٰ علیه السلام باشد اگرچه زندگی خودش فقیرانه است ولی مردم به خاطر ثروتش، دورش را می‌گیرند و ممکن است با همین ثروت، مردم را علیه مابه قیام و ادار نماید. باید کاری کنیم، قدرت که ندارد، ثروت هم نداشته باشد. بر اساس این فکر و تصمیم، فرمان مصادره‌ی فدک صادر شد و ابویکر، عُمال خود را فرستاد. رفتند و کلای حضرت زهرا علیها السلام را از فدک بیرون کردند و فدک را متصرف شدند.

حضرت زهرا علیها السلام در مقام دفاع از حق

چند روزی از رحلت رسول اکرم صلوات الله عليه وآله وسلام گذشته بود که این کار را کردند. فاطمه علیها السلام از جریان آگاه شد. دانست که چه نقشه‌ی شیطانی عجیبی طرح کرده و چه نتیجه‌ی شومی می‌خواهند بگیرند. با آن حال بحرانی که از مصیبت فراق پدر داشت، در مقام دفاع از حق برآمد و شخصاً به ملاقات ابویکر رفت و فرمود: فدک ملک شخصی من است و پدرم در زمان حیات خودش، به من واگذار نموده است. چطور شما و کلای مرا از فدک بیرون کرده‌اید؟! ابویکر گفت: خیر! فدک بیت‌المال است و باید در اختیار ولی امر مسلمین باشد! شاهد بیاور که پدرت آن را به تو بخشیده است!

قبلانیز بیان شده که خود شاهد خواستن از فاطمه علیها السلام ارتکاب دو خطای
*
بزرگ بود. یکی اینکه فاطمه علیها السلام ذوالید و متصرف بود و قاضی از ذوالید، طلب

* ذوالید: مالک، صاحب ملک.

شاهد نمی کند بلکه به حکم (**الْبَيْنَةُ عَلَى الْمُدَّعِيِّ**)؛ آن کس که مدعی [خارج] است باید شاهد بیاورد [نه متصرف]. دیگر اینکه شاهد از کسی می خواهد که احتمال دروغ در گفتار او باشد. فاطمه عليها السلام به شهادت خداوند حکیم، معصوم است و طبق آیه‌ی:

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرُكُمْ تَطْهِيرًا﴾^۱

«... به راستی که خداوند اراده فرموده است تا پلیدی را از شما خاندان اهل بیت دور سازد و شمارادر نهایت پاکی، پاک گرداند».

فاطمه عليها السلام طهارت مطلقه دارد و احتمال دروغ گفتن، به ساحت قدس او راه ندارد. تکذیب او تکذیب قرآن و تکذیب خداست و تکذیب خدا، کفر است.

ادامه‌ی مخالفت ابوبکر

*
باری! وقتی فاطمه عليها السلام دید مسأله‌ی نحله و بخشش مورد قبول واقع نشد؛ از راه ارث وارد شد و فرمود: به فرض اینکه فدک را پدرم به من نبخشیده و در ملک خودش باقی است اما در اینکه من وارث پدر و یگانه فرزند او هستم تردیدی نیست. بنابراین فدک از طریق ارث به من منتقل شده و اینک من ارثاً مالک فدک هستم. در مقام رد این سخن نزدیست و پاکره و جعل حدیث کردند و حرف دروغی را به پیامبر صلوات الله عليه و آله و سلم نسبت داده و گفتند، پدر شما گفته است:

﴿نَحْنُ مَعَاشِرُ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورَّثُ مَا تَرَكْنَاهُ صَدَقَةً﴾

«ما پیغمبران ارث نمی گذاریم. هرچه از ما بماند، صدقه است [و جزء بیت‌المال و مربوط به عموم مسلمین است]».

واقعاً عجیب است! دروغ به این روشی، و وقاحت تا این حد از بی‌شرمی؟!

۱- سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۳۳.

* نحله: عطیه، بخشش.

آخر اگر پیامبر این سخن را گفته باشد، باید به خود فاطمه علیها السلام بگوید، نه به ابوبکر! چون مسأله یک مسأله‌ی خانوادگی و مربوط به شخص فاطمه علیها السلام است، او باید بداند که از پدر نباید ارث ببرد. این چه معنا دارد که پیامبر، حکم مربوط به شخص دخترش را به اونگوید و محترمانه به ابوبکر یا به دیگری بگوید! آیامی شود گفت، فاطمه، (العياذ بالله) آگاه از این حکم بوده و کتمان کرده است؟! در این صورت تکذیب آیه‌ی تطهیر کرده و عصمت آن حضرت را منکر شده‌ایم. گذشته از این، خود پیامبر اکرم علیهم السلام مکرراً می‌فرمود:

﴿كَثُرَتْ عَلَيَ الْكَذَابَةُ﴾؛^۱

«[هنوز که من زنده هستم] دروغزن ها نسبت به من زیاد شده‌اند»!!

سخنانی از من نقل می‌کنند که من نگفته‌ام و پس از من این دروغزن‌ها بیشتر خواهند شد! مراقب باشید هر مطلبی از من نقل شد، آن را باقر آن بسنجد؛ اگر دیدید مخالف باقر آن است، آن را به سینه‌ی دیوار بزنید و بدانید از من نیست و به دروغ، آن را به من بسته‌اند. حال این حدیث جعلی مخالف باقر آن است، زیرا باقر آن می‌فرماید:

﴿يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أُولَادِكُمْ لِلَّذِكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوَقَعَتِ الْأُنْثَيَيْنِ...﴾؛^۲

«خداؤند در مورد اولادتان سفارش کرده که اولاد از والدین، ارث بپرند و پسر، دو برابر دختر ببرد...».

آیه، عموم دارد و انسیا را استثنانکرده است و تا اعتبار حدیثی از حیث صدور و دیگر جهات احراز نگردد، نمی‌تواند مُخَصَّص یا مقید عموم و اطلاق قرآن واقع

۱-کافی، جلد ۱، صفحه ۶۲.

۲-سوره‌ی نساء، آیه ۱۱.

شود. علاوه بر این، خود قرآن سخن از اirth گذاری انبیا به میان آورده و فرموده است:

﴿وَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ...﴾^۱

«سلیمان از داوود ارث برده است...».

و دربارهٔ وراثت یحیی از زکریا علیهم السلام فرماید، زکریا علیه السلام گفت:

﴿وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالَىَ مِنْ وَرَائِي وَ كَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيَا عَلَيْهِ تَعَالَى وَبِرِّيْتُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيَا﴾^۲

«خدایا! من از ناحیهٔ بستگانم پس از خودم نگرانم [مسکن است استفادهٔ سوء، از اموال بمنایند] و همسرم ناز است. [تواز قدرت مطلقه‌ات] ولی و جانشینی به من عنایت کن که وارث من و آل یعقوب باشد و او را مورد رضایت قرار ده.»

اهل تحقیق از مفسران گفته‌اند: ارث در اینجا مربوط به اموال است نه به مقام نبوّت و بهترین دلیل بر این مطلب، استدلال حضرت صدّیقهٔ کبری علیها السلام است به این آیه در اثبات ارث خود از پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله و سلم در مورد فدک. ولی منطق زور در این دنیا از هر منطقی بُرندۀ تر است. نحله و بخشش بودن را به بهانهٔ این که شاهد ابویکر و عمر پسندی در کار نیست رد کردند و ارث بودن را هم با جعل حدیث دروغین از بین برداشتند. حضرت صدّیقه علیها السلام دید چاره‌ای جز طرح مسأله در مجمع عمومی امّت اسلامی ندارد زیرا همان گونه که ظلم و ستمگری حرام است، انظلام و ستم پذیری نیز حرام است. قرآن فرموده است:

﴿...لَا تَظْلِمُونَ وَ لَا تُظْلَمُونَ﴾^۳

۱- سوره‌ی نمل، آیه‌ی ۱۶.

۲- سوره‌ی مریم، آیات ۵ و ۶.

۳- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۷۹.

«...نه ستم کنید و نه ستم بپذیرید».

اعتراض حضرت زهرا علیها السلام غصب مسند خلافت و امامت

و می دانیم مسأله‌ی اصلی زهرا علیها السلام مسأله‌ی استرداد فدک به خاطر منافع مالی نبود؛ بلکه هدف، مسأله‌ی خلافت و امامت بود و توجه دادن مردم به این حقیقت که آن شیطان صفتان، مزوّرانه خاک در چشم مردم پاشیدند و امّت اسلامی را از صراط مستقیم دین، منحرف ساخته و به راه جهنّم انداختند که قرآن می فرماید:

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَةَ اللَّهِ كُفُرًا وَ أَخْلُوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ جَهَنَّمَ يَصْلُوْهَا...﴾^۱

«آیاندیدی آن کسانی را که نعمت خدارا تبدیل به کفر کردند و مردم را به دارالبوار

جهنم سوق دادند...؟»

فاطمه علیها السلام این منافقان خطرناک تراز کافران؛ در لفافه‌ی دین، تیشه به ریشه‌ی دین می زند و کل زحمات انبیارا به باد فنا می دهند. اندیشید که باید افشاگری کرد و چهره‌ی ابليسی آن‌ها را به مردم نشان داد. مسأله‌ی غصب فدک هم زمینه‌ی مساعدی برای اثبات غصب خلافت شد و اقدام به این کار نیز جز صدیقه‌ی کبری علیها السلام از عهده‌ی کس دیگری حتی امیرالمؤمنین علیهم السلام برمی آمد؛ زیرا آن نامردان، امام علیها السلام را چنان به اتهام ریاست طلبی، متزوی کرده بودند که وقتی فاطمه علیها السلام به آن حضرت عرض کرد: شنیده‌ام مردم به شما سلام نمی کنند؛ فرمود: حتی به سلام هم جواب نمی دهنند. چنین کسی چه می تواند بکند؟! چه حرفی می تواند بزند؟

۱- سوره‌ی ابراهیم، آیات ۲۸ و ۲۹.

حضرت زهرا^{علیها السلام} قهرمان مبارزه با کفر و نفاق

حضرت زهرا^{علیها السلام} دید امروز رسالت بزرگی به عهده دارد و باید آن را به مردم ابلاغ کند و پدر، قبلًاً او را برای چنین روزی ذخیره کرده است. پیامبر^{صلوات الله علیه و آله و سلم} در زمان حیاتش بارفتار و گفتارش عظمت و جلالت حضرت زهرا^{علیها السلام} را به مردم ارائه می‌کرد. وقتی ایشان در مجمع همسرانش و دیگر زنان بنی هاشم نشسته بود و زهرا^{علیها السلام} یک دختر ده یا دوازده ساله -وارد می‌شد؛ پدر شصت ساله از جا برمی‌خاست و جلو می‌رفت و استقبال می‌کرد! دست دختر را می‌گرفت و می‌بوسید و سر جای خودش می‌نشاند و می‌فرمود:

(فاطِمَةُ بِضُعْثٍ مِّنِي وَ قُرْةُ عَيْنِي وَ تَمَرَّهُ فُؤَادِي)؛^۱

فاطمه قطعه‌ای از من و نور چشم و میوه‌ی قلب من است. بلکه:

(رُوحِي الَّتِي بَيِّنَ جَهْنَمَ)؛

«فاطمه روح و جان من و مایه‌ی حیات من است».

(إِنَّ اللَّهَ لِيَعْضُبُ لِعَصَبِ فاطِمَةَ وَ يَرْضِي لِرِضا فاطِمَةَ)؛^۲

«خشم فاطمه، خشم خدا و رضای فاطمه، رضای خداست».

با این بیان می‌خواست به مردم بفهماند که اگر بعد از من روزی دیدید فاطمه در مقابل کسی ایستاد و بر او خشم کرد، بدانید که من بر او خشم کرده‌ام و خدانيز بر او خشم کرده است. او می‌دانست در آینده چنین حادثه‌ای پیش می‌آید که دنیادارانی، غصب مقام خلافت می‌کنند و برای دست‌اندازی به فدک، محله‌ی تنها یادگارش را منکر می‌شوند و علی^{علیها السلام} را چنان متزوی می‌کنند که قادر بر دفاع از

۱- بخار الانوار، جلد ۴۳، صفحه ۲۴.

۲- همان، صفحه ۴۴، حدیث ۴۴.



حقّش نخواهد بود. در آن روز تنها قهرمان مبارزه‌ی با کفر و نفاق، همین دختر مظلومه‌اش خواهد بود.

سه دلیل محکم بر ملعون بودن غاصبان

آری! فاطمه عليها السلام دید امروز، روز جهاد بزرگ، او و روز ابلاغ رسالت عظیم اوست و باید عدم رضایت خود را نسبت به دستگاه حاکم به طور آشکار و علنی اعلام نماید و با سخنرانی آتشین و افشاگرانه‌ی خود، غاصب بودن هیأت حاکمه را برای همه‌ی مردم بر ملاسازد و لذا شما سه مطلب را کنار هم بگذارید و بینید چه نتیجه‌ی روشنی می‌گیرید:

اولاً سخنرانی حضرت زهرا عليها السلام در مسجد مدینه در مجمع عمومی مسلمین از مهاجرین و انصار که نشان دهنده‌ی آزردگی خاطر آن یگانه یادگار پیامبر صلوات الله علیه و آله و سلم از ابوبکر و هواداران او بود.

ثانیاً حدیث مسلم الصدور از رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم که آن حضرت، به دفعات مکرر، آن را برای مسلمانان بیان کرده بود:

(فاطِمَةُ بِضُعْفٍ مِّنِي فَمَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِي وَمَنْ آذَانِي فَقَدْ آذَى اللَّهَ)؛

«فاطمه قطعه‌ای از من است. هر که او را بیازارد، مرا آزرده است و هر که مرا بیازارد، خدار آزرده است.».

ثالثاً این آیه از قرآن:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذِنُونَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَ لَهُمْ عَذَابًا مُّهِينًا﴾؛^۱

«کسانی که خدا و رسولش را بیازارند، در دنیا و آخرت ملعون به لعنت خدا هستند و خدا، عذاب خوار کننده‌ای برایشان آماده کرده است».

ونتیجه‌ی بسیار روشن این سه مطلب در کنار هم این می‌شود که: ابو بکر و هوادارانش، ملعون به لعنت خدا در دنیا و آخرتند. حال آیا ملعون به لعنت خدا، اهلیت جانشینی رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم را دارد؟! صدّیقه‌ی کبریٰ صلوات الله علیه و آله و سلم می‌خواست همین نتیجه را به مردم اعلام کند و سند بطلان حکومتِ هیأتِ حاکمه را به دست امّت اسلامی بسپارد.

پهلو شکست امّا دین مستقیم شد

آری! آن نادره‌ی زمان، بعد از پدر، ۷۵ یا ۹۵ روز بیشتر زندگی نکرد؛ امّا در ظرف همین مدت کوتاه، علیه ظلم و ستم انقلاب کرد و تا آخرین نفس با باطل مبارزه کرد. با همان پهلوی شکسته و بازوی ورم کرده‌اش رسالت پدر را تتمیم و ولایت شوهر را تبلیغ و امامت فرزندانش را تحکیم کرد و از دنیا رفت.

ما شنیده‌ایم پهلوی زهرا شکست و بازویش ورم کرد و قبرش مخفی ماند اما نیندیشیده‌ایم که با همان پهلوی شکسته‌اش، کمر ابو بکر و عمر را تاروز قیامت شکست و کمر پیغمبر و علی صلوات الله علیه و آله و سلم را مستقیم کرد. با همان بازوی ورم کرده‌اش بازوی اسلام و قرآن را قوت داد و با مخفی نگه داشتن قبرش، تشت روایی اهل تسنّن را زیبام فلک به زیر انداخت و صدایش در زمین و آسمان پیچید که:

أَلَايِ الْأُمُورِ تُدْفَنُ سِرِّاً
بَضْعَةُ الْمُصْطَفَى وَ يُغْنِي ثَرَاهَا

«آیا به چه دلیل پاره‌ی تن مصطفی مخفیانه دفن و قبرش پنهان شد؟!» آیا اهل تسنّن نباید بیندیشند و بفهمند که چرا باید دختر پیامبر شان در دل شب دفن گردد و اثری از قبرش پیدا نباشد؟!

آماده شدن حضرت زهرا^{علیها السلام} برای سخنرانی

باری! برای رفتن به مسجد و ایراد سخن در مجمع مردان آماده شد، در حالی که کوه‌های مصائب بر سر ش ریخته و خُردش کرده بود. چنان که خودش فرموده است:

صَبَّتْ عَلَى الْأَيَامِ صِرْزَنْ لَيَالِيَا

«مصلیت‌هایی بر من ریخته شد که اگر بر روزهای روشن می‌ریخت، تبدیل به شب تار می‌گردد!»

آنگاه سخنی باید بگوید تاریخی و در صفحه‌ی روزگار ماندنی که عالمان و متفسّران در شرح جمله به جمله‌ی آن، کتاب‌ها بنویسنده و عمیق ترین معارف توحیدی را از آن به دست آورند. آن چنان مسلط بر سخن بود که گویی اصلاً دردی ندارد و مصیبی ندیده و حزن و اندوهی، سایه بر روحش نیفکنده است و این جز اعجاز و خرق عادت، توجیهی ندارد. در کیفیت آمدنش به مسجد آورده‌اند:

(لَا تَثْخِمَرَاهَا) روسری خود را بر سر پیچید. خمار آن روسری است که

سر و صورت و گردن را می‌پوشاند که در لغت گفته‌اند:

(مَا تُعَظِّي بِهَا الْمَرْأَةُ رَأْسَهَا وَ وجْهَهَا)؛

«خمار آن روسری است که زن سر و صورتش را با آن می‌پوشاند».

(وَ اشْتَمَلَتْ بِجَلْبَابِهَا)؛

«خود را با جلباب پوشاند».

«جلباب» آن جامه‌ی روین و سیعی است که تمام لباس زن را می‌پوشاند و جامه‌ی بیرونی زن است و ما از آن به چادر تعبیر می‌کنیم. بعد از این که خود را با جلباب و خمار پوشانید:

(وَ أَقْبَلَتْ فِي لُمَّةٍ مِنْ حَفَّدِهَا وَ نِسَاءِ قَوْمِهَا)؛



«در میان گروهی از بستگان و زنان خاندانش حرکت کرد [در حالی که شخص او از میان همراهانش شناخته نمی‌شد]».

(تَطَّأْ ذِيولَهَا؛)

«وقتی حرکت می‌کرد [دامن‌های چادر] [از بلندی] زیر پایش می‌رفت».

(مَا تَحْرِمُ مُشْبِّهُهَا مُشْبِّهَ رَسُولِ اللَّهِ؛

«نحوه‌ی رفتارش، کم و کسری از رفتار رسول خدا نداشت».

حضور تأثیرآمیز حضرت زهراء در مسجد
(فَدَخَلَتْ عَلَيْهِ)؛

«با جلال و وقار تمام [داخل مسجد شد]».

در حالی که ابوبکر و یارانش در میان مهاجران و انصار نشسته بودند.

(فَنِيَطَتْ دُونَهَا مُلَائَةً)؛

«به محض ورود حضرت صدیقه [پرده‌ی سفیدی] مقابله‌شان کشیده شد».

(فَجَلَسَتْ)؛

«آن پرده نشین حريم الهی پشت پرده [نشست]».

(ثُمَّ أَنَّتْ آنَّةً)؛

«با یک نگاه به جایگاه پدر در مسجد و منبر، ناله‌ای جانسوز از دل کشید».

(أَجْحَشَ الْقَوْمُ لَهَا بِالْبَكَاءِ)؛

«برادر ناله‌ی زهراء، صدای ناله و افغان از حضار در مسجد برخاست [و جمعیت به خروش آمد]».

(فَأَرْتَجَ الْمَجْلِسِ)؛

«مجلس به لرزه در آمد، تکان خورد و به هم ریخت».



(ثُمَّ أَمْهَلَتْ هُنَيْهَةً؛

اندکی فاطمه سکوت کرد و مهلت داد.

(حَتَّىٰ إِذَا سَكَنَ نَشِيجُ الْقَوْمِ وَ هَدَتْ فَوْرَ تَهْمَمْ؛

تا جوش مردم فرو نشست و سکوتی برقرار شد.

ناطقه‌ی ولایت آغاز سخن کرد:

(الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَىٰ مَا أَنْعَمَ وَ لَهُ الشُّكْرُ بِمَا أَلْهَمَ وَ اللَّثَانُ بِمَا قَدَّمَ...)؛

«حمد خدار ابر آنچه انعام فرموده و شکر خدار ابر آنچه بر دل‌ها الهام کرده و ثناو

ستایش او را بر آنچه مرحمت فرموده است».

آن‌چه لازم است ما بدانیم - مخصوصاً جوانان عزیز متوجه باشند - این است که امر ولایت و امامت را بسیار جدی بگیریم و بدانیم روح اسلام و قرآن، اعتقاد به ولایت و امامت است و اگر آن نباشد، دین نیست و روز قیامت، اسلام و قرآن خالی از اعتقاد به ولایت را از مانمی پذیرند و به جرگه‌ی اهل ایمان راهمنان نمی‌دهند.

چگونه می‌توان بهشتی شد؟

ما شبانه روز در نمازهایمان از خدا هدایت به صراط مستقیم می‌خواهیم و

می‌گوییم:

﴿إِهْدِنَا الصَّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾

«[خدا] یا! [ما] را به صراط مستقیم هدایت فرما».

خدا هم در آیه‌ای دیگر فرمود: من پیامبر را برای همین فرستادم که هدایت به

صراط مستقیم کند.

﴿وَ إِنَّكَ لَتَدْعُوهُمْ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾^۱

«وَإِنَّ يَسَّارَهُ إِلَيْكُمْ وَأَنَّ سَارَةً إِلَيْهِمْ وَإِنَّ رَبَّكَ لَعَلَىٰ أَنْهَاكَ مَهِمٌ».

قرآن هم برنامه‌ی همین هدایت است اما چنان که می‌بینیم، قرآن به تنها بی در امر هدایت کافی نیست چه آن که اکنون قرآن در میان مسلمانان هست و این همه فرقه‌های گوناگون پیداشده و هر فرقه‌ای به راهی افتاده و راه فرقه‌ی دیگر را به خطاب می‌داند و همه هم مذهب خود را مستند به قرآن می‌دانند! پس به حکم عقل می‌فهمیم که در میان امت اسلام، احتیاج به راه شناسی هست که منصوب از جانب خدا و معصوم از خطاب باشد تا میان علیه السلام سؤال می‌کردند که صراط کدام است، می‌فرمودند:

*
باز دارد. وقتی از امامان علیهم السلام سؤال می‌کردند که صراط کدام است، می‌فرمودند:

(هُوَ الْطَّرِيقُ إِلَىٰ مَعْرِفَةِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَهُمَا صِرَاطُ الظَّالِمِينَ؛)

«صراط، راه پی بردن به خداست و آن، دو صراط است».

(صِرَاطُ فِي الدُّنْيَا وَصِرَاطُ فِي الْآخِرَةِ؛)

«صراطی در دنیا و صراطی در آخرت».

(وَ أَمَّا الصَّرَاطُ الَّذِي فِي الدُّنْيَا فَهُوَ لِإِلَامِ الْمُفْتَرِضِ الْطَّاعَةُ؛

«اما صراط در دنیا، امام واجب الاطاعه است و آن کسی اطاعت‌ش واجب است که معصوم

از خطاب باشد، اگرنه اطاعت‌ش به طور مطلق واجب نخواهد بود».

(مَنْ عَرَفَهُ فِي الدُّنْيَا وَاقْتَدَىٰ بِهُدَاهُ مَرَّ عَلَى الصَّرَاطِ الَّذِي هُوَ جِسْرُ جَهَنَّمَ فِي الْآخِرَةِ؛

«کسی که در دنیا امام را بشناسد و از هدایت او پیروی کند، در آخرت از صراطی که

*
جسر جهنم است، به سلامت عبور می‌کند».



*: مجلات: جمع مجمل، کلامی که معنای آن محتاج به شرح و تفسیر باشد، مختصر.

*: جسر: پل.

(وَ مَنْ لَمْ يَعْرِفْهُ فِي الدُّنْيَا زَلَّ قَدْمُهُ عَنِ الصَّرَاطِ فِي الْآخِرَةِ فَتَرَدَّى فِي نَارِ
جَهَنَّمَ)؛^۱

اگر کسی در دنیا امام رانشناست، در صراط آخرت، پایش می‌لغزد و در آتش دوزخ

هلاک می‌گردد و می‌فرمودند:

(الصَّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ)؛^۲

«صراط مستقیم، امیر المؤمنین علی علیله است».

پیامبر ﷺ خطاب به امیر المؤمنین علیله فرمود:

(يَا عَلِيُّ أَنْتَ مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْحُجَّةُ بَعْدِي عَلَى النَّاسِ أَجْمَعِينَ)؛

«ای علی! تو سورور مؤمنان و بعد از من حجت بر همه مسلمانان هستی».

(إِشْتَوْجَبَ الْجَنَّةَ مَنْ تَوَلَّكَ وَ اسْتَوْجَبَ دُخُولَ النَّارِ مَنْ عَادَكَ)؛

بهشتی آن کسی است که ولايت تورا قبول کند و جهنمی آن کسی است که با تو

دشمنی ورزد. پس از جملاتی فرمود:

(وَ إِنَّ وِلَيْتَكَ لَا تُقْبِلُ إِلَّا بِالْبَرَائَةِ مِنْ أَعْدَائِكَ وَأَعْدَاءِ الْأَئِمَّةِ مِنْ وُلْدِكَ)؛

«و حقیقت آن که ولايت تو هم، مقبول [در گاه خدا] واقع نمی شود مگر آن که برأیت

از دشمنان تو و دشمنان امامان از فرزندان تو همراه و قرین گردد».

قابل توجه برادران اهل سنت

برفرض که آقایان اهل تسنن، دوستدار علی و اهل بیت رسول ﷺ

باشند، اما چون برایت از دشمنان اهل بیت ندارند، این دوستی، اثری در نجات

آخری آنها نخواهد داشت. این گفتار پیامبر اکرم ﷺ است که:

۱- نور الثقلین، جلد ۱، صفحه ۲۱.

۲- بحار الانوار، جلد ۳۵، صفحه ۳۶۶.

(وَإِنَّ وِلَيْتَكَ لَا تُقْبِلُ إِلَّا بِالْبَرَائَةِ مِنْ أَعْدَائِكَ وَأَعْدَاءِ الْأَئِمَّةِ مِنْ وُلْدِكَ)؛

بعد فرمود:

(بِذِلِكَ أَخْبَرَنِي جَبَرِيلُ «فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيَكُفُرْ»)؛^۱

«این مطلبی است که جبریل [از سوی خدا] به من خبر داده است؛ حال هر که می خواهد آن را پذیرد و ایمان بیاورد و هر که می خواهد آن را نپذیرد و کافر گردد [و سرانجام هر یک در روز جزا به پاداش و یا کیفر کردار خویش نائل شوند]».

به این حديث از حضرت امام صادق علیه السلام نیز توبه دقیق فرماید:

(ثَلَاثَةٌ لَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَا يُرَأِيْهِمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ: مَنْ إِدَعَى إِمَامَةً مِنَ اللَّهِ أَيْسَرْتُ لَهُ وَ مَنْ جَحَدَ إِمَاماً مِنَ اللَّهِ وَ مَنْ زَعَمَ أَنَّ لَهُمَا فِي الْإِسْلَامِ نَصِيبًاً)؛^۲

«سه کس یا سه گروهند که خدا در روز جزا آنها سخن نمی گوید [در حديث دیگر به جای "لا يكلمهم الله" جمله‌ی "لا ينظر الله اليهم" آمده است؛ یعنی خدا به آنها نگاه نمی کند] و از آلو دگی‌های عذاب انگیز، پاکشان نمی سازد و برای آنان عذابی در دنا ک می باشد». اولاً کسی که مدّعی مقام امامت از جانب خدا باشد در حالی که چنان نیست. ثانیاً کسی که امام امام منصوب از جانب خدا را انکار نماید. ثالثاً کسی که معتقد به این باشد که آن دو گروه (مدّعی امامت باطل و منکر امامت حق) از اسلام بهره‌ای دارند و مسلمان می باشند.

مباراً محروم از لطف خدا باشیم!

مفهوم از این که خدا با کسی حرف نمی زند و یا به او نگاه نمی کند، آن است

۱- سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۲۹ و بحار الانوار، جلد ۲۷، صفحه‌ی ۱۹۹.

۲- خصال صدوق، صفحه‌ی ۱۰۶، باب الثالثة.



که نظر لطف و عنایت خود را از او بر می دارد و او را با نفرت تمام، از در خانه‌ی خود طرد کرده، از رحمات و برکات بی پایان خویش محروم می گرداند! اینک شدیداً مراقب باشیم که در جرگه‌ی گروه سوم قرار نگیریم و چنین نپنداریم که آن دو گروه از اسلام بهره‌ای داشته و مسلمان بوده‌اند و متأسفانه می‌بینیم افرادی تحت تأثیر عناوین فربینده‌ی ابلیسی قرار می‌گیرند و به مধ و ثنا و نقل فضائل دروغین آن دو گروه خائن می‌پردازنند و مثلاً می‌گویند: اگر آن‌ها نبودند، اسلام پیش نمی‌رفت (!) ایران و شام و روم و یمن فتح نمی‌شد و چنین و چنان نمی‌شد. در صورتی که فاتحان آن بلاد، سربازان مجاهد دست پرورده‌ی پیامبر ﷺ بودند، نه آن مستندشینان ریاست طلب که در میدان‌های جنگ زمان پیامبر اکرم ﷺ شجاعتی از آن‌ها دیده نشد. حالا بر فرض، دین مقدس اسلام بر اثر یک قسمت از کارهای آن منافقان دشمن اسلام پیشرفتی کرده و تأییدی شده باشد ولی خود آن‌ها از جهت سعادت اخروی هیچ بهره و حظی نخواهند داشت! چه بسیار کسانی هستند که با ثروت و قدرت و یا بیان و قلمشان به اسلام کمک می‌کنند ولی خودشان از اسلام بهره‌ای ندارند. در این حدیث شریف از رسول خدا تأمل بفرمایید:

(إِنَّ اللَّهَ لَيُؤْيِدُ هَذَا الدِّينَ بِأَقْوَامٍ لَا حَلَاقَ لَهُمْ؛^۱

«حقیقت آن که خداوند این دین را به وسیله‌ی افرادی تأیید می‌کند و پیش می‌برد در حالی که خودشان از آن بهره‌ای ندارند»!
 (وَ إِنَّ اللَّهَ لَيُؤْيِدُ هَذَا الدِّينَ بِالرَّجُلِ الْفَاجِرِ؛^۲

«خداؤند این دین را [احیاناً] به وسیله‌ی آدم فاسق و فاجری [که خود منحرف از دین

۱- المحجة البيضاء، جلد ۵، صفحه ۵۴.

۲- همان.



است [تأمید می‌نماید].

افرادی هستند که دین را وسیله‌ی نیل به دنیا قرار می‌دهند و می‌کوشند در زیر چتر دین، به منافع مادّی خود برسند و مقام و منصب اجتماعی خود رانگه دارند و قهراً با اراده و مشیّت خدا، دین هم به وسیله‌ی ثروت و قدرت آن‌ها پیش می‌رود؛ اما آن‌ها از دین بهره‌ای نمی‌برند.

پیام آسمانی قرآن: خوش‌رفتاری با همسران

مطلوب دیگری هم به تناسب ایام فاطمیه عرض می‌کنم و آن، موضوع ناسازگاری است که در زندگی بسیاری از خانواده‌ها احساس می‌شود آنگونه که زنان و شوهران نسبت به وظایف دینی شان لاقید و بی مبالغات شده‌اند و در نتیجه رشته‌ی مودّت و حسّ احترام از بین رفته و بنیان خانواده به هم ریخته است! شوهران از دست زنان نالانند و زنان از دست شوهران در فغانند. در این میان، فرزندان بی‌گناه، متّحیر و سرگردانند و همه از دست هم در فشارند؛ در حالی که این ندای آسمانی

قرآن است که ای مسلمانان:

﴿عَشِّرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ﴾^۱

(با همسرانتان خوش‌رفتار باشید).

شخصیّت انسانی آن‌ها را با اخلاق تند و خشونت بار خویش نکوبید. رسول

خدا ﷺ فرموده‌اند:

﴿مَنِ اتَّخَذَ زَوْجَةً فَلَيُكْرِمْهَا﴾^۲

«هر که همسری برای خویش اتخاذ کرده است، باید او را گرامی بدارد».

۱- سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۱۹.

۲- وسائل الشیعه، مقدمات النکاح، باب ۶۵ و ۶۸.

پیامبر اعظم ﷺ همچنین فرموده‌اند:

(مِنْ حَقِّ الْوَلَدِ عَلَى الْوَالِدِ أَنْ يَسْتَغْفِرِهُ أُمَّهُ):^۱

«از حقوقی که اولاد بر پدر دارد این است که مادر آن فرزند را نزد او اکرام کند و

عزیزش بدارد و تحیرش ننماید».

شما که مادر را نزد بچه‌اش تحریر کردی، سه گناه مرتكب شده‌ای؛ اول

* این که بچه را بد تربیت کرده‌ای. دوم، عاق بر ما در شدن را یاد او داده‌ای، سوم راه

عاق شدن بر خودت را هم پیش پای او نهاده‌ای!

فشار قبر صحابی پیامبر ﷺ به سبب بد خلقی

قصه‌هایی در تاریخ اسلام آمده که برخی از آن‌ها جدّاً تکان‌دهنده و آموزende است و مکرراً باید تذکر داده شود.

نقل شده وقتی سعد بن معاذ از اصحاب بزرگوار پیامبر اکرم ﷺ که شدیداً

مورد علاقه‌ی آن حضرت بود، از دنیا رفت، پیامبر اکرم ﷺ از جنازه‌اش تجلیل

فراوان نمود و می‌فرمود، فرشتگان به تشییع سعد آمده و او را تا کنار قبر بردند. خود

حضرت داخل قبر رفت و جنازه را گرفت و در قبر گذاشت و سنگ‌ها را روی آن

چید! مادر سعد که آنجا حاضر بود، از این تجلیل رسول اکرم ﷺ آن چنان

مشعوف شد که بی اختیار گفت:

(هَنِئَ لَكَ الْجَنَّةُ يَا سَعْدُ):

«گوارا باد بر تو بهشت، ای سعد».

این‌جا پیامبر اکرم ﷺ برای توجّه دادن مردم به دقّت حساب روی اعمال

۱-وسائل الشیعه، جلد ۵، صفحه ۱۹۹.

* عاق: ناخوش دارنده، آزار دهنده.

انسان فرمودند: ای مادر سعد! این چنین نیز اطمینان خاطر نداشته باش! هم اکنون قبر فشارش داد! این گفتار رسول خدا ﷺ مایه‌ی تعجب حضار شد. گفتند: چطور یا رسول الله؟! مادر که از او راضی است، ما هم که او رامی شناسیم مردی عابد و زاهد و نیکوکار بود. این هم تجلیلی که شما از جنازه‌اش کردید. پس سرِ عذابش چیست؟! فرمودند: تمام این فضایل که درباره‌اش گفتید درست است ولی جرم بزرگ او این بود که در خانه با همسرش بدُخلق بود!^۱ این فشار قبر برای آن بدُخلقی با همسرش است؛ یعنی حساب‌ها کاملاً از هم جداست و هرگز این موارد را با هم مخلوط نکنید.

فشار قبر، بازتاب فشار روانی همسران به یکدیگر

دوستداری پیغمبر و امام و گریستن و بر سر و سینه زدن در عزایشان و بوسیدن سنگ قبر مبارکشان و ... حسابی دارد، تعلّدی و تجاوز به حقوق مردم از خانواده و دیگران نیز حساب دیگری. این فرمان قاطع قرآن است که:

﴿...مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُبْخَرَ بِهِ...﴾^۲

«...هر آدم بد عملی باید کیفر ببیند...».

بسیاری هستند که میان مردمی شان بسیار خوب است. در بخورد با دیگران نرم و ملایم و مؤدب و متبسم و خوش رو و خوش سخنند.
 ﴿الْكَاظِمِينَ الْغَيِظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ﴾^۳ هستند.

ولی وقتی وارد خانه می‌شوند، گویی یک شعله‌ی آتش به انبار باروت رسیده است! به اندک بهانه‌ای داد و فریاد و خشونت بی جانسبت به زن و دیگر افراد خانواده

۱- نقل از امالی شیخ طوسی، صفحه ۲۹۸.

۲- سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۱۲۳.

۳- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۳۴.



سر می دهند! آن بیچاره ها هم فشار می خورند و دم بر نمی آورند. اما این فشارهای روحی، حساب و عذاب دارد. این عالم، عالم عدل است و بنیانگذار این عالم سراسر عدل و حساب، فرموده است:

﴿وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾^۱

«به قدر سنگینی ذره ای از بدی، به حساب گذاشته می شود».

آن دل های آزرده از دست شما باید جبران شود. انتقام آن فشار روحی که یک زن بی گناه از دست شوهر بدخلق خود دیده، باید گرفته شود. شما که فضای خانه را با خلق تند و خوی خشونت بار خود تبدیل به قبری تنگ و تاریک و پرفشار برای زن و فرزندات کرده ای، بدان! به محض انقطاع روح از بدن، عالم برزخ نیز برای تو قبری تنگ و تاریک و پرفشار خواهد شد! تادر برزخید، این چنین گرفتارید؛ تا محشر به پا شود و هر کس به جزای مناسب خود برسد.

*

نیک و بد هر چه کنی بهر تو خوانی ساز ند

جز تو بر خوان بد و نیک تو، مهمانی نیست

گنه از نفس تو می جوشد و شیطان بدنام!

جز تو بر نفس بد اندیش تو، شیطانی نیست!

امان از دینداران دین نشناس!

﴿قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ رَحْمَةُ اللَّهِ عَبْدًا أَحْسَنَ فِي مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ رَوْجَتِهِ﴾^۲

«مشمول رحمت خدا باد آن بندهای که بین خود و همسرش رابطه‌ی نیک برقرار گرده و

۱- سوره‌ی زلزال، آیه‌ی ۸.

* خوان: سفره.

۲- وسائل الشیعه، جلد ۱۴، صفحه‌ی ۱۲۲.



خوش رفتار باشد».

همچنین از رسول الله ﷺ نقل شده:

﴿مَلُعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ ضَيَّعَ مَنْ يَعُولُ﴾^۱

«ملعون است، ملعون، آن کسی که حقوق عائله اش را ضایع کند».

از آن طرف هم فرموده است، مردی که در کارهای خانه به همسرش کمک کند، به تعداد موهای بدنش ثواب یک سال عبادت برایش نوشته می شود؛ آن هم عبادتی که روزها زوجه دار و شب ها شب زنده دار باشد و برای هر قدمش، عمره‌ی مقبول در نامه‌ی عملش نوشته می شود. مانباید همه‌اش دنبال عمره‌های بیرون برویم. در خانه هم عمره و حجّ مستحبّی داریم. عمل به وظایف، منظور است! اعمال سلیقه در دین نکنید. ابتدا باید دین شناس باشیم و پی به وظائف خود در هر شرایطی ببریم تا بتوانیم دیندار خوبی باشیم. ما اکثراً دیندارانی دین شناس هستیم که وظائف دینی خود را در هر شرایط خاصی نشناخته ایم !!

فلسفه‌ی تجلیل رسول اکرم ﷺ از فاطمه‌ی زهراء

به تناسب ایام فاطمیه مقتضی است محور سخن، گوشه‌ای از حالات نورانی حضرت صدیقه‌ی کبری فاطمه‌ی زهراء باشد و آنچه در این مجال منظور است، این است که چگونگی رفتار پیامبر اکرم ﷺ و آن همه تجلیل و تکریم که آن حضرت درباره‌ی آن و دیعه‌ی الهیه روا می داشته است، تنها روی محبت پدر و فرزندی نبوده و همچنین تنها برای نشان دادن فضایل و مناقب شخصی آن سرور بانوان جهان نبوده است؛ بلکه آن همه تجلیل و تکریم از طریق رفتار و گفتار،

به منظور زمینه سازی برای حفظ اساس دین خدا بوده است! زیرا می‌دانیم که «دین»، تنها وسیله‌ی حرکت انسان به سوی خداست! و از این جهت می‌توان گفت، «دین» غایت خلقت عالم است چه آن که قرآن کریم مقصود اصلی از آفرینش آسمان‌ها و زمین و کل کائنات را، تأمین سعادت انسان نشان می‌دهد و می‌فرماید:

﴿وَسَخْرَلَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً مِنْهُ...﴾^۱

«تمام آنچه را که در آسمان‌ها و زمین است، مسخر شما» [آدمیان یعنی در مسیر خدمتگزاری شما] قرار داده است...».

هدف از خلقت انسان را هم مشخص فرموده است:

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّةَ وَالْإِنْسَنَ إِلَّا لِيُعْبُدُونِ﴾^۲

«من نیافریدم من جن و انس را، مگر برای اینکه عباد تم کنند»!!

معنای عبادت خدا نیز حرکت در مسیر تقریب به خدا و سرانجام، رسیدن به لقا و دیدار

خداست که:

﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادْحٌ إِلَى رَبِّكَ كَذُحًا فَمُلَاقِيهِ﴾^۳

«تو ای انسان! بار سفر بسته‌ای و با تلاش مستمر، رو به خدایت می‌روی و در پایان این سفر، به دیدار وی نائل خواهی گشت».

وبدیهی است که این سیر و این سفر، راهی خاص و برنامه‌ای مخصوص دارد و آن همان است که از آن تعبیر به «دین» می‌کنیم و «دین» مجموعه‌ای از معارف و اخلاق و احکام است که از جانب خدا تشريع و تنظیم گشته و به وسیله‌ی پیامبران

۱- سوره‌ی جاثیه، آیه‌ی ۱۳.

۲- سوره‌ی ذاریات، آیه‌ی ۵۶.

۳- سوره‌ی انشقاق، آیه‌ی ۶.



خدا به عالم انسان ابلاغ شده که:

﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلَّدِينِ حَيْنِيًّا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا...﴾^۱

«چهره‌ی [جان] خود را به سمت دین خالص پاک، مستقیم بدار! همان دینی که خدا

فطرت آدمیان را برا آن سرشته است...».

﴿...لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ...﴾

«...این [سرشت و این] خلقت، تبدیل ناپذیر است...».

﴿...ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيْمِ...﴾^۲

«...این دین، آیینی ثابت و استوار و برای همیشه پابرجاست...».

بی ثمر بودن رسالت بدون برخورداری از ولایت

و این دین نیز پس از طی مراحل مقدماتی اش به وسیله‌ی انسیای پیشین ﷺ به

دست حضرت خاتم الانبیا ﷺ به سر حد کمال خود رسید و با دیدن روح ولایت

علی امیر المؤمنین ؑ بر پیکرش، حیات ابدی یافت و شارع اقدسش فرمود:

﴿...إِلَيْهِ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَثْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمْ

الإِسْلَامَ دِينًاً...﴾^۳

«امروروز» که علی به دست پیامبر خاتم منصوب به خلافت رسول و ولایت امتح

گردید[دین شمارا کامل کرده و نعمتم را بر شما تمام نمودم و اسلام را بر این که دین و آیین

شما باشد، پسندیدم...».

یعنی؛ اگر علی نبود، اسلام، اصلاً دین مرضی خدانبود و از این رو

۱-سوره‌ی روم، آیه‌ی ۳۰.

۲-همان.

۳-سوره‌ی مائد، آیه‌ی ۳.

پیامبر اکرم ﷺ از سوی خدا مورد تهدید قرار گرفت که:

﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلَّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعُلْ فَمَا بَلَّغْتَ﴾

رسالته...﴾؛^۱

«ای رسول! ای پیام رسان! آنچه را [که در مورد علی از خدایت] به تو نازل شده، به مردم

برسان و اگر چنین نکنی، ابلاغ رسالت خدارانموده ای...»!!

یعنی، اگر علی به ولایت امّت تعیین نشود، در واقع رسالت تو پوچ و بی ثمر خواهد شد و پوچی رسالت تو، مستلزم پوچی رسالت تمام انبیاء و رسول خواهد شد و نتیجتاً خلقت عالم لغو و سرانجام، حکمت خدا زیر سؤال خواهد رفت که هدف از آفرینش این نظام محیط‌العقلول چه بوده است؟! بنابراین هدف اصلی از آفرینش عالم، حضرت علی ؑ است چرا که روح دین که تنها وسیله‌ی نیل انسان به لقاء الله است، علی است! از آن سو حضرت رسول اکرم ﷺ از طریق وحی خدا می‌دانست که پس از رحلت او، حضرت علی ؑ که روح دین است، شدیداً مورد هجومه‌ی دشمن قرار خواهد گرفت و آنچنان او را از صحنه بیرون کرده و منزوی اش می‌سازند که نه تنها سلامش نمی‌کنند بلکه به سلامش هم جواب نمی‌دهند! صورت کامل این ازوا در سخنان اندوهبار حضرت فاطمه ؑ منعکس است که وقتی پس از ایراد آن خطابه‌ی آتشین از مسجد به منزل برگشت و علی ؑ را در گوشه‌ی خانه، زانو در بغل نشسته دید، با جملاتی که غصه و غم در آن موج می‌زد و آتش مصیبت‌زدگی از آن شعله می‌کشید، خطاب به علی مظلوم عرض نمود:

(يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ إِشْتَمَلْتَ شِمْلَةَ الْجَنِينِ وَقَعَدْتَ حُجْرَةَ الظَّنِينِ)؛

«ای فرزند ابوطالب! همچون جنین در گوشه نشسته‌ای و همچون شخص متهم از مردم

۱- سوره‌ی مائدہ، آیه‌ی ۶۷.



پنهان شده‌ای)!

خطبه‌ی حضرت زهرا علیها السلام مظلومیت علی مرتضی علیهم السلام

برخی از محدثان و راویان که خطبه‌ی شورانگیز حضرت زهرا علیها السلام را نقل می‌کنند به اینجا که می‌رسند، از نقل این قسمت از سخنان آن حضرت خودداری می‌نمایند و گویی از این جملات، بموی اعتراض به امام طیلله به شامه شان می‌رسد و آن را مناسب با شأن حضرت صدیقه‌ی معصومه علیها السلام نمی‌دانند اما آنچه به نظر می‌رسد، این است که این سخنان از باب اعتراض به خانه نشینی امیر المؤمنین علیهم السلام نبوده که منافات با عصمت داشته باشد بلکه از باب ارائه‌ی بزرگی مصیبت واردہ‌ی بر اسلام و مسلمین بوده؛ بدین معنا که انحراف امّت اسلامی از صراط مستقیم حق و پشت کردن مردم به دین خدا، آن چنان عمیق گشته که امام منصوب از جانب خدا باید در گوشه‌ی انزوا بنشیند و کافران مؤمن نما تکیه بر مستند امامت زده و خود را هادیان به سوی خدا معرفی نمایند. از این رو با قلبی آتش گرفته از این مصیبت شرربار، رو به

علیهم السلام عرض نمود:

(یا ابنَ ابی طالب):

«ای پسر ای طالب!»

این جمله اشعار به این داشت که نه مگر ابوطالب پدرت در هنگام هجمه‌ی مشرکان بر پدرم، حامی پدرم بود؟ اینک که دین خدا مورد هجمه‌ی منافقان قرار گرفته و من به حکم وظیفه‌ام به دفاع از حریم دین برخاسته‌ام، بدیهی است که نیاز به حمایت از جانب تو دارم! چه آن که تو پسر آن پدری و من هم دختر این پدر. ولی کار انحراف از صراط حق به جایی رسیده که:



(اِشْتَمَلْتَ سِمْلَةً الْجُنِينَ وَ قَعْدَتْ حُجْرَةً الظَّنِينَ)؛

«تو مانند جنین [در رحم مادر دست روی زانو نهاده و] در گوش نشسته‌ای و همچون

شخص متهم، از مردم پنهان گشته‌ای».

۱- (نَقَضْتَ قَادِمَةَ الْأَخْدَلِ فَخَاتَكَ رِيشُ الْأَعْزَلِ)؛

«تو بودی که در میدان‌های جنگ، شهر بازهای شکاری را در هم شکستی».

امروز مرغان بی‌بال و پر بر سرت ریخته و درماندهات کردند.

این جملات، پیداست که در مقام شکایت از سکوت مرگبار امت در مقابل تجاوزگران منافق است، نه در مقام اعتراض به انزوای علی علیه السلام که وظیفه‌ی الهی اش در آن شرایط بوده است.

حاصل این که: رسول اکرم علیه السلام می‌دانست این چنین شرایطی پس از رحلت آن حضرت برای امیرالمؤمنین علیه السلام پیش می‌آید و او جز انزوا و گوشگیری از مردم، راهی نمی‌یابد؛ در نتیجه روح دین خدا، از حرکت باز می‌ماند.

حضرت زهرا علیها السلام حامی دین و رسواکننده‌ی منافقین

در آن شرایط ناگوار و غمبار، تنها کسی که می‌تواند دست به انقلاب بزند و علیه آن منافقان خائن به پاخیزد و پرده از چهره‌ی کفر و نفاقشان بردارد و کفر درونی شان را بر ملاسازد، دخترش زهراست که چون زن است، از اتهام ریاست طلبی مبجز است؛ از این رو می‌تواند در مقابل دستگاه حاکم جائز باشد و افساگری نماید و همچنین امت خواب رفته را بیدار و هشیار گردد! ولی طبیعی است که اگر یک زن عادی آن هم یک زن جوان بخواهد حرفی بزند و اقدامی بنماید، نه هیأت

حاکم، وقوعی به حرف و اقدامش می‌گذارند و نه امت، تن به قبول گفتارش می‌دهد و لذا لازم بود پیامبر اکرم ﷺ در زمان حیاتش موقعیت عظیم زهرا علیها السلام را در میان امت آشکار سازد و با گفتار و رفتارش شخصیت آسمانی آن و دیعه‌ی الهیه را در نزد خدا و رسولش مبین نماید تا وقتی او احساس وظیفه کرد و به پاخاست، در نزد هر دو گروه از هیأت حاکم و امت، تلقی به قبول گردد.

موقعیت ممتاز حضرت زهرا علیها السلام نزد رسول خدا علیه السلام

از این جهت رسول خدا علیه السلام به طور مکرر در شرایط زمانی و مکانی گوناگون، به معروفی زهرا علیها السلام پرداخت و صریح‌آنسان می‌داد که زهرا علیها السلام یک زن عادی نیست که مقهور اهوای نفسانی قرار گیرد و گفتاری یا رفتاری، عاری از حکمت ازوی صادر گردد. در این زمینه، سخنان فراوان از رسول خدا علیه السلام درباره‌ی کریمه‌اش زهرا علیها السلام به مردم زمان ابلاغ شده است! از جمله در مجلسی از همسران خودش و دیگر زنان از بنی هاشم و جمیع از عمومها که محروم زهرا علیها السلام بوده‌اند در حالی که دست زهرارا که دختری دوازده-سیزده ساله بود در دست داشت، نشان حاضران در مجلس داد و فرمود:

(مَنْ عَرَفَ هَذِهِ فَقَدْ عَرَفَهَا وَمَنْ لَمْ يَعْرُفْهَا فَهِيَ فَاطِمَةٌ بِنْتُ مُحَمَّدٍ وَهِيَ بَضُعْعَةٌ مِنِّي وَهِيَ قَلْبِي الَّذِي بَيِّنَ جَبْنَيَ فَمَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِي وَمَنْ آذَانِي فَقَدْ آذَى اللَّهَ؛^۱

«هر کس این را [اشاره به حضرت زهرا علیها السلام] می‌شناسد که می‌شناسد و هر کس اورا نمی‌شناسد، بداند این فاطمه دختر محمد است، او قطعه‌ای از من است؛ او قلب من است که در

۱- نقل از نورالابصار شبنتجی، صفحه ۵۲



همه‌ی وجود من است...».

می‌دانیم که قلب در وجود انسان، عامل اصلی حیات است. در روایت دیگری آمده است:

(هِيَ رُوحٌ أَلَّا يَشَنَ جَنْبِيَّ)؛^۱

«روح من است که در عمق وجود من است».

روح هم، عامل اصلی حیات است و بدن بسی روح، مرده است و حسّ و حرکتی ندارد! این‌گونه تعبیرات از رسول خدا ﷺ از قبیل سخنانِ مجازی مانیست که روی خوشايندگویی و تعارف یا اظهار محبت، گفته می‌شود. خدارباره‌ی آن حضرت فرموده:

﴿وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾؛^۲

«او هیچ‌گاه از روی هوای نفس و خواهش دل سخن نمی‌گوید! آنچه می‌گوید، از جانب خدابه او وحی می‌شود».

در این صورت، حیات معنوی رسول خدا ﷺ که نگهبانی از دین و آیین خدادست، از طریق وجود اقدس زهرا علیها السلام و قیام او تحقق می‌یابد و به همین جهت نیز او را ملقّب به ام ایها فرموده است؛ یعنی مادر پدرش اچون مادر در تکون و هستی یابی فرزند، نقش اساسی دارد. این نشان می‌دهد که حضرت زهرا علیها السلام در ابقاء و نگهداری شخصیت آسمانی پدرش، به اراده و خواست خدا، نقش اساسی دارد که اگر نبود زهرا و حسن و حسین زهرا و باقر و صادق زهرا و مهدی زهرا که حیات بخش به جامعه‌ی بشری است، اثری از دین و آیین خدا که حیات معنوی رسول خدادست؛ در

۱- بیت‌الاحزان، صفحه‌ی ۱۶.

۲- سوره‌ی نجم، آیات ۳ و ۴.

عالی نمانده بود! ولذا می فرمود: فاطمه مادر من است! و عملاً هم مانند فرزند، نسبت به مادر، با او رفتار می کرد!!

اذیت کننده‌ی حضرت زهرا علیها السلام ملعون در دنیا و عقبا

نقل شده: وقتی فاطمه از در اتاق وارد می شد رسول خدا علیه السلام که نشسته بود از جابر می خاست و از فاطمه استقبال می کرد، دست او را می گرفت و می بوسید و او را در سر جای خودش می نشانید!^۱ درست مانند فرزندی که از مادر خویش احترام کند! و برای نشان دادن شخصیت ممتاز او می فرمود:

إِنَّ فَاطِمَةَ حُلِقَتْ حُورِيَّةً فِي صُورَةِ اُنْسِيَّةٍ؛^۲

«فاطمه، حوریه‌ای است که به صورت انسان آفریده شده است».

او نژاد آسمانی دارد. در روز قیامت نیز:

إِنَّ أَوَّلَ شَخْصٍ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ فَاطِمَةٌ؛^۳

«به یقین، نخستین کسی که وارد بهشت می شود، فاطمه است».

از اعظم فضایل حضرت زهرا علیها السلام این است که پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله و سلم می فرمود:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَيَعْضُبُ لِعَضَبِ فَاطِمَةَ وَ يَرْضَى لِرِضَاهَا؛^۴

«به یقین خدا به خشم فاطمه، خشم می کند و به خشنودی فاطمه، خشنود می گردد»!
این نهایت درجه‌ی عصمت و عالی ترین مرتبه‌ی تقریب به خدا را می رساند که خشم و رضای فاطمه، عیناً خشم و رضای خداست و ولذا این جمله را رسول خدا



۱- بیت‌الاحزان، صفحه‌ی ۸.

۲- بیهار الانوار، جلد ۴۳، صفحه‌ی ۷.

۳- همان، صفحه‌ی ۴۴.

۴- فرائد السلطانین، جلد ۲، صفحه‌ی ۴۹ و بیهار الانوار، جلد ۴۳، صفحه‌ی ۵۴.

مکرر می فرمود:

«مَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِي وَ مَنْ آذَانِي فَقَدْ آذَى اللَّهَ»؛^۱

«هر که فاطمه را بیازارد، مرا آزرده و هر که مرا بیازارد خدارا آزرده است!»

آنگاه خدا هم درباره‌ی آزاردهنگان به خدا و رسولش فرموده است:

«إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذِونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنْهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا»؛^۲

«آن که خدا و رسولش را بیازارند، در دنیا و آخرت ملعون به لعنت خدا هستند و خدا

عذاب خوار کننده‌ای برای آنان آماده کرده است!»

بدیهی است در زمان حیات رسول خدا صلوات‌الله‌علی‌ہی و‌سلام کسی فاطمه علی‌ہی السلام رانمی آزد.

این پیشگویی از جانب رسول خدا صلوات‌الله‌علی‌ہی و‌سلام بوده که پس از من کسانی اقدام به ایدای فاطمه خواهند کرد و اینک هشدار می‌دهم که ایدای فاطمه، ایدای خدا و رسول خداست و کیفر آنان نیز از لسان قرآن خدا پیداست که ملعون به لعنت خدا هستند و قهراً شایسته‌ی حکومت بر امت اسلامی نخواهند بود.

خطابه‌ی هشدار دهنده‌ی حضرت زهرا علی‌ہی السلام

از این جهت فاطمه علی‌ہی السلام پس از رسول خدا صلوات‌الله‌علی‌ہی و‌سلام- بر اساس شرایط پیش آمده -

لازم دید در مقام دفاع از حریم ولایت و روح دیانت به سخنرانی در مسجد یشرب پردازد. آن حضرت در ضمن سخنان کوبنده‌اش که از جانی برافروخته از انحراف

امت بر می‌خاست، بر سر آن خواب رفتگان فریاد کشید:

۱- بخار الانوار، جلد ۴۳، صفحه ۵۴.

۲- سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۵۷.



(أَيُّهَا النَّاسُ اعْلَمُوا أَنِّي فَاطِمَةٌ؛^۱

«ای مردم! بدانید که من فاطمه‌ام».

اینجا کلمه‌ی فاطمه خیلی پرمعنا بود! تنها معزفی شخص و شناسایی اسم گوینده، هدف نبود! چرا که همه‌ی شنوندگان او را می‌شناختند. او می‌خواست با این کلمه‌ی پرمعنا، تکانی در خواب رفتگان ایجاد کرده و روحی برپیکر دل مردگان بدمند که هان ای مردم! من همان فاطمه‌ام که پدرم درباره‌ام می‌فرمود:

(هِئَلِيٰ وَرُوحِيَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْهِ؛

«فاطمه قلب و روح در وجود من است».

که با بودن او در میان شما، من در میان شما هستم! گفتار او، گفتار من و

رفتارش، رفتار من است! می‌فرمود:

(إِنَّ اللَّهَ يَعْضُبُ لِعَضَبِ فَاطِمَةٍ؛

«خشم فاطمه، خشم خداست».

اینک من بر شما خشمگینم! مخصوصاً خطاب به ابوبکر که در مسند حکومت برآمده، جا گرفته بود، فرمود:

(يَا بْنَ أَبِي قَحَافَةَ أَفِي كِتَابِ اللَّهِ أَنْ تَرِثَ أَبَاكَ وَ لَا أَرِثَ أَبِي لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا

فریتاً؛

«ای پسر ابی قحافه! آیا در کتاب خدا آمده که تو از پدرت ارث ببری و من از پدرم ارث

نبرم؟! به راستی که افترایی بزرگ آورده‌ای». نبرم؟!

(أَفَعَلَىٰ عَمَدٍ تَرْكُثُمْ كِتَابَ اللَّهِ وَ نَبَذْتُمُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ؛

«آیا دانسته و عملداً کتاب خدار رها کرده و آن را پشت سر انداخته‌اید»؟!



آنگاه خطابی توبیخ آمیز به گروه انصار از امت فرمود:

(يَا مَعْشِرَ الْفِتْيَةِ وَ أَعْضَادَ الْمِلَّةِ وَ حَسَنَةَ إِلَاسْلَامِ مَا هَذِهِ الْقُمِيَّةُ فِي حَقِّيْ وَ السِّنَّةِ عَنْ ظُلْمِيْ أَمَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ أَبِي يَقُولُ الْمَرْءُ يُحْفَظُ فِي وُلْدِهِ)؛^۱

«ای گروه جوانمردان! ای بازوان توانمند ملت و حامیان اسلام! این چه چشم پوشی و نادیده گرفتنی است که شما در حق من روا می دارید؟ این چه تغافلی است که در برابر ستمی که بر من وارد شده از خود نشان می دهید؟ آیا رسول خدا ﷺ پدرم نمی فرمود: احترام هر کس را باید در مورد فرزندانش هم نگاه داشت؟»^۲

(أَأَهْضَمْ ثُرَاثَ أَبِي وَ أَتَتْمِ بِمَرَأَيِ مِنْنِي وَ مَسْمَعٍ وَ مُنْتَدِيًّ وَ مَجْمَعٍ)؛^۳

«آیا میراث پدرم از دستم گرفته شود در حالی که شما می بینید و فرباد دادخواهی ام را می شنوید و همچنان سکوت می کنید؟!»

سرانجام فرمود:

(أَلَا وَ قَدْ قُلْتُ مَا قُلْتُ عَلَىٰ مَعْرِفَةٍ مِنِّي بِالْخَدْلَةِ الَّتِي خَامَرَتْكُمْ)؛

هان! من حرف خود رازدم و با شناختی که از شما دارم می دانم که طرفداری نکردن از حق، باروحتان مخلوط شده و جزء ذاتتان گشته و از شما امیدی به یاری کردن من نیست.

(وَلَكِنَّهَا فِي ضَةِ النَّفْسِ)؛

ولی من خواستم جوشش جان و سوز دلم را اظهار کنم و به وظیفه ام عمل نمایم. آن یگانه یادگار رسول با سخنان آتشین خود، دستگاه حاکم را مشمول خشم خود و درنتیجه ملعون خدا و رسول ﷺ معروفی کرد و از صلاحیت حکومت و امامت برآمد

۱- احتجاج طبرسی، جلد ۱، صفحه ۱۳۸.

۲- همان، صفحه ۱۳۱.



اسلامی انداخت و به وظیفه‌ی الهی اش که افشاگری و بیدارگری بود، عمل کرد!

آیه‌ی تطهیر؛ گویای عصمت حضرت زهرا علیها السلام

وقتی آیه‌ی تطهیر بر پیامبر اکرم صلوات الله علیه و سلام نازل شد، در روایات آمده که رسول اکرم صلوات الله علیه و سلام تا شش ماه و یا هشت و بله که تانه ماه، هر روز صبح که برای نماز به مسجد می‌رفت، سر راهش کنار خانه‌ی فاطمه علیها السلام که در آن به مسجد باز می‌شد می‌ایستاد و صدای زد:

(الصَّلَاةُ يَا أَهْلَ الْبَيْتِ الصَّلَاةُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ إِيمَادُهُبَ عَنْكُمُ الرَّجُسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطْهِرُكُمْ تَطْهِيرًا)

«وقت نماز است ای اهل بیت! وقت نماز است! همانا خدامی خواهد تمام پلیدی هارا از

شما اهل بیت دور سازد و شمارا به طهارت و پاکی همه جانبه، تطهیر نماید».

وباین عمل، می‌خواست مردم را که هر روز در مسجد برای نماز اجتماع می‌کنند و در جوار خانه‌ی فاطمه علیها السلام هستند، از طهارت همه جانبه و عصمت فاطمه علیها السلام آگاه گرداند تا اگر پس از او کسانی دست به مصادره‌ی اموال فاطمه علیها السلام زندن او در مقام دفاع از حقش برآمد، او را، صادق و راستگو بداند و از او مطالبه‌ی شاهد ننمایند که در آن صورت او را تکذیب کرده‌اند و با تکذیب او، خدارا -که با آیه‌ی تطهیر، شهادت به طهارت و صدق او داده است- تکذیب کرده‌اند! و چنین پیش آمد که پس از رحلت رسول خدا صلوات الله علیه و سلام ابو بکر دستور داد فدک را که از زمان رسول خدا صلوات الله علیه و سلام در تصرف مالکانه‌ی زهرا علیها السلام بود تصاحب کردند و زهرا علیها السلام برای دفاع از حقش پیش ابو بکر رفت. او از آن حضرت، طلب شاهد کرد که از کجا تو مالک فدک هستی؟ امیر المؤمنین علیها السلام فرمود: ای ابو بکر! تو با این شاهد طلبی از



زهرا^{علیها السلام} تکذیب خدا کرده‌ای و تکذیب خدا، کفر است.^۱

حضرت زهرا^{علیها السلام} مدافع حريم ولايت و روح ديانت

اینجا اين نکته شایان تذکر است که در مسئله‌ی مطالبه‌ی فدک از جانب حضرت زهرا^{علیها السلام} بعد مالی و اقتصادی آن، مقصود اصلی نبوده است زیرا خاندانی که زهد و بی‌اعتنایی به شؤون دنیوی، راه و رسم شناخته شده‌ی آن‌ها بوده است؛ بود و نبود فدک کوچک‌ترین اثری در زندگی آن‌ها نداشته است و در هر حال مسکشان یک اتاق خشت و گلی، فرششان قطعه حصیری، لباسشان قبا و چادری و صله‌دار و خوراکشان نان جوین بوده است! آنچه مقصود اصلی آن یگانه یادگار رسول خدا^{علیه السلام} بود اثبات غاصبیت آن کافران مؤمن نما نسبت به مقام خلافت بود که با غصب مسند خلافت - که حق م Hussain امام امیر المؤمنین طیل^{علیه السلام} بود - امت اسلامی را به انحرافی عمیق از صراط مستقیم حق کشیده بودند و مانند موریانه‌ای که در پایه‌ی ساختمان راه یابد و آن را بی سرو صدا پوک و پوچ سازد و ناگهان ساختمان بر سر ساکنانش ویران گردد، آن‌ها با قیافه‌ای حق به جانب، داخل دین نفوذ کرده و تکیه بر مسند قدرت زده بودند و به راستی پیکربی روح دین را بی هرگونه سرو صدا می‌پوسانند و چنان زهر چشمی از رجال دین گرفته بودند که أحدی جرأت دم زدن نداشت تا آنجا که علی طیل^{علیه السلام} آن بزرگمرد عالم می‌گفت:

(فَإِنْ أَقْلُ، يَقُولُوا حَرَصَ عَلَى الْمُلْكِ وَ إِنْ أَشْكُّثْ، يَقُولُوا جَرَعَ مِنَ الْمَوْتِ)؛^۲

«اگر حرف بزنم، می‌گویند ریاست طلبی می‌کند و حرص سلطنت دارد و اگر سکوت

کنم، می‌گویند از مرگ می‌ترسد».

۱- احتجاج طبرسی، جلد ۱، صفحات ۱۲۲ و ۱۲۳.

۲- نهج البلاغه‌ی مرحوم دشی، خطبه‌ی ۵، صفحه‌ی ۵۰.

در این اوضاع و احوال پیچیده و دشوار بود که زهراء^{علیها السلام} آن حجت بالغه‌ی خدا به پا خاست و یکه تاز میدان دفاع از حریم ولایت و روح دیانت گردید و ابتدا برای جلب افکار توده‌ی مردم، مسئله‌ی فدک را که از طرف دستگاه حاکم مصادره شده بود مستمسک قرار داد و غاصب بودن ابو بکر و یارانش را در امر فدک، ضمن سخنرانی پرشورش با ادله و براهین متقن به اثبات رسانید، تا به دنبال آن، مسئله‌ی غصب مسند خلافت نیز مسجل گردد. البته خود دفاع از حق مالی نیز شرعاً وظیفه است که خدا فرموده:

﴿لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرُ بِالسُّوءِ مِنَ الْقُوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ...﴾^۱

«خدا دوست ندارد کسی با سخشن از دیگری بدگویی کند و عیب او را فاش نماید، مگر آن که مظلوم واقع شده باشد...».

در این صورت آن شخص مظلوم، می‌تواند در مقام دفاع از خود برآید و با انتقاد از ظالم به طور آشکار، از او حق خود را مطالبه نماید تا دیگران نیز عبرت گیرند و دست ظالمان را در جامعه کوتاه نمایند.

در دین ما همان گونه که ستمگری ممنوع است، ستمگشی نیز ممنوع است که قرآن فرموده:

﴿...لَا ظَلَمُونَ وَ لَا ظُلْمُونَ﴾^۲

«...نه ستم می‌کنید و نه تن به ستم می‌دهید».

بنابراین، صدّیقه‌ی کبری^{علیها السلام} در مورد مصادره‌ی فدک از طرف دستگاه حاکم ظالم نیز طبق دستور قرآن، موظّف به دفاع و مطالبه حق شخصی خود بود و

۱- سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۱۴۸.

۲- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۷۹.



همچنین رسول خدا فرموده است:

(إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدَعُ فِي أُمَّتِي فَلَيُظْهِرُ الْعَالَمُ عِلْمَهُ فَمَنْ لَمْ يَعْلَمْ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللهِ وَالْمُلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ)؛^۱

«هرگاه در میان امت من، بدعت‌ها ظاهر شد [و بی‌دینی‌ها تحت عنوان دین ارائه گردید، در این موقع آن کس که عالم به حقایق دینی است باید علم خود را اظهار نماید] و جلو بدعت‌ها را بگیرد [اگر نه لعنت خدا و لعنت فرشتگان و همه‌ی مردم بر او باد].»

اینک دو بدعت از دو جانب به وقوع پیوسته است: از طرفی، ملک شخصی حضرت زهرا^{علیها السلام} از طرف شخص حاکم جائز، مصادره گشته و از طرف دیگر مقام و منصب امامت امت که حق مسلم حضرت امام امیرالمؤمنین علی^{علیه السلام} بوده است از دستش گرفته شده و به دست نااحلان سپرده شده است! در این صورت بدیهی است که حضرت صدیقه^{علیها السلام} در شرایطی قرار گرفته که جزو کسی نمی‌تواند در این دو جریان دخالت کرده و اقدامی بنماید، طبق حکم شرعش، موظف می‌شود به پا خیزد و دستگاه حاکم جائز را در مجمع عمومی امت به پای محاکمه بیاورد. از این رو تصمیم گرفت شخصاً با اذن امام امیرالمؤمنین^{علیه السلام} به مسجد برود و در مجمع مردان، سخن بگوید؛ و این خود از اعظم مصائب بود!!

بهترین چیز برای زنان

وقتی پیامبر اکرم^{صلوات الله علیه و آله و سلم} از حضرت زهرا^{علیها السلام} پرسید:

(أَيُّ شَيْءٍ خَيْرٌ لِلْمَرْأَةِ؟)

«بهترین چیز برای زن چیست؟»؟

۱-سفينة البحار، جلد ۱، صفحه ۶۳(بدع).



حضرت فاطمه علیها السلام عرض نمود:

(أَنْ لَا تَرِي رَجُلًا وَ لَا يَرَاهَا رَجُلٌ);^۱

«بهترین چیز برای زن این است که نه او مردی را ببیند و نه مردی او را ببیند»!!

وقتی نزد پدر نشسته بود، مرد نایینایی وارد شد. او فوراً برخاست و پشت پرده رفت. پدر فرمود: دخترم! این مرد ناییناست. عرض کرد: پدر! من که بینا هستم و او را می‌بینم. بوی من نیز به شامه‌اش می‌رسد.

بانگ بیدارباش حضرت زهراء علیها السلام

حال این مجسمه‌ی شرم و حیا و عفاف، ضرورتی پیش آمده و باید طوری سخن بگویید که صدای خود را به گوش نامحرمان برساند! طبیعی است که چه فشاری بر روح لطیفش وارد می‌شود.

باری! وقتی عازم رفتن به مسجد شد، بر حسب نقل: با دیدن جای خالی پدر در مسجد ناله‌ای از دل پر درد کشید. بر اثر آن نalle، خروش از حاضران در مسجد برخاست؛ مجلس تکان خورد و به هم ریخت. اندکی سکوت کرد تا مردم آرام شدند. آغاز سخن فرمود:

(الْحَمْدُ لِلّٰهِ وَ الصَّلٰوةُ عَلٰى رَسُولِ اللّٰهِ);

از شنیدن نام رسول خدا بار دیگر جمعیت، گریه و ناله را از سر گرفتند و پس از سکوت جمع، ادامه‌ی سخن داد. اما چه سخنی؟ سخنی آتشین و سوزان، بسان یک صاعقه‌ی آسمانی بر سر امّت خواب رفته، فرود آورد. لفاظها را از هم درید و قیافه‌ی کفر و ظلم را بی‌پرده و عیان نشان داد. سوابق ننگین عرب را خاطرنشان ساخت و



زحمات پدر را متنزّک شد و سرانجام، آن‌هارابه نمک‌نشناسی سرکوفتشان داد و در پایان سخن فرمود:

(وَ أَنَا أَبْنَةُ نَذِيرٍ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيِ عَذَابٍ شَدِيدٍ)؛^۱

«مردم! من تضّعه‌ی پیغمبرم به نوبه‌ی خود، حصه‌ای از آن پدرم. از عذاب‌ها و بدختی‌های

پشت پرده باخبرم».

اینک اعلان خطر می‌کنم! بانگ بیدارباش در گوشتان می‌افکنم!

به راستی که زهراء^{علیها السلام} این ذخیره‌ی بسیار بزرگ رسول خدا^{علیه السلام} با همین خطابه‌ی به ظاهر کوتاهش، تمام خدمات و زحمات هزاران ساله‌ی انبیا و پیامبران خدا^{علیهم السلام} را حیات دوباره بخشید. با همان پهلوی شکسته و بازوی ورم کرده‌اش کوشید و رسالت پدر را تتمیم و ولایت شوهر را تثیت و امامت فرزندانش را تحکیم کرد و در دل خاک پنهان شد.

راستی! چرا قبر حضرت زهراء^{علیها السلام} مخفی است؟

آری! حضرت زهراء^{علیها السلام} آن یکه تاز میدان دفاع از حریم ولایت، با وصیت به اختفای قبرش، تشت رسوایی پیروان ابوبکر و عمر را از پشت بام فلک به زیر انداخت و صدایش در همه عالم پیچید که تاروز ظهور یا زدهمین فرزند زهراء^{علیها السلام} حضرت قائم منظر (عجل الله تعالى فرجه الشریف) این علامت سؤال توأم با تعجب و حیرت (!!!) بر

پر چم شیعیان و پیروان زهراء^{علیها السلام} نقش بسته که:

أَلَيْ الْأُمُورِ ثُدْفُنُ سِرًا بَضْعَةُ الْمُصْطَفَى وَ يُعْنَى ثَرَاهَا

«چرا باید تنها یادگار رسول خدا^{علیه السلام} مخفیانه دفن گردد و قبرش ناشناخته بماند؟!»

۱- احتجاج طبرسی، جلد ۱، صفحه ۱۳۱.

آخر چرا؟! مگر گمنام تراز زهراء^{علیها السلام} کسی در عالم اسلام نبود؟ چرا او وصیت به تجهیز شبانه و پنهان نگاه داشتن قبرش نمود؟ آیا جز برای این بود که خشم و نارضای خود را نسبت به دستگاه حاکم اعلام نماید و به دنبال خشم خود، خشم خدا و رسولش، و نتیجتاً کفر آن‌ها را اثبات نموده و عاقبت تکلیف امّت اسلامی را روشن گرداند؟

آری! این ناله‌ی پرسوز و گذاز از حلقوم شیعه برای همیشه بلند است که:
**آلَيْ الْأُمُورِ تُدْفَنُ سِرًا
بَضْعَةُ الْمُضْطَفَى وَ يُعْقَى تَرَاهَا**

حضرت زهراء^{علیها السلام} غایت اصلی آفرینش عالم

حال در مقام جمع‌بندی سخن می‌گوییم که بر اساس ترتیبی که گفتیم، هدف از آفرینش کل کائنات در عالم طبع، پیدایش انسان است و هدف از آفرینش انسان، نیل به لقاء الله است و تنها راه رسیدن به آن مقصد عظیم، تشریع شریعت و تقریر احکام دین است و روح حیات بخش به پیکر دین، ولایت علی امیر المؤمنین^{علیه السلام} است و تنها باقی دارنده‌ی روح ولایت در شرایط پیش آمده‌ی پس از رحلت رسول خدا^{علیه السلام} نیز زهراء^{علیها السلام} و دیعه‌ی حضرت رب العالمین است.

بنابراین اگر بگوییم غایت اصلی از آفرینش عالم و عالمیان، حضرت صدیقه‌ی کبری فاطمه‌ی زهراء^{علیها السلام} است، درست و بجا گفته‌ایم. مؤید این سخن نیز، این حدیث است:

(عَنِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يَا أَحَمَدُ لَوْلَا كَمَا حَلَقْتُ الْأَفْلَاكَ وَ لَوْلَا عَلَىٰ لَمَا خَلَقْتُكَ وَ لَوْلَا فَاطِمَةُ لَمَا خَلَقْتُكُمَا)،^۱

۱- نقل از کشف‌اللآلی، تأليف صالح بن عبدالوقاب بن العرندرس.



«خطاب از جانب خدا به حضرت محتد مصطفی ﷺ که: ای احمد! اگر تو نبودی،
افلاک را خلق نمی کردم و اگر علی نبود، تو را خلق نمی کردم و اگر فاطمه نبود، شما هر دورا
نیز خلق نمی کردم» !!

آری! ارزش عالم خلق، بسته به وجود حضرت خاتم الانبیاء ﷺ است و
شخصیت آسمانی آن حضرت، متجلی در دین و شریعتی است که از جانب خدا
آورده است و دین و شریعت آن وجود اقدس نیز زنده شده به روح ولایت حضرت
علی امیر المؤمنین علیه السلام است و روح ولایت حضرت علی علیه السلام نیز، ایقا و تداوم یافته از
طريق وجود مبارک زهراء علیه السلام و فرزندان او علیهم السلام می باشد.

اللَّهُمَّ تَفَضَّلْ عَلَيْنَا وَ ارْزُقْنَا مَعْرِفَتَهُمْ وَ مَحْبَبَهُمْ وَ فَقِنَا لِطَاعَتَهُمْ وَ لَا تُفَرِّقْنَا وَ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُمْ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ

پرواز روح قدسی حضرت زهراء علیه السلام به عالم ملکوت
روزها و شبها یکی پس از دیگری می گذشت و زهراء علیه السلام در میان بستر همانند
شمی می سوخت و آب می شد. انتظار لحظه ای رامی کشید که چشم از این دنیای پر
رنج و محن بر بند و به عالم قدس ارتحال یابد. در آن موقع زبان حالت این بود:

حجاب چهره‌ی جان می شود غبار تنم

خوشادمی که از این چهره پرده بر فکنم

چنین قفس نه سزای چو من خوش الحانی است

روم به گلشن رضوان که مرغ آن چمنم
گاه بی هوش می شدو گاهی به هوش می آمد؛ اطراقیان بسترش دیدند یک بار
چشم باز کرد و نگاه خیره‌ای به گوشه‌ای کرد و گفت:



(السَّلَامُ عَلَى جِبْرِيلَ السَّلَامُ عَلَى رَسُولِ اللهِ السَّلَامُ عَلَى مَلَكِ الْمَوْتَ);

(اللَّهُمَّ مَعَ رَسُولِكَ اللَّهُمَّ فِي رِضْوَانِكَ وَجَوَارِكَ وَدَارِكَ دَارِ السَّلَامِ);

چشم بر هم نهاد و روح مقدسش از نفس تن پرواز کرد. اول شب، مایین غرب و عشاء بود. صدای گریه از خانه‌ی حضرت امیرالمؤمنین علی‌الله‌یه خانه‌های مجاور رسید. از این خانه به آن خانه.

به نقل مرحوم محدث قمی علی‌الله‌یه به محضر اینکه حضرت صدیقه‌ی کبری علی‌الله‌یه

چشم از این جهان پوشید و این خبر در مدینه پخش شد:

(فَصَاحَتْ أَهْلُ الْمَدِينَةِ صَيْخَةً وَاحِدَةً);

«صدای ناله و شیون از اهل مدینه به آسمان برخاست».

رستاخیز عظیمی به وجود آمد آن چنان‌که:

(كَادَتِ الْمَدِينَةُ أَنْ تَتَرَعَّعَ);

«نژدیک شد که مدینه از جا کنده شود».

مرد و زن از خانه‌ها بیرون ریختند. زن‌ها داخل خانه‌ی فاطمه علی‌الله‌یه آمدند.

مرد‌ها در بیرون خانه ناله کنان ایستادند. منتظر بودند که جنازه بیرون بیايد و تشییع

کنند اما دیدند ابوذر از خانه بیرون آمد و گفت، مولا می فرمایند: تشییع جنازه به

تأخیر افتاد. شما به خانه‌هایتان برگردید. همه رفتند. علی مظلوم آماده‌ی غسل دادن

پیکر پاک عزیزش شد؛ بدنبی که:

(ذَابَ لَحْمُهَا وَجَفَّ جَلْدُهَا عَلَى عَظِيمَهَا);

«گوشتیش آب شده و پوستش به استخوان چسبیده است».

تنها کمک کار علی در غسل دادن، اسماء بنت عُمیّس بود که زهراء علی‌الله‌یه



خودش وصیت کرده بود تو کمک کار شوهرم در غسل دادن من باش. او آب می‌ریخت، علی ﷺ از زیر پیراهن، عزیزش را غسل می‌داد. وقتی که خواست بند کفن را بیند، صدا زد: عزیزانم حسن! حسین! زینب! ام کلثوم! بیاید.
(هَلْمُوا تَرَوْذُوا مِنْ أَمْكُمْ؟)

«بیاید آخرین توشه را از مادر تان بردارید».

دیگر مادر را نخواهید دید! بچه‌ها آمدند خودشان را روی پیکربی روح مادرشان انداختند. خدا داند که چه صحنه‌ی جانسوزی برای علی ﷺ پیش آمد؛ مخصوصاً اگر این نقل صحیح باشد که در آن موقع دست‌های زهراء ﷺ از کفن بیرون آمد و یتیمان خود را به سینه چسبانید و ناله‌ای کرد. در آن حال صدابه گوش علی ﷺ رسید که: یا علی! بچه‌ها را از روی سینه‌ی زهراء ﷺ بردار که آسمانیان به خروش آمدند!

صَلَّى اللهُ عَلَيْكِ يَا مَوْلَيَّنَا يَا فَاطِمَةُ الزَّهْرَاءِ

صَلَّى اللهُ عَلَيْكِ وَعَلَى آلِ يَتِيمِكِ الطَّاهِرِينَ إِلَّا لَغْنَةُ اللهِ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ
عصر روز عاشورا هم بچه‌های یتیم آمدند خود را روی یک تن بی سر آغشته به خون انداختند؛ ولی آنجا کسی نیامد نوازششان کند و از سر جنازه بردارد، بلکه دژخیمانی با نیزه آمدند و آن‌ها را از روی نعش پدرشان کشیدند....!

اللَّهُمَّ عَجِّلْ لِوَلِيِّكَ الْفُرْجَ وَأَطْهِرْ بِهِ دِينَكَ وَأَخْيِ بِهِ سَنَةَ بَيْتِكَ وَاجْعَلْنَا
مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ لِظُهُورِهِ

اللَّهُمَّ اجْعَلْ خَاتِمَةَ أَمْرِنَا خَيْرًا وَ صَلَّى اللهُ عَلَيْ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
والسلام عليکم و رحمة الله و برکاته



فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۱	عظمت مقام خاندان رسالت
۳	عجز ما از درک مقام اهل بیت ﷺ
۴	مبدأ زمانی ولایت اهل بیت ﷺ
۶	ویژگی ممتاز حضرت زهرا ﷺ
۶	نامحرمان تکوینی حضرت زهرا ﷺ
۸	خلقت حضرت زهرا ﷺ قبل از این عالم
۹	وجه تسمیه‌ی آن حضرت به "زهرا"
۱۰	شناسایی خاندان نبوت با محوریت حضرت زهرا ﷺ
۱۲	حضرت زهرا ﷺ جامع جمیع فضیلت‌ها
۱۵	حضرت زهرا ﷺ تداوم بخش نبوت و ولایت
۱۶	حضرت زهرا ﷺ بیت الله است!
۱۷	فاطمه زهرا ﷺ افضل از عرش الهی!
۱۸	نژاد آسمانی حضرت زهرا ﷺ
۱۹	سخن لطیف عالم سنتی درباره‌ی حضرت زهرا ﷺ
۲۱	ناتوانی دنیا از شناخت حضرت زهرا ﷺ
۲۴	رمز تکامل نبوت هر پیامبر
۲۵	تجلیات حضرت فاطمه زهرا ﷺ در سه نوبت بر امام امیر المؤمنین علیه السلام
۲۸	بیان ام الحقایق در سوره‌ی کوثر
۲۹	معنا و مفهوم کوثر



شان نزول سوره‌ی کوثر	۲۹
پیشگویی قرآن در سوره‌ی کوثر	۳۰
گزارش مورخان از آمار اولاد حضرت زهرا <small>علیها السلام</small>	۳۰
مقصود ما از برگزاری مجالس دینی چیست؟	۳۲
پیروی از حضرت زهرا <small>علیها السلام</small> و این تجمل‌گرایی؟!	۳۴
جلوه‌های رفتاری حضرت زهرا <small>علیها السلام</small>	۳۴
الف: با همسر	۳۴
ب: با خدمتکار	۳۵
ازدواج ساده‌ی حضرت علی <small>علیها السلام</small> با حضرت زهرا <small>علیها السلام</small>	۳۵
مجازات سنگین همسر آزاری!	۳۸
مغضوب زهرا <small>علیها السلام</small> ملعون خدا	۳۹
خطاب حضرت زهرا <small>علیها السلام</small> به علی مرتضی <small>علیها السلام</small> با دل پر درد!	۴۰
ضرورت عقلی عزاداری برای حضرت زهرا <small>علیها السلام</small>	۴۱
چگونه می‌توان راه حق را شناخت؟	۴۴
دین، در پرتو امیر المؤمنین <small>علیها السلام</small> نعمت است	۴۶
مقصود از حبل الله، قرآن و عترت است	۴۷
انحراف از کجا آغاز شد؟!	۴۹
تفسیر حبل الله از زبان رسول اکرم <small>صلی الله علیه و آله و سلم</small>	۵۰
دو حدیث مهم و آموختنی!	۵۵
لعنت، نفرین است؛ دشنام نیست	۵۷
چگونگی اذیت شدن حضرت زهرا <small>علیها السلام</small>	۵۹
تحقیق پیشگویی حضرت زهرا <small>علیها السلام</small>	۶۱





درخواست اذن ملاقات با حضرت زهرا <small>عليها السلام</small>	۶۳
آخرین سفارش‌های حضرت زهرا <small>عليها السلام</small>	۶۵
اشاره‌ای به ماجرای غم‌انگیز فدک	۶۷
اختصاص "فیء" به رسول اکرم <small>صلوات الله عليه و آله و سلم</small>	۶۷
ای پیامبر! فدک را به فاطمه <small>عليها السلام</small> عطا کن	۷۱
فدک از مصادیق "فیء"	۷۲
هبهی فدک به فاطمه <small>عليها السلام</small> به امر خداوند	۷۳
انفاق عائدات فدک در راه خدا	۷۴
حضرت زهرا <small>عليها السلام</small> در مقام دفاع از حق	۷۵
ادامه‌ی مخالفت ابوبکر	۷۶
اعتراض حضرت زهرا <small>عليها السلام</small> به غصب مسنند خلافت و امامت	۷۹
حضرت زهرا <small>عليها السلام</small> قهرمان مبارزه با کفر و نفاق	۸۰
سه دلیل محکم بر ملعون بودن غاصبان	۸۱
پهلو شکست امدادین مستقیم شد	۸۲
آماده‌شدن حضرت زهرا <small>عليها السلام</small> برای سخنرانی	۸۳
حضور تأثیرآمیز حضرت زهرا <small>عليها السلام</small> در مسجد	۸۴
چگونه می‌توان بهشتی شد؟	۸۵
قابل توجه برادران اهل سنت	۸۷
میادا محروم از لطف خدا باشیم!	۸۸
پیام آسمانی قرآن: خوش رفتاری با همسران	۹۰
فشار قبر صحابی پیامبر <small>صلوات الله عليه و آله و سلم</small> به سبب بد خلقی	۹۱
فشار قبر، بازتاب فشار روانی همسران به یکدیگر	۹۲

امان از دینداران دین نشناس!	۹۳
فلسفه‌ی تجلیل رسول اکرم ﷺ از فاطمه‌ی زهرا علیها السلام	۹۴
بی‌ثمر بودن رسالت بدون برخورداری از ولایت	۹۶
خطبه‌ی حضرت زهرا علیها السلام یانگ مظلومیت علی مرتضی علیها السلام	۹۸
حضرت زهرا علیها السلام حامی دین و رسوایگنده منافقین	۹۹
موقعیت ممتاز حضرت زهرا علیها السلام نزد رسول خدا علیها السلام	۱۰۰
اذیت کننده‌ی حضرت زهرا علیها السلام ملعون در دنیا و عقبا	۱۰۲
خطابه‌ی هشدار دهنده‌ی حضرت زهرا علیها السلام	۱۰۳
آیه‌ی تطهیر‌گویای عصمت حضرت زهرا علیها السلام	۱۰۶
حضرت زهرا علیها السلام مدافع حریم ولایت و روح دیانت	۱۰۷
بهترین چیز برای زنان	۱۰۹
بانگ بیدار باش حضرت زهرا علیها السلام	۱۱۰
راستی! چرا قبر حضرت زهرا علیها السلام مخفی است؟	۱۱۱
حضرت زهرا علیها السلام غایت اصلی آفرینش عالم	۱۱۲
پرواز روح قدسی حضرت زهرا علیها السلام به عالم ملکوت	۱۱۳

